

سبحان الله العظيم

روش تفسیر قرآن به قرآن

از دیدگاه علامه طباطبائی رحمه الله علیه

بر اساس دروس

استاد حاج شیخ محمدحسن وکیلی

شیخ روح الله شفیعیان

سرشناسه	: شفیعیان، روح‌الله، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: روش تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبایی؛ بر اساس دروس استاد حاج شیخ محمدحسن وکیلی
مشخصات نشر	: مشهد: انتشارات مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۸۰ ص.
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: تفسیر قرآن به قرآن.
موضوع	: تفسیر - فن.
موضوع	: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴ - نقد و تفسیر.
شناسه افزوده	: الف. وکیلی، محمد حسن.
	: ب. انتشارات مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ت ۷ ش ۹۱/۵/ BP.
رده‌بندی دیوبندی	: ۲۹۷/۱۷۱.
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۷۸۱۴۴۹.

روش تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبایی

مؤلف: شیخ روح‌الله شفیعیان

ناشر: انتشارات مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

چاپ اول: پائیز ۱۳۹۱

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸۶۰۰۶۴۶۲۱۶۵

آدرس: مشهد مقدس، بین چهارراه زرینه و چهارراه مقدم، کاشانی ۲۵، شماره ۴/۴۹۰

تلفن و فکس: ۰۵۱۱-۲۲۸۵۸۰۰-۳

پایگاه اطلاع‌رسانی: www.isin.ir

پست الکترونیک: info@isin.ir

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

سخن ناشر.....	۹
مقدمه مؤلف:.....	۱۳
بخش: اول تقریر نظریه علامه طباطبایی	۲۵
تفسیر و مفسر.....	۳۰
ظاهر و باطن.....	۳۲
محکم و متشابه.....	۳۸
مفهوم محکم، متشابه و تأویل در قرآن.....	۳۸
معنی کلمات محکم، متشابه و تأویل.....	۳۸
اصطلاح محکم و متشابه از نظر قرآن.....	۳۹
آیات متشابه دلالت بر مراد دارد.....	۴۰
فرآیند فهم متون.....	۴۱
استقلال و تمامیت قرآن کریم در دلالت.....	۴۲
اما سؤال اینجاست که منشأ پیچیدگی آیات قرآن کریم چیست؟.....	۴۴
دلایل نظر علامه طباطبایی قدس سره.....	۴۷
الف. توصیفات قرآن کریم از روشنی و آشکاری خویش.....	۴۹
ب. دقت در اسلوب بیانی قرآن کریم.....	۵۴
ج. ذکر و موعظه بودن قرآن مجید.....	۵۶
د. دعوت به تدبیر در آیات وحی.....	۵۸
ه. تحدی قرآن مجید.....	۶۰
و. ارجاع به قرآن.....	۶۰
۱: در شبهات و فتن.....	۶۱
۲: عقاید و معارف.....	۶۲

۶۳	۳: مسایل فقهی و حقوقی
۶۷	۴: ادب تلاوت و تدبیر
۶۸	ز. اخبار عرض
۷۲	ح. روایات دال بر فهمیدنی بودن قرآن
۷۴	دیدگاه مخالفان
۸۲	آثار و پیامدهای این نظر
۸۲	بهره ما از فهم قرآن
۹۲	ظاهرگرایی و ظاهری گری
۹۲	شاهد اول: در مبدأ
۹۴	شاهد دوم: در معاد
۹۷	نقش اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن
۱۰۹	علامه طباطبایی قدس سره غواص دریای احادیث
۱۱۲	قصص و آیات الاحکام
۱۱۵	تذکر:
۱۱۶	روش تفسیر قرآن به قرآن و مسأله تحریف
۱۱۸	چند یادآوری

بخش دوم: دست ما کوتاه و خرما بر نخیل؛ بررسی اشتباهات کتاب

بافته‌ها ۱۲۱

۱۲۳	بافته‌ها
۱۳۰	اشتباهات و نقدها
۱۳۰	اشتباه اول:
۱۳۱	نقد:
۱۳۱	اشتباه دوم:
۱۳۲	نقد:
۱۳۳	اشتباه سوم:

- ۱۳۴.....نقد:
- ۱۳۴..... اشتباه چهارم:
- ۱۳۴.....نقد:
- ۱۳۵..... اشتباه پنجم:
- ۱۳۵.....نقد:
- ۱۳۶..... اشتباه ششم:
- ۱۳۷.....نقد:
- ۱۳۷..... اشتباه هفتم:
- ۱۳۸.....نقد:
- ۱۳۸..... اشتباه هشتم:
- ۱۳۹.....نقد:
- ۱۳۹..... اشتباه نهم:
- ۱۴۰.....نقد:
- ۱۴۰..... اشتباه دهم:
- ۱۴۰.....نقد:
- ۱۴۱..... اشتباه یازدهم:
- ۱۴۱.....نقد:
- ۱۴۲..... اشتباه دوازدهم تا هفدهم:
- ۱۴۳.....نقد:
- ۱۴۵..... اشتباه هجدهم:
- ۱۴۵.....نقد:
- ۱۴۶..... اشتباه نوزدهم:
- ۱۴۶.....نقد:
- ۱۴۷..... اشتباه بیستم:
- ۱۴۸.....نقد:

بخش سوم: ضمائم ۱۵۱

ضمیمه ۱: بخشی از مقاله «نگاهی به گفتگو درباره میزان»..... ۱۵۳

کلام ناقد محترم:..... ۱۵۳

نقد اول..... ۱۵۵

نقد دوم..... ۱۵۵

نقد سوم..... ۱۵۶

نقد چهارم..... ۱۵۶

ضعف سندی..... ۱۵۸

ضعف دلالی..... ۱۵۹

ضمیمه ۲: بخشی از تقریرات درس خارج مکاسب آیت‌الله مددی دام عزّه .. ۱۶۲

تحلیلی بر اختلاف اخباریان و اصولیان در ظواهر کتاب..... ۱۶۲

تقسیم آیات بر حسب نوع دلالت آنها..... ۱۶۷

کتابنامه..... ۱۷۳

معرفی محصولات..... ۱۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على نبينا محمد و آله الطاهرين
و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

سخن ناشر

اسلام به عنوان یک مکتب جامع و کامل که زندگی بشریت را تا قیام قیامت برای رسیدن به اوج کمال و سعادت هدایت و مدیریت می‌کند، از طرف خداوند متعال که مبدا کامل جعل و تشریح معارف و احکام و نظامات حکیمه اسلامی است، برقلب نورانی برترین مخلوق و سید و سرور انبیاء حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل و توسط ایشان و اوصیاء گرامیشان تبیین گردید و در اختیار دل‌های مشتاق هدایت قرار گرفت. برای فهم اسلام و رسیدن به مقصود الهی و حرکت براساس «حجت»، در طول تاریخ اسلام اسلوب‌ها و روشهای متعددی مطرح و مورد تبعیت بسیاری از اندیشمندان و عموم مسلمین قرار گرفته‌است. از این رو حقیقت تعدد سلائق و گوناگونی روشهای فهم دین را نمی‌شود انکار کرد.

در مواجهه با این موضوع که موضوعی بس مهم و پرچالش است، باید با شرح صدر و براساس منطق صحیح حرکت نمود. درغیر این صورت آفت‌های متعددی گریبانگیر مجامع علمی و متدینین خواهد شد.

ما نه می‌توانیم اختلاف روش‌ها را انکار کنیم و نه می‌توانیم با برخورد یک جانبه همه را خطا بدانیم و همگان را به انحراف و فسق متهم نماییم.

از سوی دیگر صحیح‌ترین روش فهم دین و بهره‌مندی از منابع «قرآن» و «عترت» و «عقل» برای دریافت پیام الهی در همه عرصه‌ها، مورد بحث و بررسی علماء بزرگ اسلام واقع شده و استانداردها سازی نیز شده‌است، که یکی از آنها روش فقهت شیعی پیشرو و با سابقه است که تمامی مبادی آن توسط حضرات معصومین علیهم‌السلام ارائه شده‌است. فرمول‌های کشف حقیقت نیز در بداهت اشکال منطقی منتج در اختیار است که باید اِعمال آن را در سطح قالب و ماده قضایا به شدت مراقبت نمود تا نتیجه بدیهی یا نظری منتهی به بدیهی و صادق حاصل آید.

به نظر می‌رسد بر اساس اسوه بودن اولیاء کَمَل، شایسته است از تئوری دعوت سه بعدی قرآنی: «دعوت با حکمت، موعظه حسنه و جدال به احسن» برای بحث و بررسی و رسیدن به تفاهم و تعامل در فضای فکر و اندیشه استفاده نمائیم. حضرات معصومین علیهم‌السلام هم خود و هم شاگردانی که تربیت نموده بودند با صاحبان اندیشه و بزرگان مکاتب دیگر مناظره می‌کردند. آنچه از تمام این مناظرات به دست می‌آید «مراعات ادب» و برخورد محترمانه با طرف مقابل و عدم تحریک او برای تعصب و خصومت است.

«موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام» که «راهبرد تفاهم» را در زمینه تعامل علمی با فرهیختگان و صاحب‌نظران انتخاب نموده، خوشبخت است که زمینه نقد و بررسی و تبیین اندیشه‌های بنیادین اسلامی با قرائت‌های مختلف آن را فراهم کرده است. در این راستا سلسله دروس جناب حجة‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد حسن وکیلی (دام عزه) در نقد «مکتب تفکیک» در موسسه برگزار شد. اینک حاصل بخشی از آن مباحث در بررسی «روش تفسیر قرآن به قرآن» توسط فاضل ارجمند حجة‌الاسلام شیخ روح‌الله شفیعیان تنظیم و

تدوین گردیده است که تقدیم ارباب اندیشه و نظر و طالبان حق و حقیقت می گردد.

در این جا آمادگی هر گونه تعاطی علمی سالم و روشمند را به سمع و نظر همه سروران و اعزّه رسانیده و برای برقراری زمینه «تفاهم و تعامل علمی» تمام وسع خود را به کار خواهیم گرفت.

امید است خوانندگان محترم مباحث را با دیده تحقیق نگریسته و فارغ از هر نوع پیش داوری و تعصب، ما را قرین راهنمایی های سودمند خود بنمایند.

انتشارات موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

رجب المرجب ۱۴۳۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءٰلِهِ الطَّيِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ
وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ الدِّیْنِ
وَ لِاَحْوَالٍ وَ لِاَقْوَةِ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ

مقدمه:

از همان سالهای آغازین تحصیل در حوزه علمیه قم از گوشه و کنار بسیار شنیده بودم که برخی از اساتید، تفسیر المیزان را عالی‌ترین و برترین تفاسیر اسلامی می‌دانستند و برخی دیگر نیز با شدت و حدت خاصی، این اثر و نویسنده‌اش را ملامت می‌کردند که به جای اینکه در فهم و تفسیر قرآن در مقابل اهل بیت علیهم‌السلام زانوی ادب به زمین بزند کوشیده تا با عقل ناقص خویش پرده از رخسار لطایف و حیانی و معارف قرآنی بردارد. مگر تفسیر به رأی جز این است؟!

حرف‌های گروه دوم انصافاً دلنشین بود و با غیرت دینی ما هم سازگارتر می‌نمود؛ به ویژه اینکه ارتباط نزدیک حقیر با برخی از ایشان سبب شد تا در عشق راستین ایشان به اهل بیت علیهم‌السلام ذره‌ای تردید نداشته‌باشم. اما از آن سو طرف داران المیزان و روش تفسیری علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه هم عالمان سترگی بودند که به هیچ روی نمی‌شد از آنها و دیدگاهشان چشم پوشید. تحقیق بیشتری لازم بود..

«اصل اجتهاد در اسلام» استاد شهید آیت‌الله مطهری اولین جرقه را در ذهنم روشن کرد. ایشان پس از تبیین تفاوت‌های دو مسلک اخباری و اصولی می‌فرمایند:

البته مکتب اخباری در اثر این مقاومت‌ها شکست خورد و الان جز در گوشه و کنارها پیروانی ندارد، ولی همه افکار اخباری‌گری که به سرعت و شدت بعد از پیدایش ملا امین در مغزها نفوذ کرد و در حدود دویست سال کم و بیش سیادت کرد از مغزها بیرون نرفته، الان هم می‌بینید خیلی‌ها تفسیر قرآن را اگر حدیثی در کار نباشد جایز نمی‌دانند. جمود اخباری‌گری در بسیاری از مسائل اخلاقی و اجتماعی و بلکه پاره‌ای مسائل فقهی هنوز هم حکومت می‌کند. فعلاً مجال شرح و بسط نیست. یک چیز که باعث رشد و نفوذ طرز فکر اخباری در میان مردم عوام می‌شود آن جنبه حق به جانب عوام پسندی است که دارد، زیرا صورت حرف این است که می‌گویند ما از خودمان حرفی نداریم، اهل تعبد و تسلیم هستیم، ما جز قال الباقر علیه‌السلام و قال الصادق علیه‌السلام سخنی نداریم، از خودمان حرف نمی‌زنیم، حرف معصوم را می‌گوییم.^۱

این جملات بر من تأثیر فراوانی گذاشت و برایم معلوم شد که ریشه این داستان را باید در نزاع اخباری و اصولی بجویم؛ رسایل شیخ انصاری به خوبی پاسخ سؤالاتم را داد و مرا با مراد «إنما يعرف القرآن من خوطب به» و اشتباهات اخباریان در فهم این روایت آشنا ساخت. بدین گونه بسیاری از اشکالاتی که مخالفان میزان در نتیجه نفوذ تفکرات اخباری‌گری، بر این اثر و نویسنده‌اش وارد ساخته بودند برایم حل شد و از ذهنم رخت بریست اما هنوز دو مسأله باقی مانده بود: یکی تقریر و تبیین صحیح و دقیق «روش تفسیر قرآن به قرآن» و دیگری پاسخ برخی از اشکالات «تفکیکیان» به میزان.

^۱ مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۰، ص: ۱۷۱

ورود من به حوزه علمیه مشهد مصادف بود با چاپ کتاب «صراط مستقیم». کتابی که توانست تا حد زیادی تنور بحث‌های فلسفی، تفکیکی را داغ نماید. فرصت خوبی بود تا به هر دو مسأله باقی مانده بپردازم. ابتدا به سراغ نویسنده کتاب رفتم چهره‌ای جذاب و دلنشین؛ عالمی فرهیخته؛ حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد حسن وکیلی. از او خواستم تا به روشنی روش تفسیر قرآن به قرآن را برایم تقریر و تبیین نماید. حاصل آن گفتگوها بخش اول این کتاب است که در آن کوشیده‌ام تا بدون پیش داوری و اظهار نظر، دیدگاه علامه طباطبایی را درباره تفسیر قرآن از زبان خودش بیان سازم.

در گام بعدی برای حل مسأله دوم به سراغ آثار هر چند اندک بزرگان مکتب تفکیک رفتم. خیلی زود دریافتم که مکتب تفکیک به ویژه در تقریر کنونی‌اش حرف اثباتی مشترک بسیار کم دارد و متأسفانه امروزه تبدیل شده به یک جریان بیشتر عملی در جهت مبارزه با هرآنچه فلاسفه و عرفا گفته‌اند. البته کاملاً طبیعی بود زیرا که مشهد از دیر باز مهد مبارزه با فلسفه و عرفان بوده و طرفداران مسلک اخباری‌گری به ویژه از عصر مرحوم «شیخ حرّ عاملی» در تضعیف هرچه شدیدتر علوم عقلی و عرفان در حوزه خراسان کوشیده بودند، لذا بسیاری از فضلاء شهر تحت تأثیر رسوبات اخباری‌گری بوده و هستند با این تفاوت که اخباریان پا را از فقه فراتر نمی‌نهادند و ایشان مدعی جواز تمسک به اخبار آحاد در عقاید!! و تفسیر و هرآنچه به «باید و نباید» ختم نشود، هستند.^۱

^۱ مرحوم شیخ انصاری در بحث اعتبار ظن در اصول دین چند نظر را بیان کرده که پنجمین آنها اعتبار اخبار آحاد در اصول دین است. ایشان این دیدگاه را آن‌چنان سخیف می‌دانند که نسبت دادن آن به اخباریین را حتی نمی‌پذیرد:

همچنین دریافتم مخالفت ایشان با علامه طباطبائی قدس سره پیشینه‌ای دراز دارد و به زمان تدریس اسفار توسط وی در حوزه قم برمی‌گردد آن زمان که فضلالی تفکیکی به آیه‌الله بروجردی تاختند تا درس علامه طباطبائی را تعطیل سازند. پس از آن نیز با نشر هر یک از مجلدات المیزان، مخالفت تفکیکیان با مؤلف بیشتر شد چنانچه مع‌الاسف تا به امروز در چشم طلاب تفکیکی، تفسیر المیزان تفسیر به رأی بوده و از کتب ضالّه محسوب می‌شود!!
مرحوم آیه‌الله صالحی مازندرانی دربارهٔ وضعیت استادان تفکیکی حوزه خراسان در زمان نشر مجلدات المیزان می‌گویند:

پس از عزیمت به قم، در سفری مجدداً جهت زیارت و دیدار با اساتید به مشهد مشرف شدم. در یکی از روزها، به منزل یکی از علما و اساتید مشهد که از مخالفین سرسخت فلسفه و عرفان بود، رفتم. ایشان بعد از سلام و احوال‌پرسی به مذمت فلاسفه پرداختند. درست است که من طلبه‌ای بیش نبودم، اما اگر قبول نکنیم که هرچه فلاسفه گفته‌اند از باء بسم‌الله تا تاء تمت درست و صحیح باشد، این حق را نداریم که همهٔ چیزهایی را که گفته‌اند باطل به حساب آوریم. ایشان به این خیال که من طرفدار ارسطو، افلاطون، سقراط، ملاصدرا و ابن‌سینا هستم، تا

الخامس: كفاية الظن المستفاد من أخبار الآحاد و هو الظاهر مما حكاه العلامة قدس سره في النهاية عن الأخباريين من أنهم لم يعولوا في أصول الدين و فروعها إلا على أخبار الآحاد و حكاه الشيخ في عدته في مسألة حجية أخبار الآحاد عن بعض غفلة أصحاب الحديث و الظاهر أن مراده حملة الأحاديث الجامدون على ظواهرها المعروضون عما عداها من البراهين العقلية المعارضة لتلك الظواهر. فرائد الأصول، ج ۱، صفحه ۲۷۲

آنجا که توانستند علیه این فیلسوفان سخن گفتند. من علاوه بر آن چه که در اصول و فقه خوانده بودم، در فلسفه هم دستی داشتم به همین دلیل، ابتدا به خاطر جوانی سن خودم و بزرگواری ایشان کوتاه آمده، چیزی نگفتم و دو زانو نشسته، به حرف‌هایش گوش می‌کردم. تعبیرهای نامطلوبی به علامه طباطبایی نثار می‌کردند؛ از جمله به این نکته اشاره کرد که علامه طباطبایی منکر وحی هستند. بالاخره سکوت را شکسته، گفتم چگونه چنین چیزی ممکن است. ایشان به چه دلیل و چگونه می‌توانند وحی را انکار کنند. جبرئیل قابل انکار نیست، مگر آن که بعضی در نحوه وجود جبرئیل تشکیک کنند که مجسم می‌شود یا به صورت روح است. ایشان روبرو من کرد و گفت که علامه در المیزان، وحی را انکار کرده و ثانیاً در کتابش به نام «وحی یا شعور مرموز» به وحی گفته‌اند شعور مرموز!! در جواب گفتم: اگر وحی شعور مرموز باشد آیا این دلیل بر انکار آن است؟ گفت که ایشان وحی را شعور مرموز می‌دانند. به او گفتم که شما در وحی، قائل به شعور هستید یا نه و در توضیح این جمله گفتم که جبرئیل وحی را می‌آورد و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وحی را می‌گیرد. آیا پیامبر آنچه را به عنوان وحی از جبرئیل می‌گیرد نفی می‌کند؟ مگر او با عقل و شعورش وحی را لمس نمی‌کند؟ پس شعور هست؛ شعور پیچیده و مرموز و غیر عادی که در ما وجود ندارد...^۱

بخش دوم این کتاب پاسخی است به اشکالات مکتب تفکیک بر روش

تفسیر قرآن به قرآن که البته از آنجا که بزرگان این جریان در این زمینه حرف مشترک کمتر دارند حقیر صرفاً به نقد دیدگاه‌های حجة الاسلام والمسلمین حاج سید جعفر سیدان، به عنوان شاخص‌ترین چهرهٔ حال حاضر مکتب تفکیک، پرداخته‌ام و باز چون ایشان هم اثر مکتوبی در این زمینه ندارند، منبع مطالعاتی حقیر یکی مصاحبهٔ ایشان دربارهٔ المیزان با مجلهٔ گفتگوهای قرآنی بود و دیگری کتاب در نوع خود عجیب و غریب «بافته‌های یونانی در تضاد با یافته‌های وحیانی»، که نویسنده در بخشی از آن به تقریر نظرات استاد خویش؛ حاج آقای سیدان؛ دربارهٔ تفسیر قرآن به قرآن پرداخته است.

مهم آنکه اثر حاضر به هیچ روی نقد کتاب مزبور نیست زیرا که حقیر آن را فاقد ارزش علمی حداقلی یافتیم بلکه تنها از آنجا که نویسنده مطالب خود را دربارهٔ تفسیر قرآن به قرآن به استاد خویش نسبت داده است، به عنوان منبعی برای نظرات حاج آقای سیدان مورد استفاده قرار گرفته است.



تفسیر قرآن به قرآن که پایهٔ اصلی تفسیر المیزان است همان روش تفسیری اهل بیت علیهم السلام می‌باشد که مرحوم آیه‌الحق و العرفان حاج میرزا علی آقای قاضی اعلی‌الله مقامه آن را احیاء نمودند^۱ و حضرت علامه نیز که از سفره علوم مرحوم قاضی بهر مند بودند بر اساس همین روش تفسیر المیزان را تألیف فرمودند.^۲

۲- حضرت علامه آیه‌الله طهرانی رحمه‌الله علیه در کتاب «مهر تابان» صص ۶۲ و ۶۳ می‌فرمایند: اما روش تفسیری علامه طباطبائی قدس سره، طبق روش تفسیری استادشان در عرفان و علوم باطنیه الهیه: مرحوم آیه‌الله حاج میرزا علی آقای قاضی بوده است که تفسیر آیات به آیات است؛ یعنی مُفاد و محصل آیه قرآن، از خود قرآن استنتاج می‌گردد. مرحوم آیه‌الله قاضی بدین سبک، تفسیری از ابتدای قرآن تا سوره انعام را نوشته‌اند، و به تلامذه خود این‌طور کتاب الهی را تعلیم می‌نموده‌اند. مرحوم استادمان حضرت علامه کراراً می‌فرمودند: «ما این روش تفسیری را از مرحوم قاضی داریم.»
 ۳- از دیگر بزرگانی که شرف استفاضه از مرحوم قاضی را فی الجمله یافته و به عظمت این سبک تفسیری اعتراف

متأسفانه این روش تفسیری در طول تاریخ مورد غفلت واقع شده بود و اگر گذشتگان پی به اهمیت آن برده بودند، امروزه درهای بسیاری از معارف قرآن گشوده شده بود. حضرت علامه در آغاز رساله «الانسان بعد الدنيا» که بر اساس تفسیر آیه به آیه و روایت به روایت نگاشته شده، می‌فرماید:

فإن المسلك الذي نستعمله من تفسير الآية بالآية و الرواية بالرواية بعيد الغور منيع الحريم و وسيع المنطقة لا يتيسر استيفاء الحظ منه في رسالة واحدة يقاس فيها النظير بالنظير و الشبيه بالشبيه و الأطراف بالنسب و يؤخذ بها الجار بالجار و ستقف إن شاء الله العزيز علي صحة قولنا هذا.

و من الإنصاف أن نعرف إن سلفنا من المفسرين و شرّاح الأخبار أهملوا هذا المسلك في استنباط المعاني و استخراج المقاصد فلم يورثونا فيه و لا يسيرا من خطير فالهاجم إلي هذه الأهداف و الغايات علي صعوبة منالها و دقة مسلكها كساع إلي الهيجاء بغير سلاح و الله المستعان.^۱

مسلماً یکی از اصول تفسیر قرآن به قرآن استغناى قرآن از روایات است که

نموده‌اند مرحوم آیه الله خوئی رحمه الله علیه می‌باشند. متن سؤالی که از محضر ایشان شده و پاسخشان چنین است:

«سؤال ۱۳۲۲: تفسیر القرآن بالقرآن ما تقولون فيه؟ و هل يصح فهم بعض الآيات من خلال آيات أخرى؟»

(الخوئی): أحسن التفسير تفسير القرآن بالقرآن حيث يمكن فهم معنى الآية من خلال آيات أخرى، و الله العالم. (صراط النجاة، ج ۱، ص ۴۶۹).

۱- رسائل توحیدیه، ص ۲۰۳. روشی که به کار می‌گیریم؛ یعنی تفسیر آیه با آیه و تفسیر روایت با روایت، روشی است بس عمیق که به این زودی‌ها به حريم آن نتوان رسید و در رساله‌ای که تنها به ذکر نمونه‌ای از میان نظایر گوناگون اکتفا می‌کند، بهره تمامی نتوان از آن برگرفت. ان شاء الله خوانندگان به زودی به صحت این ادعای ما واقف خواهند گشت. انصافاً باید اعتراف کرد که شارحان اخبار و مفسران گذشته، به کار گرفتن چنین روشی را برای استنباط معانی و مقاصد آیات و روایات، نادیده گرفتند و در نتیجه برای ما در این امر آثاری هر چند ناچیز نیز به جای نگذاشتند. بنابراین، کسی که عزم چنین اهداف و غایاتی کند، با وجود این که رسیدن به آنها دشوار است و گام زدن در طریقشان بس دقیق و ظریف، هم‌چون کسی ماند که بدون سلاح به میدان جنگ بشتابد. و الله المستعان. (انسان از آغاز تا انجام، ص: ۶۷)

این امر یکی از علل اساسی بدینی تفکیکیان به تفسیر شریف المیزان می‌باشد و گمان می‌کنند این مسأله به معنای بی‌اعتنایی به روایات اهل بیت علیهم‌السلام و استقلال در مقابل ایشان است و این امر بر تفکیکیان که به تعبیر خود «ولایت‌مدار!!!» می‌باشند بسیار گران می‌آید و سبب می‌شود که طلاب را از این تفسیر که مدعی اند تفسیر به رأی است، برحذر دارند.

نویسندگان کتاب «یافته‌های وحیانی» نیز قسمتی از کتاب خود را به شرح انتقادات استاد خود حاج آقای سیدان بر این نظریه اختصاص داده و خود نیز مطالبی به مراتب سست‌تر به آن افزوده‌اند و حضرت علامه را مخالف اهل بیت قلمداد نموده و حتی در اعتقاد ایشان به ائمه تشکیک کرده‌اند؛ غافل از این که ولایت‌مدار حقیقی حضرت علامه رحمة‌الله‌علیه بوده و روش تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام همان روش تفسیر قرآن به قرآن می‌باشد و نویسندگان کتاب از ولایت فقط به اسم آن قناعت نموده‌است.

در دفتر حاضر، نظریه تفسیر قرآن به قرآن مشروحاً تبیین شده‌است و پس از آن به بیست مورد از اشتباهات مروجین مکتب تفکیک، در شرح و نقد این نظریه اشاره شده‌است.

در اینجا ذکر چند تذکر مفید می‌نماید:

۱- پس از مرحوم علامه طباطبایی قدس سره در کتب، مقالات و مصاحبه‌های مختلفی درباره سبک تفسیر قرآن به قرآن و جایگاه روایات در المیزان سخن گفته شده‌است و زوایای مختلفی از این سبک مورد بررسی قرار گرفته‌است.^۱ در این دروس بنا نبوده آنچه دیگران گفته‌اند تکرار شود و

۱- به عنوان نمونه رجوع کنید به مقدمه تفسیر تسنیم تألیف آیه‌الله جوادی آملی و کتاب قابل تقدیر «علامه طباطبایی و حدیث؛ روش شناسی نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبایی در المیزان» تألیف خانم نفیسی

همچنین بنا به پرداختن به ثمرات و لوازم تفسیری و فقهی این نظریه که بسیار نیز مهم می‌باشد؛ نبوده‌است بلکه سخن از جنبه‌ای از این روش تفسیری است که مورد نقد تفکیکیان واقع گردیده و در حدّ اطلاع، در هیچ یک از منابع به طور شفاف و روشن به آن پاسخ داده نشده‌است.

محور دفتر حاضر تبیین مبنای استقلال قرآن از روایات در نظریه تفسیر قرآن به قرآن و برخی تفاوت‌های اساسی این روش (روش تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام) با روش تفکیکیان در مواجهه با قرآن کریم می‌باشد^۱ و خوانندگان محترم اگر می‌خواهند از سایر زوایای تفسیر قرآن به قرآن مطلع گردند، باید به دیگر منابع مراجعه نمایند.

۲- غرض اصلی در این دروس تبیین دقیق و صحیح این نظریه بوده‌است نه اثبات آن و لذا فقط به بیان ادله نظر مرحوم علامه پرداخته شده است بدون این که از هر یک از این ادله و میزان دلالت آن تفصیلاً بحث شود. به طور کلی اشکالهای تفکیکیان در مسائل مختلف ناشی از اشتباه فهمیدن فرمایشات بزرگان و تصور نمودن آن است نه این که مطلبی را تصور نموده و سپس اشکال کرده باشند. لذا در پاسخ شبهات ایشان فقط کافی است مسائل علمی به شکل صحیح تبیین شود.

۳- مطالب این دروس متناسب با طلاب فارغ از مرحله سطح حوزه علمیه (اتمام رسائل و کفایه) تنظیم شده‌است و لذا سعی شده‌است از ورود در بحث‌های پیچیده‌تر غالباً اجتناب شود.

۱- به عبارت دیگر نظریه علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه دارای دویخش اصلی است؛ اول آنکه: قرآن متنی فهمیدنی است و در دلالت خود تام و مستقل است. ثانیاً این متن فهمیدنی را ما می‌توانیم بفهمیم. و اما این که لوازم تمامیت قرآن کریم در دلالت چیست و ما به چه میزان و چگونه می‌توانیم قرآن را بفهمیم؟ از اصل این نظریه خارج است. و از آن جا که نوک پیکان شبهات تفکیکیان و اخباریان به سوی اصل این نظریه و خصوصاً مقدمه نخست آن (استقلال و تمامیت قرآن در دلالت و تفهیم) است؛ در نوشتار پیش رو نیز عمده تلاش متوجه اصل این نظریه و خصوصاً مقدمه اول شده است.

۴- اساس و خلاصه مطالب این دروس پیشتر در حاشیه کتاب «صراط مستقیم» بیان شده بود^۱ و این دروس در حقیقت شرح یکی از حاشیه‌های «صراط مستقیم» است که برادران تفکیکی - همچون دیگر نقدهایی که بر صراط مستقیم نگاشته‌اند - به جهت دقت نمودن به انتقاد و اشکال برخاسته‌اند. بحمدالله دفتر حاضر به گونه‌ای تدوین شده‌است که با خواندن آن بر هر انسان منصفی روشن می‌شود که تفکیکیان با تحریف معنای تفسیر قرآن به قرآن چه جفایی در حق این نظریه و علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه و در حقیقت در حق حوزه خراسان نموده‌اند و در اثر بی‌دقتی و ضعف علمی، طلاب حوزه علمیه را از انوار تابناک و گرمابخش این مهر تابان و خورشید فروزان محروم ساخته‌اند.

در پایان مراتب تشکر و سپاس‌گزاری خود را قبل از همه از استاد حجّة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد حسن و کیلی و سپس از مدیر محترم «مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام» حجّة الاسلام و

۲- در ص ۷۹ این کتاب آمده است:

آری، ادعای مزبور درباره قرآن مجید شاید ممکن باشد. یعنی می‌توان گفت قرآن مجید در دلالتش بر معانی عالی خود، محتاج قرائتی عقلی و شهودی که فقط برخی آن را می‌فهمند نمی‌باشد، و هر جا محتاج تأویل باشد خودش در درون خود، قرینه‌ای بر تأویل دارد؛ چرا که قرآن مجید خود را کتاب هدایت و نور و تبیان معرفی می‌نماید و حتی احادیث برای ارزیابی محتاج به قرآن هستند. البته این بدان معنا نیست که ظهور هر آیه‌ای به تنهایی قابل اعتماد است، بلکه آنچه از قرآن مجید پس از بررسی همه آن و تدبّر در آن فهمیده می‌شود، مراد جدی صاحب کتاب (خداوند متعال) می‌باشد و برای کشف مراد جدی محتاج به قرائن صارفه عقلی و یا عرفانی نمی‌باشیم، گرچه تدبّر در قرآن، مسلماً محتاج تحصیل علوم عقلی و عرفانی و انس با روایات می‌باشد. این روش بحث، پایه تفسیر قرآن به قرآن و سبک تدبّر است که مرحوم حضرت علامه طباطبائی رحمه‌الله‌علیه بر آن اصرار می‌ورزند و معتقدند که در کشف معارف قرآن نباید هیچ فهم ← → کلامی یا فلسفی یا عرفانی یا تجربی را داخل کرد و قرآن خود مفسّر خود می‌باشد. روش تفسیر «المیزان» از آغاز تا پایان نیز چنین می‌باشد. معلوم است که چنین ادعائی درباره روایات ممکن نیست، چون دلیلی نداریم بر این که مجموعه روایات همه مبین یکدیگر باشند و هیچ روایتی بدون قرینه وجود نداشته باشد و نه می‌توان ادعا کرد که تمامی روایات به دست ما رسیده‌است و تحریف به نقیصه در مجموعه آنها صورت نگرفته‌است (برای توضیح بیشتر ر. ک: «تفسیر المیزان»؛ مقدمه و «تسنیم» ج ۱، مقدمات؛ و به خصوص: صص ۶۴ - ۶۸ - ۷۳ - ۷۵ - ۱۳۱ - ۱۴۰).

المسلمين دعائى و معاون تحقيق مؤسسَه؛ استاد مكرم حجة الاسلام و المسلمين واسطى زيدعزهم كه زمينه بحث و گفتگو در اين عرصه را فراهم نموده اند عرض نموده و از خداوند متعال اجر جزيل براى ايشان تما مى نمايم. همچنين از سرور مكرم حجة الاسلام و المسلمين شيخ محمد حسين رضايى زيدعزه كه با حوصله فراوان اثر حاضر را بعد از تدوين مطالعه نموده و نكاتى چند به آن افزودند نهايت سپاس گزارى را بجای مى آورم.

اميد آنكه اين اثر ناچيز مورد رضا و قبول خداوند متعال و اهل بيت عليهم السلام واقع شده و گامى مؤثر در راه فهم قرآن كريم باشد.

شيخ روح الله شفيعيان

مشهد مقدس

رجب المرجب / ۱۴۳۳



بخش اول:

تقریر نظریه علامه طباطبائی

رحمة الله عليه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علامه طباطبایی رحمه الله علیه گر چه عارفی کامل، فیلسوفی نوآور و باریک‌اندیش، فقیهی سترگ، اصولی‌ای کم‌نظیر و محدثی تواناست اما آنچه نام او را جاودانه ساخته و دوست و دشمن را در مقابل او به کرنش واداشته؛ تفسیر گرانسنگ او یعنی *المیزان فی التفسیر القرآن* است.

شاخصه اصلی این اثر که آن را از سایر تفاسیر قرآن ممتاز می‌گرداند، سبک و شیوه خاص تفسیری علامه طباطبایی رحمه الله علیه است که خود آن را «روش تدبّر در قرآن» یا «تفسیر قرآن به قرآن» خوانده‌است. حکیم و مفسر عالی‌قدر حضرت آیه الله جوادی آملی مدظله‌العالی درباره این روش می‌فرمایند:

«بهترین و کارآمدترین شیوه تفسیری قرآن، که شیوه تفسیری اهل بیت علیهم السلام نیز هست، روش خاصی است که به تفسیر قرآن به قرآن موسوم شده است، در این روش، هر آیه از قرآن کریم با تدبّر در سایر آیات قرآنی و بهره‌گیری از آنها باز و شکوفا می‌شود، تبیین آیات فرعی به وسیله آیات اصلی و محوری و استناد و استدلال به آیات قویتر در تفسیر، بر این اساس است که برخی از آیات قرآن کریم همه مواد لازم را برای پی‌ریزی یک بنیان مرصوص معرفتی در خود دارد و برخی از آیات آن تنها عهده‌دار بخشی از مواد چنین بنایی است، آیات دسته دوم با استمداد از آیات گروه اول تبیین و تفسیر می‌شود، برای فهم متن مقدس دینی راه، تدبّر تامّ در همان متن منزّه

الهی است.^۱

... چون از طرف اهل بیت وحی و عصمت و طهارت علیهم‌السلام تفسیر قرآن به قرآن به عنوان منهجی معقول و مقبول اعلام شد، صحابه و تابعان آنان اگر شاهدهی از قرآن برای تفسیر آیه‌ای از آن می‌یافتند به تفسیر آن مبادرت می‌کردند؛ گر چه غالب تفسیرهای آنان از سنخ تفسیر به مأثور بود، نه تفسیر قرآن به قرآن که چنین کاری اجتهاد قرآنی و تدبر در محور همه آیات را می‌طلبید و نه تفسیر درایی محمود و ممدوح که اجتهاد برهانی و تأمل در مدار علوم متعارفه یا اصول موضوعه مبرهن را طلب می‌کرد؛ لیکن از دیر زمان شیوه تفسیر قرآن به قرآن بین قرآن پژوهان مطرح بود^۲ و روش عملی بسیاری از بزرگان تفسیر نیز به طور محدود، نه گسترده، استمداد از بعض آیات درباره برخی دیگر بوده‌است، مؤلف تفسیر المنار، برای مرحله برین تفسیر شرایطی یاد کرده که اولین آن شرایط بررسی خود آیات و کلمات برای فهم خود قرآن است؛ آنگاه چنین گفته‌است: «و قد قالوا إن القرآن یفسر

۱- تفسیر تسنیم جلد ۱؛ ص ۶۱

۲- راقم این سطور هم در تفسیر ابوجعفر محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰) و هم در تفسیر کبیر فخر رازی جمله القرآن یفسر بعضه بعضاً را دیده‌است محدث بزرگوار، علامه مجلسی رحمه‌الله نیز می‌گوید: و قد قالوا إن القرآن یفسر بعضه بعضاً (بحار، ج ۵۴، ص ۲۱۸). حاشیه از آیه‌الله جوادی آملی مدظله‌العالی

اصل این مبنا را مفسرین دیگری نیز از قدما پذیرفته‌اند برای نمونه ر.ک: البحر المحيط فی التفسیر؛ ابوحیان اندلسی؛ ج ۲؛ ص ۳۶۳، تفسیر الصافی؛ فیض کاشانی؛ ج ۱؛ ص ۷۶، تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر؛ ج ۵ ص ۴۱۵، تفسیر القرآن الکریم؛ صدرالمتألهین؛ ج ۲؛ ص ۱۵۵، الجامع لأحكام القرآن؛ قرطبی؛ ج ۱۴؛ ص ۳۵۱، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن؛ ثعالبی ج ۲ ص ۴۱۸، الدر المنثور فی تفسیر المأثور؛ جلال الدین سیوطی؛ ج ۵؛ ص ۳۲۵، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ أوس؛ ج ۱، ۹۵، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ زمخشری؛ ج ۲، ص ۳۳۰

بعضه ببعض»^۱، این تعبیر نشان می‌دهد که تفسیر قرآن به قرآن، شیوه‌ای است که جملگی بر آن بوده‌اند، نه این که مختص به گروهی معین باشد، اما نه خود صاحب تفسیر المنار جناب محمدعبده و نه رشیدرضا و نه دیگران توان چنین کار ستی را نداشتند که قرآن کریم را استنطاق کنند و آن را به نطق آورند تا آیات همگون آن نسبت به همدیگر ناطق، شاهد و مصدق باشد؛ گرچه فی الجمله در این منهج بهیچ توفیق یافتند، غرض آن که، از گفتار، رفتار و نوشتار اقدمین، قدماء، متأخران و معاصران، عطر دل انگیز تفسیر قرآن به قرآن به شامه جان می‌وزد، لیکن چنین نافه‌ای را باید در سوق کالای گرانبهای المیزان جستجو کرد که در این مضماری گوی سبقت را از دیگران ربود و هر چند از لحاظ شناسنامه تفسیری آرم بنوّت و فرزندى مفسران سلف را داراست، لیکن فیه معنی شاهدُ بأبوتّه^۲

اگر چه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند
کسی به حسن و ملاحظت به یار ما نرسد
به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز
به یار یک جهت حق گزار ما نرسد
هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی
به دلپذیری نقش نگار ما نرسد
هزار نقد به بازار کائنات آرند

۱- المنار، ج ۱، ص ۲۲ [حاشیه از آیه‌الله جوادی آملي مدظله‌العالی]

۲- اقتباس از دیوان این فارض [حاشیه از آیه‌الله جوادی آملي حفظه‌الله]

مراد آنکه: گر چه المیزان فرزند تفاسیر قبلی است اما در آن معانی‌ای است که نشان از پدری آن دارد.

یکی به سگّه صاحب عبار ما نرسد (حافظ)^۱

این نوشتار بر آن است تا به گونه‌ای روشمند و استوار به بیان نکاتی نو دربارهٔ شیوهٔ تفسیری قرآن به قرآن بپردازد و در این راستا از کلمات نورانی علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه که در جای‌جای آثار خود از جمله کتاب قرآن در اسلام و شیعه در اسلام و مجموعه مقالات و مقدمه و جلد‌های سوم و پنجم المیزان و حاشیهٔ کفایه به این موضوع پرداخته‌است؛ بهره‌ها گیرد.

تفسیر و مفسّر

تفسیر مطابق آنچه در کتب اصولی^۲ آمده عبارت است از **کشف القناع** یا **آشکارسازی** و مفسّر کسی است که می‌کوشد پیام متن را بفهمد و مراد جدّی و منظور حقیقی گوینده را از الفاظ خود کشف نماید و به شیوایی بیان کند او هرگز چیزی را بر متن نمی‌افزاید بلکه هنر او در این است که همان مطلبی را که در متن هست به نیکی بنمایاند.

بدین جهت است که علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه تفسیر را صرفاً **بیان معانی آیات قرآن و آشکارسازی مقاصد و مدالیل آن** می‌داند^۳ و گاه آن را **بیان محصل آیه** می‌شمرد.^۴

منظور از کشف مرادات جدّی و مدالیل، کشف آن حقایقی است که گوینده می‌خواهد با قواعد عقلایی محاوره به مخاطبین خود منتقل نماید و مخاطبین بر اساس قواعد زبان عربی و قواعد عقلایی فهم متن - هر چند با تدبّر و تأمل

۱- تفسیر تسنیم جلد ۱؛ صص ۷۱-۷۲

۲- اصولیان در بحث حجیت ظواهر و عمدتاً در بخش پاسخ به ایرادهای اخباریان به این مسأله می‌پردازند.

برای نمونه رک: فرائد الاصول، ج ۱ ص ۱۴۲؛ کفایة الاصول، ص ۲۸۲

۳- المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱؛ ص ۴

۴- قرآن در اسلام، در مواضع متعدد از جمله ص ۸۰

و تنقیح مناظ و استفاده از دلالت اشاره^۱ و بررسی لوازم - بتوانند به آن پی ببرند.

از آنچه گذشت دو نکته به دست می‌آید:

۱- اگر کسی مطلبی را که خود حقّ می‌داند بر متنی که از آن متن قابل استفاده نیست تحمیل نماید، تفسیر محسوب نخواهد شد.

مرحوم علامه تأکید می‌کند که مفسرین اسلامی در طول تاریخ عموماً به وظیفه اصلی خود عمل نکرده و همواره به جای آن که با ذهنی پیراسته از هر پیش فرضی به سراغ متن رفته و مدلول آن را کشف نمایند، دانسته‌های خویش را بر قرآن تحمیل و تطبیق نموده‌اند.

متکلمین، فلاسفه، محدثین و حتی منجمین هم در برخورد با قرآن از هرگونه تحمیل عقاید شخصی بر این متن قدسی فروگذار نکرده و چه بسا تنها فهم خویش را، مسبوق و مصبوغ به دانش‌های خطاپذیر بشری بر آیات این کتاب الهی منطبق ساخته‌اند و در حقیقت به وظیفه مفسّر که تفسیر است عمل ننموده‌اند.^۲

۲- بیان مطالبی افرون بر مفاد خود آیات قرآن کریم که گاهی به نوعی مکمل مفاد آیه است؛ تفسیر نیستند، مطالبی مانند: نکات بدیعی و برخی نکات لغوی و قراءات، بیان شأن نزول، مصادیق مورد نظر در برخی از آیات، قسمت‌هایی از داستان‌های قرآن که در خود قرآن بیان نشده‌است. جزئیات احوال عالم آخرت، تفصیل احکام شرعی و بیان بطون آیات که در کشف محصل معنای آیه دخیل نیست، جزء بحث‌های تفسیری به اصطلاحی که گفته شد به شمار نمی‌آید.

۱- بدیهی است که دلالت اشاره در کلام خداوند مشروط به این نیست که مقصود گوینده نباشد.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱؛ صص ۶-۸

مرحوم علامه در پایان مبحث تفسیر در کتاب قرآن در اسلام می‌فرماید:
 بنابراین که معنای تفسیر، محصل مدلول آیه می‌باشد؛ بحثی را
 بحث تفسیری می‌توان گفت که در محصل معنای آیه تأثیر
 داشته باشد. اما بحث‌هایی که در محصل معنای آیه تأثیر ندارند
 مانند برخی بحث‌های لغوی و قرائتی و بدیعی، این نوع بحث‌ها
 تفسیر قرآن نیست.^۱

البته باید توجه نمود که اصطلاح عام‌تری نیز در باب تفسیر هست که
 شامل این دست مطالب نیز می‌باشد. عنوان تفاسیر روایی چون تفسیر قمی،
 تفسیر عیاشی، تفسیر فرات و تفسیر برهان از این نوع است. تعبیر «تفسیر
 الباطن» که در فهرست‌های تصانیف امامیه در صدر اول به چشم می‌خورد نیز
 از همین باب است.

به هر حال موضوع سخن در بحث ما همان اصطلاح اول تفسیر می‌باشد: آشکار
 سازی مقاصد و مدالیل خود قرآن و کشف محصل معنی.

ظاهر و باطن

قرآن را ظاهری است و باطنی. ظاهر قرآن آن دسته از معانی آیات را گویند
 که مخاطبان عادی را به آن راهی هست. یعنی کسانی که که از قواعد زبان
 عربی و قوانین محاوره و فن فهم متن آگاهند، با تدبّر و تأمل در ظرائف کلام و
 ضمیمه نمودن جملات مختلف به یکدیگر و بررسی لوازم می‌توانند به آن پی
 ببرند. وظیفه مفسّر پرده‌برداری از این دسته از معانی است.

اما برخی دیگر از این معانی با اینکه مقصود و مراد از آیات می‌باشند، آگاهی
 از آنها برای مفسّر ممکن نیست و فقط مخاطبان خاص بر اساس اطلاع از رموز

و اشاراتی خاص که فراتر از قوانین حاکم بر زبان و قواعد عامه محاوره است از آن باخبر می‌گردند و انسان‌های عادی را به آن راه نیست. کشف باطن به این معنی به طور کل از شأن مفسر خارج است.^۱

برای نمونه مرحوم علامه در بحث روایی در ذیل آیه شریفه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُورَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ»^۲ در بیان داستان قوم سبا می‌فرماید:

أقول: و ورد في عدة من الروايات أن القرى التي بارك الله فيها هم أهل بيت النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و القرى الظاهرة هم الوسائط بينهم و بين الناس من حملة أحاديثهم و غيرهم، و هو من بطن القرآن و ليس من التفسير في شيء.^۳

و در ذیل آیات: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * خَرَجُ مِنْهُمَا اللَّوْثُ وَ الْمَرْجَانُ»^۴ می‌فرماید:

و فی الدر المنثور، أخرج ابن مردويه عن ابن عباس: فی قوله: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» قال: علی و فاطمة «بَيْنَهُمَا

۱- ظاهر و باطن به معانی مختلف به کار می‌رود ولی در این بحث ما از این دو اصطلاح بهره می‌گیریم.
۲- سبا ۳۴: ۱۸؛ و میان آنها و شهرهایی که برکت داده بودیم، آبادی‌های آشکاری قرار دادیم و سفر در میان آنها را بطور متناسب (با فاصله نزدیک) مقرر داشتیم.

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۶۱؛ مؤلف می‌گوید: در عده‌ای روایات وارد شده که آن قریه‌ها که خدا برکت در آنها نهاده، اهل بیت رسول خدایند و آن قریه‌ها که پشت سر هم قرار دارند، واسطه‌های بین اهل بیت و مردمند، یعنی علمایی که احادیث اهل بیت و غیر از ایشان را در سینه خود حمل می‌کنند، و این روایات متعرض باطن قرآن است، نه تفسیر آن [ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص: ۵۵۵]

۴- الرحمن ۵۵: ۱۹ - ۲۲؛ دو دریا را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند. * میان آن دو، حدّ فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند. * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ * از هر دو [دریا] مرارید و مرجان برآید.

بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانُ» قال: النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ» قال: الحسن و الحسين.
 أقول: و رواه أيضاً عن ابن مردويه عن أنس بن مالك مثله،
 و رواه في مجمع البيان، عن سلمان الفارسی و سعيد بن جبیر و
 سفیان الثوری. و هو من البطن.^۱

بنابراین یک آیه از قرآن کریم می‌تواند پیامی برای ما به وسیله ظاهر الفاظ داشته باشد که شأن مفسر تدبّر در آیه برای کشف آن پیام است و در همان آیه برای خواصی همچون معصومین پیامی داشته باشد که ما بدون تمسک به کلام ایشان نمی‌توانیم از آن بهره‌ای ببریم؛ چون بر اساس رموزی است که بین خداوند و خاصان درگاه وی است. بدیهی است که چون ظاهر قرآن حق است، باطن آن نمی‌تواند مخالف با ظاهر و ناقض وی باشد.

نکته قابل توجه این است که ظاهر قرآن خود از جهاتی دارای لایه‌ها و مراتبی است و به تعبیری دارای ظاهر و باطنی می‌باشد که همگی در این نکته مشترکند که در مرحله انتقال از لفظ به معنا در همه آنها بر اساس قواعد عمومی فهم متن عمل می‌شود.^۲ گاه با نظر به یک آیه در آغاز معنایی به ذهن خطور می‌کند و پس از تدبّر در ظرائف الفاظ آیه جوانب بیشتری از معنا و مفاهیم دقیق‌تری منکشف می‌شود که می‌توان از این دو مرحله به ظاهر یا

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۰۳؛ و در الدر المنثور است [ج ۶ ص ۱۴۲] که: ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه "مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ" گفته: منظور از دو دریا علی و فاطمه است، و منظور از برزخ و حائل میان آن دو رسول خدا (ص) است، و در تفسیر آیه "يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ" گفته است: منظور از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین است. مؤلف: نظیر این حدیث را الدر المنثور [ج ۶ ص ۱۴۳] از ابن مردویه از انس بن مالک و نیز صاحب مجمع البیان [ج ۹، ص ۱۲۰] از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری روایت کرده‌اند، چیزی که هست باید دانست که این تفسیر، تفسیر به باطن است نه این که بخواهد بفرماید: معنای بحرین و برزخ و لؤلؤ و مرجان این است [ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص: ۱۷۲]

۲- بنابراین دو کلمه ظاهر و باطن دارای دو معنای عام و خاص می‌باشند که در فهم مراد از آنها باید به قرائن توجه نمود.

ظاهر بدئی و باطن یا ظاهر بعد التدبّر تعبیر نمود.

گاه پس از کشف معنای یک آیه با تدبّر در لوازم آن معنی یا تفکر در حکمت حکم مزبور، انسان به مفاهیم عالی تری دست می یابد که در آغاز از آن غافل بوده است. إدراک این مفاهیم عالی تر وابسته به میزان تدبّر انسان و آگاهی وی از دقائق عالم هستی و ظرائف سیر به سوی خدا و آداب عبودیت و... می باشد. از این گونه مطالب نیز گاهی تعبیر به باطن می شود.

علامه طباطبائی در کتاب شریف شیعیه در اسلام^۱ در بیان نمونه هایی از باطن بدین معنا می فرماید:

چنان که فهمیدیم قرآن کریم با بیان لفظی خود مقاصد دینی را روشن می کند و دستوراتی در زمینه اعتقاد و عمل به مردم می دهد ولی مقاصد قرآن تنها به این مرحله منحصر نیست بلکه در پناه همین الفاظ و در باطن همین مقاصد مرحله ای معنوی و مقاصد عمیق تر و وسیع تر قرار دارد که خواص با دل های پاک خود می توانند بفهمند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که معلم خدایی قرآن است می فرماید: «قرآن ظاهری انیق (زیبا و خوش آیند) و باطنی عمیق دارد»^۲ و نیز می فرماید: «قرآن بطن دارد و بطنش نیز بطن دارد تاهفت بطن»^۳ و در کلمات ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز از باطن قرآن بسیار نامبرده شده است.^۴

۱- شیعیه در اسلام، صص ۸۱ - ۸۳

۲- تفسیر صافی، ص ۴ [حاشیه از علامه طباطبائی رحمه الله علیه]

۳- سفینه البحار و تفسیر صافی، ص ۱۵ و در تفاسیر مرسله از آن حضرت منقول است و در کافی و تفسیر عیاشی و معانی

الاجبار روایاتی در این معنا نقل شده است [حاشیه از علامه طباطبائی رحمه الله علیه]

۴- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۱۷ [حاشیه از علامه طباطبائی رحمه الله علیه]

ریشه اصلی این روایات مثلی است که خدای متعال در سوره رعد آیه ۱۷ می‌زند، خدای تعالی در این آیه افاضه‌های آسمانی را تشبیه فرموده به بارانی که از آسمان نازل می‌شود و حیات زمین و اهل زمین بسته به آن است. با آمدن باران سیل راه می‌افتد و مسیل‌های گوناگون هر کدام به اندازه ظرفیت خود از آن سیل برداشته جریان پیدا می‌کند، روی سیل در جریان خود با کفی پوشیده شده است ولی در زیر کف همان آب قرار دارد که حیات‌بخش و به حال مردم سودمند می‌باشد.

چنان‌که این مثل اشاره می‌کند ظرفیت افهام مردم در فرا گرفتن این معارف آسمانی که حیات‌بخش دورن انسان هستند مختلف می‌باشد.

کسانی هستند که جز به ماده و زندگی مادی چند روزه این جهان‌گذران به چیزی اصالت نمی‌دهند و جز مشتتهیات مادی به چیزی دل نمی‌بندند و جز محرومیت‌های مادی از چیزی نمی‌ترسند، اینان با اختلاف مراتبی که دارند حداکثر آنچه از معارف آسمانی بپذیرند این است که اعتقادات اجمالی را باور کنند و دستورهای عملی اسلام را به‌طور جمود اجرا می‌نمایند و بالاخره خدای یگانه را به امید ثواب اخروی یا از ترس عقاب اخروی بپرستند. و کسانی هستند که در اثر صفای فطرت سعادت خود را در دلبستگی به لذایذ گذران و زندگی چند روزه این جهان نمی‌بینند و سود و زیان و شیرین و تلخ این سرا پیش ایشان جز پنداری فریبنده نیست و یاد گذشتگان کاروان هستی که کامروایان دیروز و افسانه‌های امروز می‌باشند درس عبرتی است که پیوسته برایشان تلقین می‌شود.

اینان طبعاً با دل‌های پاک خودشان متوجه جهان ابدیت می‌شوند و به نمودهای گوناگون این جهان ناپایدار به نظر آیه و نشانه نگاه می‌کنند و هیچ‌گونه اصالت و استقلالی به آنها نمی‌دهند. آن وقت است که از دریچه آیات و نشانه‌های زمینی و آسمانی نور نامتناهی عظمت و کبریای خدای پاک را با درک معنوی مشاهده می‌کنند و دل‌های پاکشان یکجا شیفته درک رمزهای آفرینش می‌شود و به جای این‌که در چاله تنگ سودپرستی شخصی زندانی شوند در فضای نامتناهی جهان ابدیت پرواز در آمده اوج می‌گیرند. وقتی که از راه وحی آسمانی می‌شنوند که خدای تعالی از پرستش بت‌ها نهی می‌کند و ظاهر آن مثلاً نهی از سر فرود آوردن در برابر بت است، به حسب تحلیل از این نهی می‌فهمند که غیر از خدا را نباید اطاعت کرد، زیرا حقیقت اطاعت همان بندگی و سر فرود آوردن است و از آن بالاتر می‌فهمند که از غیر خدا نباید بیم و امید داشت و از آن بالاتر می‌فهمند که به خواست‌های نفس نباید تسلیم شد و از آن بالاتر می‌فهمند که نباید به غیر خدا توجه نمود. و همچنین وقتی که از زبان قرآن می‌شنوند که به نماز امر می‌کند و ظاهر آن به جا آوردن عبادت مخصوص است، به حسب باطن از آن می‌فهمند که باید با دل و جان کرنش و نیایش خدا را کرد و از آن بالاتر می‌فهمند که باید در برابر حق خود را هیچ شمرد و فراموش کرد و تنها به یاد خدا پرداخت. چنان‌که پیداست معانی باطنی که در دو مثال بالایی یادآوری شد مدلول لفظی امر و نهی نامبرده نیست ولی درک آنها برای کسی که به تفکر وسیع‌تری پرداخته جهان‌بینی را به خودبینی

ترجیح می‌دهد، اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

محکم و متشابه

در اینجا سزاوار است برای تکمیل بحث اشاره‌ای کنیم به دیدگاه مرحوم علامه رحمه‌الله‌علیه درباره‌ی معنای محکم و متشابه و در این زمینه از عبارات شیوا و روان تقریرات درس علامه در مجموعه مقالات^۱ استفاده می‌کنیم:

مفهوم محکم، متشابه و تأویل در قرآن

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»^۲ (اوست که بر تو نازل کرد این کتاب را که پاره‌ای از آن آیات محکم‌اند که أمّ الکتاب هستند، پاره‌ای دیگر متشابه‌اند، آنها که در دل‌های آنان انحراف و تزلزلی هست از متشابهات آن به منظور فتنه‌جویی و تأویل آن پیروی می‌کنند، در صورتی که تأویل آن را جز خدا و راسخون در علم نمی‌دانند. آنها می‌گویند ما ایمان آوردیم همه از پیش پروردگار ماست و متذکر نمی‌شود مگر عاقلان صاحب‌دل.)

معنی کلمات محکم، متشابه و تأویل

کلمه «محکم» از نظر لغت شناسی از ماده «حکم» است و این ماده به آن

۱- مجموعه مقالات علامه طباطبائی، ج ۱، صص ۲۷۵-۲۷۸

۲- آل عمران ۳: ۷

معنی است که یک شیء، طوری باشد که چیز دیگری نتواند در آن رخنه کند و آن را از هم جدا سازد و از بین ببرد، چنان که کلمات «احکام» و «تحکیم» و «حکم» به معنی قضاوت و «حکمت» به معنی معرفت و «حکمة» به معنی مهار اسب، همه معنی متقن و قرص بودن را دارد.

«متشابه» یعنی چیزهای گوناگونی که در پاره‌ای از اوصاف و کیفیات با همدیگر توافق و مشابهت داشته باشند. «تأویل» به معنی رجوع و برگشت نمودن یک شیء به چیز دیگر می‌باشد.

اصطلاح محکم و متشابه از نظر قرآن

در پاره‌ای از آیات همه قرآن «محکم» و در پاره‌ای دیگر همه آن‌ها «متشابه» معرفی شده و نیز در آیه هفت سورة آل عمران قسمتی از قرآن «محکم» و قسمتی دیگر «متشابه» شمرده شده است و همین آیه «محکمت» را به عنوان «ام الكتاب» یاد نموده.

ولی باید دانست که محکم بودن همه قرآن پیش از نازل شدن کتاب بوده و همچنین مراد از «متشابه» بودن همه کتاب، این است که همه آیات دارای یک نسق بوده، نظمی دلپذیر و اسلوبی متقن و محکم دارد. حقایق را به طور یک‌نواخت بیان می‌کند و مردم را به طرف حق هدایت می‌فرماید. و این محکم و متشابه معنایی است غیر از معنای معروفی که در همه قرآن جاری نیست.

اصطلاح «ام الكتاب» با توجه به معنای اصلی «ام» که عبارت از مرجع و پناهگاه اشیاء است، به میان آمده و معنایش این است که مرجع (فهم) آیات متشابه همان آیات محکم است و در این آیه محکم و متشابه در برابر یکدیگر انداخته شده و سپس سخن از مردمانی به میان آمده که دلشان دچار شک و انحراف از حق گشته و پیروی از آیات متشابه می‌کنند، چون در جستجوی فتنه و «تأویل» هستند و این مطلب نشان می‌دهد که مراد از «تشابه» این است که

آیه طوری باشد که به مجرد استماع، معنی و مقصودش معلوم نگردد و بلکه مردّد بین این معنی و آن معنی باشد، تا سرانجام به «آیات محکم» برگردد و معنایش واضح گردد. بدین ترتیب، آیه متشابه به واسطه «محکم»، «محکم» می‌گردد ولی «محکم» خود به خود «محکم» است.

مثلاً در آیه پنج سوره طه می‌فرماید: «الرَّحْمَانُ عَلِي الْعَرْشِ اسْتَوِي» (خدا روی عرش قرار گرفته‌است). شنونده‌ای که این آیه را می‌شنود معنایش را اول دفعه نمی‌فهمد، ولی وقتی که مثلاً به آیه یازده سوره شوری مراجعه کند که می‌فرماید: «لیس کمثله شیء» (مثل خدا چیزی نیست)، ذهن شنونده بر این قرار می‌گیرد که مراد از قرار گرفتن روی عرش این است که خدا مسلط بر ملک است و احاطه بر خلق دارد، نه اینکه جایی دارد و تکیه در مکانی داده تا لازم آید خدا جسم باشد و بر خدا محال باشد.

مثل دیگر: در آیه بیست و سه سوره قیامت می‌فرماید: «الی رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (به پروردگارش ناظر است) و در آیه صد و سه سوره انعام می‌فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (دیدها او را درک نکند و او دیده‌ها را درک کند) آیه اول را به آیه دوم بر می‌گردانیم و می‌فهمیم مراد از «نظر» آیه اول، غیر از نظر حسی است.

این سخن در مورد آیات ناسخ و منسوخ هم صادق است: وقتی که آیه نسخ شده را بر آیه دیگری که ناسخ آن است عرضه به داریم، متوجه می‌شویم که آیه منسوخ شامل حکمی بوده‌است که مدّتش فقط تا زمان ناسخ بوده‌است.

آیات متشابه دلالت بر مراد دارد

کسی که از اول تا آخر قرآن را به دقت مورد مطالعه قرار دهد، بدون شک یک آیه هم پیدا نخواهد کرد که «مدلول» نداشته باشد، ناطق به معنای خود نباشد و مراد و مقصودش معلوم نگردد. هیچ آیه‌ای نیست مگر آنکه دلالت بر

مدلول دارد. منتها این مدلول یا مدلول واحدی است که کسی که آشنای به سخن باشد در آن شک نمی کند و یا چند مدلول است که بعضی به بعض دیگر اشتباه می شود، ولی همه این معانی به هم آمیخته به طور مسلم، مراد و معنی حقیقی و واقعی را در بر دارد و الا دلالتی در کار نخواهد بود.

آن معنای حقیقی از اصول مسلمة قرآن مانند وجود صانع، توحید، بعثت انبیاء، تشریح احکام و معاد و امثال آن، اجنبی نیست، بلکه با این اصول موافقت دارد و اصول مزبور مستلزم آن معنای خاص است. همان معنی را نتیجه می دهد و از بین همه مدلول های متعددی که احتمال می رود، حقیقتی را معین می کند. پاره ای از آیات، پاره دیگر را توضیح می دهد و بعضی از آیات، به عنوان ریشه و اصل سایر آیات است. کسی که خوب دقت کند و آیه مورد بحث (آیه ۷ سورة آل عمران) را نیز مورد مطالعه قرار دهد، شک نخواهد داشت که مراد از «محکمات» آیاتی است که متضمن اصول مسلم قرآن است و مراد از «متشابهات» آیاتی است که معانی با آن اصول روشن و واضح می شود.

فرآیند فهم متون

دریافت آدمی از یک متن به دو عامل وابسته است:

۱- توانمندی و تلاش او برای فهمیدن.

۲- توانمندی متن در انتقال معنا و مراد متکلم.

به دیگر سخن فرآیند فهم یک متن عبارت است از: سیر مخاطب متن به سوی الفاظ و سیر او از الفاظ به سوی مقصود متکلم.

آن که در صدد فهم است بایستی با تأمل در زوایای متن دقایق و ظرایف موجود در آن را بکاود و بفهمد و متن نیز باید توانایی انتقال مراد متکلم را به مخاطب داشته باشد که به راستی بلاغت را معنایی جز این نیست. وظیفه ما نسبت به متن فهم است و برداشت و وظیفه متن نسبت به ما تفهیم است و

دلالت.

آشکار است که سرّ نفهمیدن یک متن را نیز یا باید در مخاطب جست و عدم توانایی او در ادراک صحیح متن و ظرایف آن که نقص قابل است و یا در عدم توانمندی آن متن در دلالت بر معنا و مفاد خویش که نقصی است در فاعل.

استقلال و تمامیت قرآن کریم در دلالت

چنان که گذشت اصل روش تفسیر قرآن به قرآن از دیرباز متداول بوده است، ولی علامه طباطبائی رحمه الله علیه هم آن را اِحیاء نمود بلکه از نگاه ایشان روش تفسیر قرآن منحصر در این نوع تفسیر است و سایر روش‌ها یکسره باطلند.

محوری‌ترین بحث در ردّ یا قبول روش تفسیر قرآن به قرآن پاسخ به این سؤال است که: آیا قرآن کریم در دلالت بر معنا و مراد دارای تمامیت و کمال است و می‌تواند به تنهایی پیام خویش را به دیگران انتقال دهد یا ناقص است و نیازمند به قرائن بیرونی اعم از مکاشفات، براهین عقلی، روایات و...؟ مدعای علامه طباطبائی رحمه الله علیه این است که قرآن در دلالت خود تام و مستقل است و مستغنی و هیچ کلام مبهم و نارسایی ندارد. لیک در مرحله فهم از آنجا که ما ناقصیم و عقل و خردمان بدان پایه نرسیده است که آن عالی کلام قدسی را واکاویم و لطایف آن را دریابیم، نیازمند هادی و استادیم. کلیدی‌ترین نکته‌ای که معترضین به روش تفسیر قرآن به قرآن را از دریافت صحیح مراد علامه طباطبائی قدس سرّه بازداشته است؛ عدم توجه به تفاوت میان استقلال قرآن در مرحله دلالت و استقلال ما در مرحله فهم است. آنان تصور کرده‌اند که در نظریه تفسیر قرآن به قرآن ادعا شده آدمی در فهم آیات الهی از روایات بی‌نیاز است! و حال آنکه فرمایش علامه طباطبائی

رحمة الله عليه هرگز ناظر به رابطه ما با متن (فهم و برداشت) نیست بلکه ناظر به رابطه متن با معنا (تفہیم و دلالت) می باشد و درباره فهم قرآن کریم تأکید دارد: تنها راه صحیح برای مفسر، انس با روایات اهل بیت علیهم السلام است. ^۱ علامه قرآن را بی نیاز از عترت می داند و ما را محتاج به هر دو.

بسیار شده است که آدمی در مواجهه با متنی آن را سخت فهم و پیچیده می یابد و نمی تواند به راحتی به مراد نویسنده یا متکلم پی ببرد به گونه ای که متن وی را ناگزیر از استاد و راهنما می سازد.

ریشه آن اغلاق و پیچیدگی و این نیاز به استاد را می بایست در اموری مانند موارد ذیل جست:

۱- بنای نویسنده بر خلاصه گویی بوده لذا متن از ساختاری فشرده و مندمج برخوردار است.

۲- نویسنده بلیغ نبوده و نتوانسته به راحتی از ما فی الضمیر خویش خبر دهد.

۳- متن داری دقایق و ظرایف فراوان و معانی بسیار بلند و خارج از افق فهم مخاطب است.

تہذیب المنطق تفتازانی و صمدیہ شیخ بہایی نمونه ای روشن از مورد نخستند که می توان با نگاشتن شرح و حاشیہ، مراد نویسنده را برای مخاطب بازگو کرد و آن دو را متنی خودآموز ساخت. اما «کفایة الأصول» آخوند خراسانی حکایتی دگر دارد: متن این کتاب به آسانی قابل فهم نبوده و پیچیده محسوب می شود و منشأ این پیچیدگی گاه مورد اول و گاه دوم و گاه سوم است. لذا مدرسین در حل عبارات مختلف این متن یکی از دو راه ذیل را می پیمایند:

زمانی باتوجه به قراین خارجی همچون یادداشت‌های حاضرین در درس مؤلف، مدّعی می‌شوند که عبارت را نباید بر ظاهر خود حمل کرد بلکه مراد آخوند می‌بایست چنین و چنان باشد. و گاهی با توجه به قراین موجود در متن مثل مبانی آخوند در دیگر مباحث و یا کلماتی در سطور گذشته و آینده، اغلاق متن را برطرف کرده و آنچه را از نگاه مبتدیان پوشیده مانده آشکار و نمایان می‌سازند.

اگر در حل عبارتی استاد حاذق و دانشمند ناگزیر از پیمودن راه نخست گردد بر فرض توانمندی تام استاد، باید گفت که در آن مطلب، مؤلف کفایه در ابراز ما فی الضمیر خود و انتقال مفاهیم توانایی کافی را نداشته و متن در رساندن پیام، ناتمام و غیر بلیغ است ولی اگر بتواند راه دوم را برگزیند و با توجه به قرائن درونی متن، اغلاق و پیچیدگی آن را حل نموده و مراد نویسنده را آشکار سازد، نشان از بلندی و علو متن خواهد داشت زیرا گرچه متن در بیان مراد خود وافی بوده ولی به دلیل دقت و ظرافت زیاد، هر متعلمی را نیازمند استادی چیره دست گردانده‌است.

آری در حل عبارات کفایه، عادةً فراگیران نیازمند دستگیری استادند. اما این نیازمندی گاه ریشه در نقصان متن در دلالت و ناتوانی مؤلف در انتقال مراد خویش دارد و گاه این نقص مخاطب است و بلندی شأن متن که مانع از دریافت لطایف و دقایق سخن می‌شود و گرنه کلام در دلالت خود تام است و بی‌نیاز به غیر.

اما سؤال اینجاست که منشأ پیچیدگی آیات قرآن کریم چیست؟

علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه قرآن را متنی بلیغ، تام و مستقل در دلالت و تفهیم می‌داند و راهیابی هر گونه نقص و ناتمامی در آن را به شدت انکار

می‌کند. و مدعی است که اولاً زبان قرآن زبان راز و رمز نیست و ثانیاً قرآن آنچه را که می‌خواسته بگوید به روشنی و بی‌نیاز از هر قرینه صافه خارجی بیان کرده است از این رو ریشه نیازمندی فهم ما به استاد را در فهم برخی از زوایای و دقائق آیات؛ که عادةً گریزی از آن نیست؛ در علو شأن و بلندی معانی آن و ناتوانی ادراک ما می‌داند.

علامه طباطبایی رحمه الله علیه بر آنست که پذیرش معنایی خلاف ظاهر برای الفاظ قرآن که قرینه‌ای بر آن در خود قرآن نباشد با «نور» و «مبین» بودن قرآن در تضاد است. به دیگر سخن اگر مراد آیات قرآن کریم چیزی غیر از آنچه در این آسمانی کتاب آمده است؛ می‌بود آنگاه قرآن، کتاب هدایت نمی‌شد و راهنمای انسانها نمی‌بود زیرا ظاهری می‌نمود غیر مراد و غیر حق و مرادی داشت غیر ظاهر و ناآشکار.

علامه طباطبایی رحمه الله علیه در کتاب شریف "قرآن در اسلام" به شیوایی تمام به این موضوع پرداخته‌اند:

قرآن مجید که از سنخ کلام است، مانند سایر کلام‌های معمولی از معنای مراد خود کشف می‌کند و هرگز در دلالت خود گنگ نیست و از خارج نیز دلیلی وجود ندارد که مراد تحت‌اللفظی قرآن جز آن است که از لفظ عربی فهمیده می‌شود. اما این که خودش در دلالت خود گنگ نیست، زیرا هر کس به لغت آشنایی داشته باشد از جملات آیات کریمه معنای آنها را آشکارا می‌فهمد چنان که از جملات هر کلام عربی دیگر معنا را می‌فهمد. علاوه بر این به آیات بسیاری از قرآن برمی‌خوریم که در آنها طایفه خاصی را مانند بنی‌اسرائیل و مؤمنین و کفار و گاهی عموم مردم را متعلق خطاب قرار داده مقاصد خود را به

ایشان القاء می‌کند^۱ یا با آنان به احتجاج می‌پردازد یا به مقام تحدّی برآمده از ایشان می‌خواهد که اگر شک و تردید دارند در این که قرآن کلام خداست مثل آن را بیاورند و بدیهی است که تکلم با مردم با الفاظی که خاصیت تفهیم را واجد نیست معنا ندارد و هم چنین تکلیف مردم به آوردن مثل چیزی که معنای محصلی از آن فهمیده نمی‌شود قابل قبول نیست.^۲

در قرآن کریم آیاتی به این وصف که به تشخیص مدلولش راهی نباشد سراغ نداریم؛ گذشته از این که قرآن مجید خود را با صفاتی مانند نور هادی و بیان توصیف می‌کند که هرگز با گنگ بودن آیاتش از بیان مراد واقعی خود سازش ندارد^۳

آنچه از بیانات مختلف ائمه اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید این است که در قرآن مجید متشابه به معنای آیه‌ای که مدلول حقیقی خود را به هیچ وسیله‌ای به دست ندهد وجود ندارد. بلکه هر آیه‌ای اگر در افاده مدلول حقیقی خود مستقل نباشد به واسطه آیات دیگری می‌توان به مدلول حقیقی آن پی برد و این همان ارجاع متشابه است به محکم^۴

با توجه به آنچه گذشت روشن شود که قرآن کریم متنی فهمیدنی است؛ یعنی ذاتاً قابل فهم است و تمام نکات آن را می‌توان از درون آن استخراج نمود گرچه باید روش فهم آن را از اهل بیت علیهم السلام آموخت. البته این بدان معنی نیست که ما اکنون تمام معانی آیات قرآن را می‌فهمیم

۱- امثال «یا ایها الذین کفروا» و «یا اهل‌الکتاب» و «یا بنی‌اسرائیل» و «یا ایها الناس» که بسیار است [حاشیه از علامه]

۲- قرآن در اسلام ص ۴۱

۳- قرآن در اسلام ص ۵۳

۴- قرآن در اسلام ص ۵۵

بلکه راه فهم قرآن کریم بسیار دراز و دشوار است و ما اکنون در آغاز آن قرار داریم.

دلایل نظر علامه طباطبائی قدس سره

اخباریان و تفکیکیان^۱ قرآن را متنی نافهمیدنی و دست‌نیافتنی می‌دانند که از افاده مقاصد خود قاصر است و رسیدن به مراد و معنای آن محتاج روایات می‌باشد و بدون روایات فاقد حجیت و اعتبار است. اما بر خلاف ایشان علامه طباطبائی رحمه الله علیه اصرار دارد که قرآن متنی فهمیدنی است:

من یرعی نظره فی آیات القرآن من أوله إلی آخره لا
یشکّ فی أن لیس بینها آیه لها مدلول و هی لا تنطق
بمعناها و تضل فی مرادها، بل ما من آیه إلا و فیها دلالةٌ
علی المدلول.^۲

هر چند نقصان آدمیان غالباً مانع دست‌یابی به تمامی دقایق و لطایف آن گشته و آنان را نیازمند ائمه هدی می‌سازد اما نه آن نقصان و نه این نیاز هیچ یک متوجه آن کتاب عرشی نیست. مگر پوشیده ماندن مرادات شیخ انصاری بر طلاب مکاسب نخوانده و نیاز آنان به استادی حاذق و محقق، نقصی است بر متن و ماتن؟ حاشا و کلا! دلالت کتاب تام است و تمام و تنها سبب، عدم

۲- غالب اخباریان و مؤسس مکتب تفکیک مرحوم میرزای اصفهانی به این امر تصریح دارند که در آئیه به نقل برخی مطالب ایشان می‌پردازیم؛ اما دیگر اخباریان و تفکیکیان گرچه به این امر تصریح نکرده باشند، از آنجا که ظهور روایات را بر آیات قرآن مقدم می‌دارند عملاً به قصور قرآن کریم در دلالت خود معتقد می‌باشند و لازمه آن واقع‌نما بودن همه آیات قرآن کریم است؛ چون می‌دانیم حجم بسیار زیادی از روایات از دست رفته است.

۱- المیزان فی تفسیر القرآن ج ۳: ص ۲۲؛ هر کس آیات قرآن را از اول تا آخر مورد دقت قرار دهد، هیچ شکی نمی‌کند در این که حتی یک آیه از آن، نیست که مدلولی داشته باشد و آن آیه معنای خود را بازگو نکرده و مراد از آن گم باشد بلکه تمامی آیات آن، بر مدلول خود دلالت می‌نماید.

آمدگی مبتدیان است در درک ظرافت‌های متن و ناآشنایی آنان است با فقه و فقاہت.

بر مدعی علامه طباطبایی رحمة الله عليه دلایل گوناگونی وجود دارد که حاصل خلاصه برخی از آنها چنین است:^۱

۲- برخی از این ادله مثبت ایجاب جزئی در مقابل سلب کلی است و برخی نیز مثبت ایجاب کلی می‌باشد.

الف. توصیفات قرآن کریم از روشنی و آشکاری خویش

از نظر ایشان برای فهم صحیح استقلال قرآن در مقام دلالت و تفهیم، کافی است به ویژگی‌هایی که خداوند برای کلام خویش ذکر می‌کند توجه کنیم؛ آنگاه به روشنی خواهیم دید این ویژگی‌ها با تعلیق حجیت قرآن بر هر چیز دیگری ناسازگار است:

۱- قرآن نور است و نور یعنی الظاهر بنفسه المظهر لغيره؛ آنچه خویش نمایان است و دیگران را نیز می‌نمایاند «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ»؛ «اَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»^۲؛ «وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي اُنزِلَ مَعَهُ»^۳؛ «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي اُنزَلْنَا»^۴

۲- قرآن عربی است^۵ و عربی یعنی زبان فصیح، روشن و آشکار «وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»^۶؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۷؛ «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»^۸؛ «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»^۹؛ «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»^{۱۰}؛ «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ

۱- مائده ۵: ۱۵؛ قطعاً برای شما از جانب خدا روشنائی آمده است.

۲- نساء ۴: ۱۷۴؛ ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم.

۳- اعراف ۷: ۱۵۷؛ نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند.

۴- تغابن ۶۴: ۸؛ پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید.

۵- کلامی که معنایش واضح و آشکار است. در قرآن ده بار این ویژگی برای کلام خدا ذکر شده است و برای آن صفاتی چون **مبین** و **غیرذی عوج** آمده که مؤید این مطلب است که «قرآن در رساندن پیام خود گنگ و ناتوان نیست»

۶- نحل ۱۶: ۱۰۳؛ ولی این (قرآن)، زبان عربی آشکار است.

۷- یوسف ۱۲: ۲؛ ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید.

۸- طه ۲۰: ۱۱۳؛ و این گونه آن را قرآنی عربی [فصیح و گویا] نازل کردیم.

۹- زمر ۳۹: ۲۸؛ قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی، شاید آنان پرهیزگاری پیشه کنند!

۱۰- شوری ۴۲: ۷؛ و این گونه قرآنی عربی [فصیح و گویا] را بر تو وحی کردیم.

تَعْقِلُونَ»^۱

۳- قرآن برهان است و برهان به معنی نور سپید و درخشان^۲ می باشد «یا

أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ»^۳

۴- قرآن کتاب هدایت است؛ بهتر از هر آیین دیگری سعادت زندگی

بشر را تأمین و تضمین کرده و بشر را به این زندگانی هدایت می کند:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ»^۴؛ «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى

لِّلْمُتَّقِينَ»^۵؛ «هُدًى وَبُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۶؛ «هَذَا بَيِّنَاتٍ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَ

مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»^۷؛ «هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۸؛ «هُدًى وَرَحْمَةٌ

لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۹ و ...

۵- قرآن ملاک تشخیص حق از باطل است: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ

فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ»^{۱۰}؛ «إِنَّهُ لَقَوْلُ

فَصْلٌ»^{۱۱}

۱- زخرف ۴۳: ۳؛ ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که ببینید.

۲- مفردات راغب، واژه برهان: برخی نیز معنی آن را روشنی و روشنگری دانسته اند.

۳- نساء ۴: ۱۷۴؛ ای مردم! دلیل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد.

۴- اسراء ۹: ۱۷؛ به درستی این قرآن به سوی آیینی که بهتر از هر آیین دیگر جهان بشریت را اداره می نماید راهنمایی می کند. ترجمه از علامه در کتاب قرآن در اسلام

۵- بقره ۲: ۲؛ این است کتابی که در آن هیچ تردیدی نیست.

۶- نمل ۲۷: ۲؛ هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

۷- آل عمران ۳: ۱۲۸؛ این [قرآن] برای مردم، بیانی، و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است.

۸- اعراف ۷: ۵۲؛ نحل ۱۶: ۶۴؛ و برای گروهی که ایمان می آورند هدایت و رحمتی است.

۹- اعراف ۷: ۲۰۳؛ و برای آنان که ایمان می آورند هدایت و رحمتی است.

۱۰- بقره ۲: ۱۸۵؛ ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است، [کتابی] که مردم را راهبر، و [متضمن] دلایل آشکار هدایت، و [میزان] تشخیص حق از باطل است.

۱۱- طارق ۸۶: ۱۲؛ که این [قرآن] سخنی است که حق را از باطل جدا می کند.

۶- قرآن بینہ است و آیاتش بیّنات؛ یعنی سخنی آشکار که حجّت است و فصل الخطاب: «فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»^۱؛ «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ»^۲؛ «أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۳؛ «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»^۴؛ «كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»^۵؛ «هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»^۶؛ «وَإِذَا تَتَلَوْنَهَا عَلَيْكُمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ»^۷

۷- قرآن کتاب مبین است^۸ و سخن خود را به روشنی بیان کرده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ»^۹؛ «وَهَذَا لِسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٌ»^{۱۰}؛ «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ»^{۱۱}؛ «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»^{۱۲} «لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ»^{۱۳} «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»^{۱۴}

۱- انعام ۶: ۱۵۷؛ اینک حجّتی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است.

۲- عنکبوت ۲۹: ۴۹؛ بلکه [قرآن] آیاتی روشن است.

۳- نور ۲۴: ۱؛ در آن آیاتی روشن فرو فرستادیم، باشد که شما پند پذیرید.

۴- بقره ۲: ۹۹؛ و همانا بر تو آیاتی روشن فرو فرستادیم.

۵- حج ۲۲: ۱۶؛ و بدین گونه [قرآن] را [به صورت] آیاتی روشنگر نازل کردیم،

۶- حدید ۵۹: ۲۹؛ او همان کسی است که بر بنده خود آیات روشنی فرو می فرستاد.

۷- جاثیه ۴۵: ۲۵؛ احقاف ۴۶: ۷؛ سبأ ۳۴: ۴۳؛ حج ۲۲: ۷۲؛ مریم ۱۹: ۷۳؛ یونس ۱۰: ۱۵؛ چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود.

۸- بین و مبین؛ روشن و روشنگر این ویژگی نیز با تأکید و تکرار چهل و نه باره از بهترین دلایل بر حجیت استقلالی قرآن است.

۹- مائده ۵: ۱۵؛ قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است.

۱۰- نحل ۱۶: ۱۰۳؛ و این [قرآن] به زبان عربی روشن است.

۱۱- یس ۳۶: ۶۹؛ این [سخن] جز اندرز و قرآنی روشن نیست.

۱۲- آل عمران ۳: ۱۳۸؛ این [قرآن] برای مردم، بیانی (حجّت و دلیل روش) است.

۱۳- نور ۲۴: ۳۴؛ و قطعاً به سوی شما آیاتی روشنگر فرود آورده ایم.

۱۴- بقره ۲: ۱۵۹؛ کسانی که نشانه‌های روشن، و رهنمودی را که فرو فرستاده ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده ایم، نهفته می‌دارند، آنان را خدا لعنت می‌کند، و لعنت‌کنندگان لعنتشان می‌کند.

۸- قرآن سخن خود را به تفصیل^۱ بیان کرده است: «وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ»^۲؛ «كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^۳؛ «وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا»^۴؛ «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ»^۵؛ «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^۶؛ «يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوفَّقُونَ»^۷؛ «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^۸

۹- قرآن تبیان و روشنگر همه چیز می باشد: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۹؛ «تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^{۱۱} «لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^{۱۲} «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۱۳}
 حال باید پرسید کدام یک از موارد نه گانه قبل می تواند ویژگی یک متن

۱- به روشنی و به دور از تعقید و پیچیدگی باید دقت شود: در آیه «وَوَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَبًا لَقَالُوا لَوْ لَأُفْصِلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَبًا وَ غَرِيبًا» (فصلت ۴۱: ۴۴) تفصیل هم سنگ عربی (روشن و آشکار) و در مقابل اعجمی قرار گرفته است.

۲- انعام ۶: ۵۵؛ و این گونه، آیات [خود] را به روشنی بیان می کنیم

۳- اعراف ۷: ۹۷؛ این گونه آیات [خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم.

۴- انعام ۶: ۱۱۴؛ اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است

۵- انعام ۶: ۱۲۶؛ ما آیات [خود] را برای گروهی که پند می گیرند، به روشنی بیان نموده ایم.

۶- هود ۱۱: ۱؛ . کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، به روشنی بیان شده است.

۷- رعد ۱۳: ۲؛ آیات [خود] را به روشنی بیان می نماید، امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید

۸- فصلت ۴۱: ۳؛ کتابی است که آیات آن، به روشنی بیان شده. قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می دانند

۹- نحل ۱۶: ۸۹؛ و فرو فرستادیم بر تو این کتاب را که همه چیز را بیان می نماید و روشن می سازد. [ترجمه از علامه کتاب قرآن در اسلام]

۱۰- علامه طباطبایی رحمه الله علیه در کتاب شریف قرآن در اسلام و همچنین در جلد سوم تفسیر گرانسنگ المیزان ظاهراً از باب جری به مشهور، برای اثبات تمامیت قرآن در دلالت و تفهیم از این آیه استفاده می کنند [المیزان جلد ۳ ص ۸۶] اما در تفسیر سوره نحل وقتی به این آیه می رسند به قرینه صدر آیه: «وَوَجَّهْنَا بَكَ شَهِيداً عَلَى هَوْلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ» که مخاطب آن شخص پیامبر است، ظرف تبیاناً لکل شیء را قلب مبارک پیامبر و معنای کتاب را بُعد عرشی قرآن می دانند. [المیزان جلد ۱۲ ص ۲۲۲] سه آیه بعدی نیز شرایط مشابهی دارند

۱۱- یوسف ۱۲: ۱۱۱؛ روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می آورند راهنمو و رحمتی است.

۱۲- انعام ۶: ۵۹؛ و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن آمده است.

۱۳- انعام ۶: ۳۸؛ ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده ایم.

گنگ و نافهمیدنی باشد؟ آیا کلامی که معنای آن برای ما مشخص نیست می‌تواند ما را به دین قیّم هدایت کند و مدعی شود که مشتمل بر تمامی برنامه‌های مورد نیاز بشر است؟

قرآن کریم بیانگر همه معارف ضروری و سودمند برای بشر و عهده‌دار بیان همه معارف و احکام هدایت‌گر، سعادت‌بخش و سیادت‌آفرین جوامع انسانی است و چنین کتابی حتماً در تبیین ره‌آورد خود بیّن و روشن است، نه مبهم و مجمل و نیازمند به روشنگر؛ زیرا کتاب مبهم که قادر بر حلّ معانی و تفسیر مطالب خود نیست، هرگز توان تبیین معارف سعادت‌بخش را ندارد، از این جهت قرآن کریم نسبت به محدوده داخلی خود بیّن و نسبت به بیرون از خویش مبین است،

قرآن کلامی است عربی، روشن، آشکار و مبین؛ خود را فرقان می‌داند و فصل الخطاب؛ و آیات خویش را برهان می‌نامد و بیّنات. خداوند رسالت نهایی آن را هدایت و دستگیری مردم می‌داند. حال چگونه می‌توان حجیت آن را انکار کرد و مدعی شد که این سخن را معنا و مفهومی تام نیست؟!

در این آیات، از قرآن کریم به نور، کتاب مبین، برهان (نور سپید و درخشان) تعبیر شده است. گرچه نور درجات و مراتب مختلفی دارد و برخی چشمها از دیدن درجات شدید آن محروم است، اما هیچ کس نمی‌تواند تیره بودن نور یا عجز از شهود اصل آن را ادعا کند.

خدای سبحان که نور آسمانها و زمین است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ برای هدایت انسانها نوری ویژه آفریده که هم خود روشن است و در سراسر آن هیچ نقطه مبهم و زاویه تاریکی یافت نمی‌شود و برای دیدن آن نیازی به نوری دیگر نیست و هم روشنگر زندگی انسانها در بخشهای گوناگون

عقیده، اخلاق و عمل است.

قرآن کریم نیز نه در محدوده خود مشتمل بر مطلبی پیچیده، تیره و معما گونه است و نه در تبیین حقایق جهان هستی و ترسیم صراط سعادت انسانها گنگ، مبهم، تاریک و نیازمند به غیر است.

فالحق أن الطريق إلى فهم القرآن الكريم غير مسدود، و أن البيان الإلهي و الذكر الحكيم بنفسه هو الطريق الهادي إلى نفسه، أي إنه لا يحتاج في تبیین مقاصده إلى طریق، فكيف يتصور أن يكون الكتاب الذي عرفه الله تعالى بأنه هدى و أنه نور و أنه تبیان لكل شيء مفتقرا إلى هاد غيره و مستنيرا بنور غيره و مبينا بأمر غيره^۱

ب. دقت در اسلوب بیانی قرآن کریم

هر کس اندک تأملی در آیات وحی نماید به روشنی درخواهد یافت که این کتاب آسمانی اگر چه دارای معانی ای بلند و مضامینی ژرف است لیک پیوسته در صدد تفهیم مخاطبان به آسانترین شکل ممکن می‌باشد. این سخن با دقت در ویژگی‌های اسلوب و شیوه بیان معارف در قرآن کریم روشن خواهد شد:

۱- استفاده از حکمت، برهان و استدلال

۲- استفاده از شیوه جدال أحسن

۳- استفاده از قصه و داستان

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۸۶: پس حق مطلب این است که راه به سوی فهم قرآن به روی کسی بسته نیست، و خود بیان الهی و ذکر حکیم بهترین راه برای فهم خودش می‌باشد، به این معنا که قرآن کریم در بیانگری مقاصدش احتیاج به هیچ راهی دیگر ندارد، پس چگونه تصور می‌شود کتابی که خدای تعالی آن را هدایت و نور معرفی کرده و "تبیان کل شیء" خوانده، محتاج به هادی و رهنمایی دیگر باشد، و با نور غیر خودش روشن، و با غیر خودش مبین گردد. [ترجمه المیزان، ج ۳، ص: ۱۳۴]

۴- استفاده از صنعت تشبیه برای بیان ساده‌تر مفاهیم
۵- استفاده فراوان از مَثَل و مثال برای ملموس و محسوس ساختن معارف الاهی

جدای از صریح برخی آیات، استفاده قرآن از طیف وسیعی از شیوه‌های بیان و تفهیم، از مثال‌های ساده تا تشبیهات فخیم و دقیق و از جدال أحسن تا براهین استوار؛ گویای حداقل دو امر است:

اولاً قرآن تنها با عده‌ای آن جهانی و عرش‌نشین سخن نمی‌گوید بلکه مخاطب قرآن همه انسان‌هایند فراتر از مکان و زمان. «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»^۱

ثانیاً قرآن درصدد تفهیم مخاطبان است بلکه به این امر اصرار فراوان دارد و در این راه از روش‌های گوناگون استفاده می‌کند زیرا که انسان‌ها گرچه از فرهنگ مشترک فطری برخوردارند، لیکن در هوشمندی و مراتب فهم یکسان نیستند؛ برخی از مخاطبان قرآن کریم انسان‌های ساده‌اندیش و برخی حکیمان فرزانه و ژرف‌اندیشان باریک‌بینند.

از این رو، لازم است کتاب جهان‌شمول الهی، معارف فطری را با روش‌های متفاوت و در سطوح گوناگون تبیین کند تا ژرف‌اندیشان محقق به بهانه نازل بودن مطالب وحی خود را بی‌نیاز از آن نپندارند و ساده‌اندیشان مقلد نیز به دستاویز پیچیدگی معارف آن، خود را محروم نبینند، بر این اساس، قرآن کریم نه تنها از راه حکمت، موعظه و جدال أحسن ره‌آورد خویش را ارائه کرده‌است، بلکه بسیاری از معارف خود را در چهره مَثَل نمودار ساخته و از راه تمثیل آنها را تنزل داده‌است.

غرض آن که، قرآن کریم افزون بر آن که برای نوع معارف خود برهان

اقامه می کند برای عمومی کردن فهم آنها مثل نیز می زند: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۱ چنانکه توحید را گاهی در چهره برهان عرضه می کند؛ برهانی که حکیمان و متکلمان، آن را به عنوان پیام وزین و سنگین تلقی می کنند و گاهی در لباس مثلی ساده که هر امی درس ناخوانده‌ای توان فهم آن را دارد.

خلاصه آن که کتابی که معارف خویش را در سطوح مختلف و با شیوه‌های گوناگون بیان می کند و پس از هر برهان یا جدل یا مثل و داستانی می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَقْلِحُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»، «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»، «لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ»، «لَعَلَّهُمْ يَلْقَاءَ رَبَّهُمْ يُؤْمِنُونَ»، «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»، «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»، «لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ»^۲ پر واضح است که در صدد تفهیم مطالب خود به مخاطب است و این چنین سخنی را با الغاز و معماگویی میانه‌ای نیست.

ج. ذکر و موعظه بودن قرآن مجید

سراسر قرآن پند، اندرز و موعظه است: «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ»^۳؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۴ تا جایی که خداوند کتاب خویش را بارها و بارها ذکر

۱- زمر ۳۹: ۲۷؛ و در این قرآن از هر گونه مثلی برای مردم آوردیم، باشد که آنان پندگیرند.

۲- بیش از صد و ده بار این عبارات با صیغه مخاطب یا غایب در قرآن به کار رفته‌است!

۳- ص ۳۸؛ ۱؛ صاد. سوگند به قرآن پراندرز.

۴- یونس ۱۰: ۵۷؛ ای مردم، به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی، و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست، و رهنمود و رحمتی برای گروهانان [به خدا] آمده‌است.

نامیده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱؛ «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ»^۲؛ «ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ»^۳؛ و آن را برای ذکر و یاد خود آسان ساخته است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»^۴ پیامبر خویش را به موعظه و اندرز مخاطبان فرا می خواند: «وَوَدَّعَزَّزْنَا الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»^۵؛ «فَدَكَّرَ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرِي»^۶؛ «فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَعَظَّهُمْ»^۷ و همچنین هدف از داستان ها و مثل های قرآن را پند و اندرز می داند: «جاءك في هذه الحقِّ وموعظةً وذكري للمؤمنين»^۸ جدای از اینها بهترین وجه برای تکرارهای فراوان قرآن جنبه موعظه داشتن کلام وحی است.

حال باید پرسید کلامی که معنای آن مشخص نیست و دیگران را به مراد واقعی متکلم در آن راهی نیست، آیا می تواند مخاطب را اندرز دهد و او را موعظه کند؟

آیا مکابره نیست که بگوییم مخاطب قرآن تنها معصومین علیهم السلام می باشند و ما مراد خداوند را نمی فهمیم در حالی که قرآن کتابی است که برای همه مردم موعظه و پند است «يا أيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»^۹؟

۲- حجر ۱۵: ۹؛ بی تردید، ما این قرآن را نازل کرده ایم، و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.

۳- نحل ۱۶: ۴۴؛ و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم

۴- آل عمران ۳: ۵۸؛ اینهاست که ما آن را از آیات و قرآن حکمت آمیز بر تو می خوانیم.

۵- قمر ۵۴: ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰؛ و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم پس آیا پندگیرنده ای هست؟

۶- ذاریات ۵۱: ۵۵؛ و پند ده، که مؤمنان را پند سود بخشد.

۷- اعلیٰ ۸۷: ۹؛ پس پند ده، اگر پند سود بخشد.

۸- نساء ۴: ۶۳؛ پس، از آنان روی برتاب، و [لی] پندشان ده.

۹- هود ۱۱: ۱۲۰؛ در اینها (سرگذشت پیامبران پیشین) حقیقت برای تو آمده، و برای مؤمنان اندرز و تذکری است.

۱- یونس ۱۰: ۵۷؛ ای مردم، به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی، آمده است.

د. دعوت به تدبر در آیات وحی

خداوند آدمیان را به تدبر و تفکر در قرآن فرامی‌خواند: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۱ و آنان که بیان روشن الهی را نمی‌فهمند سخت توبیخ می‌کند. «أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۲؛ «أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ»^۳

دعوت و ترغیب همه انسان‌ها به تدبر در قرآن کریم و توبیخ آنها بر نیندیشیدن در آیات قرآنی، شاهد گویایی است بر فراگیر بودن فهم معارف آن؛ زیرا اگر مخاطب قرآن تنها اهل بیت علیهم‌السلام می‌بودند، دعوت همگان به تدبر در آیات آن لغو بود.

قرآن کریم در کنار دعوت همگان به تدبر، دعوی انتساب به خدای سبحان و مبرا بودن از هرگونه اختلاف و ناهماهنگی درونی دارد: «أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۴

آیات مزبور دعوت به تدبر در سراسر قرآن می‌کند و دعوی عدم اختلاف به نحو سالبه کلیه را ارائه می‌کند و محصول آن تدبر فراگیر را صحت این دعوی می‌داند و ادعای مزبور را با آن بینه و گواه صادق همراه می‌کند.

دعوت به تدبر و ادعای نزاهت از اختلاف، چنانکه شاهد گویایی بر ممکن بودن فهم قرآن است، از بهترین شواهد استقلال قرآن در حجیت و تبیین معارف و همچنین صحت و کارایی شیوه تفسیر قرآن به قرآن است

۲- ص ۳۸؛ ۲۹؛ [این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.

۳- محمد ۴۷؛ ۲۴؛ آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده‌است؟

۴- مؤمنون ۲۳؛ ۶۸ پس آیا در این گفتار (قرآن) تدبر و تفکر نکردند

۵- نساء ۴؛ ۸۲؛ آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند

علامه طباطبائی در توضیح این مطلب می فرماید:

و نیز [خداوند] در مقام احتجاج به این که کلام بشر نیست می گوید: قرآن کلامی یک نواختی است که هیچ گونه اختلافی در آن نیست و هرگونه اختلافی که به نظر می رسد به واسطه تدبیر در خود قرآن حل می شود و اگر کلام خدا نبود این طور نبود. و اگر چنین کلامی در روشن شدن مقاصد خود حاجت به چیزی دیگر یا کس دیگر داشت این حجت تمام نبود.

زیرا اگر مخالفی مورد اختلافی پیدا کند که از راه دلالت لفظی خود قرآن حل نشود از هر راه دیگری غیر لفظ حل شود مانند این که ارجاع به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شود و وی بدون شاهدی از لفظ قرآن بفرماید مراد آیه چنین و چنان است. البته مخالفی که معتقد به عصمت و صدق آن حضرت نیست اقناع نخواهد شد؛ به عبارت دیگر، بیان و رفع اختلاف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مثلاً بدون شاهد لفظی از قرآن تنها به درد کسی می خورد که به نبوت و عصمت آن حضرت ایمان داشته باشد و روی سخن و طرف احتجاج در آیه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» با مخالفین دعوت و کسانی است که ایمان به نبوت و عصمت آن حضرت ندارند. و قول خود آن حضرت بی شاهد قرآنی مسلم آنان نمی باشد^۱

۵. تحدی قرآن مجید

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱» «قُلْ لَنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا^۲» تحدی (مبارزه طلبی) قرآن کریم، هم جهانی است، چنان که از این آیات مبارکه بر می آید، و هم جاودانه، و لازمه جهانی بودن تحدی قرآن کریم آن است که فهمش در توان همگان باشد؛ زیرا این تحدی تنها در محور لغت، ادبیات، فصاحت و بلاغت نیست تا مخاطبان آن، تنها عرب زبانان و آشنایان به ادب عربی باشند، بلکه ناظر به محتوا، معارف، اخلاق و فرهنگ خاص آن نیز هست.

اعتراف جهانیان به عجز از آفریدن اثری همانند قرآن، در صورتی سودمند است که محتوای قرآن برای آنان قابل فهم باشد و گرنه دعوت به آوردن همانند، برای کتابی که گروه کثیری از انسانها زبان ویژه آن را نمی فهمند، کاری لغو و غیرحکیمانه است.

۶. ارجاع به قرآن

امامان معصوم علیهم السلام شاگردان و مخاطبان خود را در زمینه‌های گوناگون به قرآن کریم ارجاع می‌دادند؛ مانند: شبهات و فتن، عقاید و معارف، مسایل فقهی و حقوقی و ادب تلاوت قرآن کریم که به نمونه‌ای از هر مورد

۲- بقره ۲؛ ۲۳؛ و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید، پس- اگر راست می‌گویید- سوره‌ای مانند آن بیآورید و گواهان خود را- غیر خدا- فرا خوانید.

۳- اسراء ۱۷؛ ۸۸؛ بگو: «اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیآورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند.»

اشاره می کنیم^۱:

۱: در شبهات و فتن

مانند این روایت که امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل

می نماید:

فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ
بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ
قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ
الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ
وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ
فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ
لَهُنُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى
عَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى
الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ فَلْيَجْلُ جَالِ بَصْرَهُ وَ لِيُبْلِغِ الصِّفَةَ
نَظْرَهُ يَنْجُ مِنْ عَطَبٍ وَ يَتَخَلَّصَ مِنْ نَسَبٍ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةً
قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ
فَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَ قِلَّةِ التَّرَبُّصِ^۲

۱- در تنظیم این بخش از مقدمه تفسیر تسنیم بهره ها جستیم.

۱- اصول کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن ح ۲؛ ص ۵۹۶ ح ۳۴۷۴: هر گاه آشوبها چون شب تار شما را فرا گرفت به قرآن بچسبید زیرا شفيعی است که شفاعتش پذیرفته است و گزارش بدیها را می دهد و گفته او تصدیق می شود، هر که قرآن را رهبر خود سازد او را به بهشت کشاند و هر که آن را پشت سر خود نهد او را به دوزخ راند، همان قرآن رهنما است که به بهترین راهی رهنماید و آن کتابی است که در آن است تفصیل و بیان و تحصیل مقاصد، آن است جداکننده حق و باطل و رافع هر گونه اختلاف، شوخی و سرسری نیست، ظاهری دارد و باطنی دارد، ظاهرش حکم و دستور است

۲: عقاید و معارف

مانند این که امام سجاد علیه‌السلام در پاسخ پرسشی درباره توحید فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَيَّ قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ»^۱

عالی‌ترین سیر فکری بشر در توحید در این دو بخش از قرآن کریم تأمین شده‌است؛ به گونه‌ای که تجاوز از آن عامل حیرت، سرگستگی و هلاک است؛ زیرا فوق آنچه در این آیات الهی آمده، متصور نیست، فوق صمدیت و فوق نامتناهی مطلق بودن فرضی محال و گمراه کننده است.

اگر بهره انسانها از قرآن کریم تلاوت صرف بود؛ ژرف‌نگری و استخراج معارف بلند توحیدی از آن جایی نداشت، در حالی که طبق حدیث مزبور متممقان معرفتی مجازند در آن غوص کرده، بهره‌ور گردند، از این رو حکمای الهی معارف توحیدی فراوانی را از سوره مبارکه اخلاص و آیات سوره حدید استفاده کرده‌اند، حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

و باطنش علم و دانش، ظاهرش خرم و زیبا است و باطنش ژرف و نارسا، اخترانی دارد و اخترانش هم اخترانی دارند (قسمت‌هایی دارد و هر قسمتش هم قسمت‌هایی دارد خ ل) شگفتی‌هایش شماره نشوند و تازه‌هایش کهنه نگردند، در آن است چراغ‌های هدایت و فروزانگاه حکمت و دلیل بر معرفت، برای کسی که راه آن را بدانند باید هر پیگردی دیده‌های خود را به همه سوی آن بچرخاند و نظر تأمل را تا درک صفت آن برساند، نجات بخشد هر که در معرض هلاک است و رها سازد. هر که دچار چنگال است، پس به راستی اندیشه است که زنده می‌کند دل بینا را چونان که روشنی جو در تاریکی‌ها به وسیله نور راه می‌رود بر شما باد که خوش برآیند و کم بیایید و کم انتظار برید.

(اصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج ۶ ص: ۳۸۷)

۲- اصول کافی، ج ۱ کتاب التوحید، بَابُ التَّوْحِيدِ ح ۳ ص ۹۱ ح ۲۴۸؛ چون در آخرالزمان انسان‌هایی متعمق و ژرف‌نگر خواهند آمد، خداوند سبحان سوره اخلاص و آیات آغازین سوره حدید را درباره توحید نازل کرد پس هر که برای خداشناسی غیر از این جوید هلاک است.

كُلُّ مَنْ قَرَأَ قُلَّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ آمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ^۱

۳: مسایل فقهی و حقوقی

مانند استشهاد حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها به آیاتی از قرآن کریم، در خطابه‌ای که درباره فدک ایراد فرمودند، آن حضرت پس از حمد و شکر و ثنای ذات اقدس خداوند و شهادت بر توحید حق و تبیین بسیاری از معارف دین می‌فرماید:

فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ أَنِّي تُؤْفَكُونَ وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ
أَطْهَرِكُمْ؟ أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَ
زَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ وَ قَدْ خَلَقْتُمُوهُ وَرَاءَ
ظُهُورِكُمْ أُرْعَبَةٌ عَنْهُ تُرِيدُونَ أَمْ بَعِيرِهِ تَحْكُمُونَ «بِسْ
لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»^۲ وَ «مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ
وَ هُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۳ ۴ ۵}

انگاه درباره غصب فدک فرمودند:

وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَّا إِرْثَ لَنَا «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْعُونَ

۱- اصول کافی، ج ۱ کتاب التوحید، بَابُ التَّوْحِيدِ ح ۴ ص ۹۱ ح ۲۴۹؛ کسی که سوره (قل هو الله احد) را تلاوت کند و به آن ایمان آورد توحید را شناخته‌است.

۲- احتجاج طبرسی، ص ۱۰۸ ۹۷؛ بحار، ج ۲۹، ص ۲۲۰

۳- کشف ۱۸: ۵۰ چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران!

۴- آل عمران ۳: ۸۵ و هر کس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیانکاران است.

۱- کتاب خدا در میان شماست؛ امور آن ظاهر، احکامش درخشان نشانه هایش نورانی و هویدا، نواهش آشکار و اوامرش گویاست، لیکن شما آن را به پشت سر افکندید، آیا از کتاب خدا روی بر تافته، از آن اعراض می‌کنید؟ آیا داوری جز قرآن می‌گیرید و به غیر آن حکم می‌کنید؟ ستمکاران بد جایگزینی برای قرآن برگزیدند و هر کس آیینی جز اسلام برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت در زمره زیانکاران است

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ^۱ أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟
 بَلَىٰ قَدْ تَجَلَّىٰ لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنَّىٰ ابْتُئِتْهُ أَيُّهَا
 الْمُسْلِمُونَ أَغْلَبُ عَلَيَّ إِرْثِي يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ أَفِي كِتَابِ
 اللَّهِ تَرثُ أَبَاكَ وَلَا أَرثُ أَبِي «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا»^۲ أَفَعَلَيْ
 عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَنَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ «وَوَإِذْ
 وَرَثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»^۳... أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةِ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا
 أَمْ هَلْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ أَوْ لَسْتُ أَنَا وَأَبِي
 مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ أَمْ أَنْتُمْ أَغْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ
 عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمِّي^۴

این گونه استدلال به قرآن کریم نشانه آن است که هرگز در صدر اسلام به مسلمانان القا نشده بود که آنان تنها می‌توانند به تلاوت قرآن کریم بپردازند که فهم آن در انحصار معصومین علیهم‌السلام است؛ زیرا استنباط معصوم و افتاء بر اساس آنچه استظهار کرده، غیر از احتجاج است، در مقام احتجاج باید طرفین مخاصمه بتوانند از قوت سند احتجاج برخوردار باشند، پس افراد عادی و

۲- مائده: ۵۰؛ آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟!

۳- مریم: ۱۹؛ ۲۷؛ [ای مریم!] کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!

۴- نمل: ۲۷؛ ۱۶؛ و سلیمان وارث داوود شد،

۵- و شما گمان می‌برید که ارثی برای ما نیست؟ آیا حکم جاهلی می‌جویند؟ و برای مردم صاحب یقین چه حکمی از حکم خدا بهتر است؟ آیا آگاه نیستید؟ چرا، آگاهید و همچون آفتاب درخشان برایتان روشن است که من دختر اویم‌های پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا آمده که تو از پدرت ارث ببری و من وارث پدر خود نباشم؟ چه سخن ناروایی! آیا از سر عناد و لجاج کتاب خدا را ترک گفته به پشت سر افکنده‌اید، آن جا که می‌گوید: سلیمان از پدرش داود ارث برد؛ آیا خداوند آیه ای در خصوص شما فرو فرستاده که پدرم را از آن خارج کرده یا بر این باورید که اهل دو آیین از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم بر یک آیین نیستیم؟ یا این که مدعی هستید که شما از پدرم و پسر عمویم به قرآن و خاص و عام آن‌آشنا ترید؟

غیر معصوم که طرف احتجاج بوده‌اند، ظاهر قرآن را می‌فهمیده‌اند و فهم آنان نیز حجت بوده‌است،

همچنین مانند پاسخ امام باقر علیه‌السلام به سؤال زراره در مورد کفایت مسح مقداری از سر و پا که نحوه استفاده فقهی را از ظاهر قرآن به او تعلیم فرمودند:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَ
قُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَبَعْضِ الرَّجْلَيْنِ فَضَحِكَ
ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ
نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ ثُمَّ قَالَ - وَ
أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ ثُمَّ فَصَّلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ وَامْسَحُوا
بِرُؤُسِكُمْ فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ - بِرُؤُسِكُمْ أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ
الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ^۱

و یا سخن آن حضرت در مقام نهی دوانقی از قبول گزارش نام:

إِنَّ النَّمَامَ شَاهِدٌ زُورٌ وَ شَرِيكٌ إِبْلِيسَ فِي الْإِغْرَاءِ بَيْنَ النَّاسِ
وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۳۰؛ به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: آیا از راز این مطلب مرا با خبر نمی‌سازید که از کجا دانسته‌اید: مسح کردن قسمتی از سر و قسمتی از پشت پا کفایت می‌کند؟ امام باقر علیه‌السلام تبسم کرد و گفت: جدم رسول خدا چنین گفته‌است، و آیه قرآن نیز در این باره نازل شده‌ است؛ خداوند عز و جل می‌گوید: «صورت‌های خود را بشوئید». از این عبارت دانستیم که تمام صورت باید شسته شود. بعد از آن گفت: «دست‌های خود را تا آرنج بشوئید» ما دانستیم که تمام دست‌ها تا آرنج باید شسته شود. آن گاه فصل تازه‌ای گشود و گفت: «و به سرهای خود مسح بکشید». و از آن جا که گفت: «به سرهای خود»، به خاطر همین باء، دانستیم که مسح کردن قسمتی از سر کافی است.

فَاسِقٌ بِنَبِيٍّ فَتَبَيَّنُوا»^۱ (الآيَة)^۲

و استدلال آن حضرت بر مسئول بودن سامعه آدمی:

أما سمعت الله يقول: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۳ و^۴

و همچنین پاسخ آن حضرت به پرسش عبدالاعلی درباره کیفیت وضوی جبیره، که آن حضرت با استناد به نفی حرج در قرآن و حرجی بودن گشودن زخمبند فرمودند: بر جبیره مسح کن.

يُعْرِفُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ - مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۵ اَمْسَحْ عَلَيْهِ.^۶

نیز سخن حضرت امام باقر علیه السلام به زراره و محمد بن مسلم درباره نماز مسافر:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»^۷ - فَصَارَ التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ وَاجِبًا - كَوَجُوبِ التَّمَامِ فِي الْحَضَرِ - قَالَ قُلْنَا لَهُ إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» وَ لَمْ يَقُلْ افْعَلُوا -

۱- حجرات ۴۹: ۱۶ اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید

۲- بحاره، ج ۱۰، ص ۲۱۸ و وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۰۹ ح ۱۶۳۷۸

۳- اسراء ۱۷: ۳۶؛ زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد

۴- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۳۱ ح ۳۷۹۵

۵- حج ۲۲: ۷۸؛ و در دین بر شما سختی قرار نداده است.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۶۴ ح ۱۲۳۱

۱- نساء ۴: ۱۰۱؛ و چون در زمین سفر کردید، اگر بیم داشتید که آنان که کفر ورزیده‌اند به شما آزار برسانند، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید

فَكَيْفَ أَوْجَبَ ذَلِكَ - فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْ لَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ فِي الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا»^۱

استدلال به قرآن و توجیه مردم با آیات آن، دعوت به فهم قرآن است؛ زیرا
اگر فهم قرآن کریم از مردم سلب شده بود هرگز معصومین علیهم السلام
شاگردان و مخاطبان خود را به قرآن ارجاع نمی دادند، بلکه به آنها می گفتند: ما
امام و حجت حق بر شما هستیم و آنچه به قرآن کریم اسناد می دهیم (حتی در
حد ظواهر و تفسیر) شما باید آن را بپذیرید و حق سؤال نیز ندارید.
تعبیر «ان هذا و شبهه يعرف من كتاب الله» نشانه آن است که مسلمانان
باید آنچه در قرآن کریم آمده فرا گیرند و در اموری که قرآن کریم مردم را به
پیامبر و جانشینان آن حضرت ارجاع داده است، به آنان رجوع کنند.

۴: ادب تلاوت و تدبیر

مانند این که امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَاسْأَلِ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَإِذَا مَرَرْتَ
بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ^۲

حضرت امام سجاد علیه السلام نیز می فرماید:

آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكَلِّمْنَا فَتَحَتْ خِزَانَةَ فَيَبْغِي لَكَ

۲- بقره ۲: ۱۵۸؛ پس هر که خانه [خدا] را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد.
۱- بحار، ج ۸۹، ص ۲۱۶؛ هنگام تلاوت آیات مربوط به بهشت از خدای سبحان بهشت را مسئلت کن و در حال تلاوت
آیات و عید عذاب، از آن عذاب به خداوند پناه ببر

أَنْ تَنْظُرَ فِيهَا^۱

حضرت امیرالمومنین علیه السلام نیز در وصف پرهیزکاران می فرماید:

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا
تَرْتِيلاً يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا
مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ
إِلَيْهَا شَوْقًا وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبَ أَعْيُنِهِمْ وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا
تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ^۲

چنین دستوراتی نشانه گشوده بودن باب فهم قرآن کریم است.
بنابراین، اسلام عموم پیروان خود را به فهم قرآن و بهره مندی از آن و
درمان نمودن دردها به وسیله آن دعوت و ترغیب کرده است.

ز. اخبار عرض

«أخبار عرض» احادیثی هستند که ما را فرمان می دهند در اعتبار سنجی
روایات، آنها را بر قرآن عرضه کنیم و روایات موافق و هماهنگ با قرآن را
پذیرفته و روایات ناهمگون با آن را به کناری نهیم و آنها را هرگز نپذیریم. این
روایات شامل روایات تفسیری نیز می گردد.
از روش ارائه شده در اخبار عرض برای محک زدن روایات به آسانی
می توان نتیجه گرفت که آیات قرآن کریم در دلالت بر معنای خود تامند و

۲- بحار، ج ۸۹، ص ۲۱۶؛ آیات قرآن خزانه های دانش است؛ پس هرگاه خزانه ای از آن گشوده شد سزاوار است که در آن
نظر کنی

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، بند ۸ آنان در (نماز) شب برپا ایستاده، قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می کنند، با آن، جان
خویش را محزون می سازند و داروی خود را از آن می گیرند، هرگاه به آیه ای برسند که در آن تشویق باشد با علاقه
فراوان به آن روی می آورند و جانشان با شوق بسیار در آن خیره می شود و آن را همواره نصب العین خود می سازند و
هرگاه به آیه ای رسند که در آن بیم باشد به آن گوش دل می سپارند.

محتاج به روایات نیستند یعنی تا قبل از هر چیز معنای آیات قرآن فهمیده نشود معنا ندارد که از آنها به عنوان معیار صحت یا بطلان روایات استفاده کنیم. به دیگر سخن از آنجا که اخبار عرض، حجیت روایات را معلق بر قرآن می‌نماید پس باید آیات در مرحله قبل، حجیت تنجیزی داشته و در دلالت خود تام باشند بنابراین سخن از توقف کشف مراد جدی قرآن و حجیت آن، بر روایات، محکوم به «دور» است. و از روایات تفسیری فقط روایتی پذیرفته می‌شود که مخالف ظاهر قرآن نباشد^۱ اخبار عرض بر دو دسته‌اند:

دسته اول روایاتی است که راه حل تعارض احادیث متعارض را ارائه می‌کند و در باب تعادل و ترجیح علم اصول فقه به نصوص علاجیه موسوم است. یکی از معیارهای حل تعارض روایات از منظر اخبار علاجیه، عرضه کردن دو حدیث متعارض، که جمع دلالی ندارد و تعارض آنها استقرار یافته، بر قرآن کریم است تا موافق قرآن یا غیر مخالف آن اخذ گردد و مخالف آن مردود شناخته شود:

الف. سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلَيْنِ... اِخْتَلَفَا فِي حَدِيثَيْكَمُ.... قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ - قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عَنْكُمْ - قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ

۱- قابل توجه است که هر تفسیری که موافق ظاهر آیه قرآن نباشد و ادعا کند که از آیه چیزی غیر از ظاهر آن قصد شده است در حقیقت مخالف آیه می‌باشد و مخالفت و عدم موافقت در روایات تفسیری ملازم خواهد بود؛ لذا مرحوم علامه طباطبائی در برخی عبارات خود معیار قبول روایات تفسیری را موافقت شمرده‌اند:

علی أن الأخبار المتواترة عنه صلى الله عليه وآله وسلم المتضمنة لوصيته بالتمسك بالقرآن و الأخذ به و عرض الروایات المنقولة عنه صلى الله عليه وآله وسلم علی کتاب الله لا یستقیم معناها إلا مع کون جمیع ما نقل عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم مما یمکن استفادته من الكتاب، و لو توقف ذلك علی بیان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان من الدور الباطل و هو ظاهر. (المیزان، ج ۳، ص ۸۵)

حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ - وَخَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ -
وَيُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ - وَوَافَقَ
الْعَامَّةَ^۱

ب. اَعْرَضُوهُمَا عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - فَمَا وَافَقَ كِتَابَ
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَخُذُوهُ - وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارُدُّوهُ^۲
ج. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ -
فَاعْرَضُوهُمَا عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ - فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ - وَ
مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارُدُّوهُ^۳

دسته دوم روایات عامی است که اختصاصی به اخبار متعارض ندارد، بلکه صحت محتوای هر روایتی را در گرو موافقت یا عدم مخالفت با قرآن کریم می‌داند و دامنه لزوم عرض بر قرآن را بر همه احادیث می‌گستراند مانند روایات زیر:

الف. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ عَلَيَّ كُلَّ حَقٍّ حَقِّهِ وَحَقِيقَةً وَ عَلَيَّ كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارُدُّوهُ.^۴؛ از تفریع ذیل روایت: فما وافق، چنین برمی‌آید که روایات همان حق است و حقیقت آن،

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۶ ح ۳۳۳۳۴

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۲ ح ۳۳۳۵۲

۳- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۸ ح ۳۳۳۶۲

۴- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۹ ح ۳۳۳۶۸ هر حقی اصلی دارد که آن اصل میزان سنجش و معیار ارزیابی این حق است و هر صوابی (امر واقعی) نورانیتی دارد که صواب مزبور به وسیله آن نور شناسایی می‌شود، پس آنچه با میزان الهی، یعنی قرآن کریم موافق بود بپذیرید و آنچه مخالف آن بود واگذارید.

قرآن کریم یا موافقت با آن است و صحت محتوای روایات در گرو موافقت با حقیقت آن است و نوری که با آن راستی روایات سنجیده می‌شود، قرآن است.

ب. حضرت امام صادق علیه السلام در پاسخ استفسار دربارهٔ احادیثی که راویان برخی از آنها موثّقند و روایان برخی غیر موثّق، می‌فرماید: إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ - فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَإِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَىٰ بِهِ؛

ج. نیز حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَيَّ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ - وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ^۲ در این حدیث ابتدا کتاب و سنت قطعی مرجع ارزیابی هر سخن معرفی شده و پس از آن، تنها قرآن کریم مرجع سنجش شناخته شده است؛ زیرا سنت قطعی گرچه از لحاظ عرض بر محتوای قرآن بی نیاز است، لیکن اصل حجیت سنت قطعی به حجیت قرآن وابسته است.

د. محتوای جمله پایانی حدیث قبلی، در روایتی دیگر چنین نقل شده است: مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ^۳. حدیثی که موافق قرآن نباشد باطل است.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۰ ح ۳۳۳۴۴ اگر حدیث با قرآن موافق بود یا با آن مخالف نبود بپذیرید و اگر با قرآن مخالف بود، تحمل بار آن بر عهده ناقل و راوی آن است.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۱ ح ۳۳۳۴۷

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۰ ح ۳۳۳۴۵

هـ امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطابه خود در سرزمین منا فرمودند: أَيُّهَا النَّاسُ - مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّا قُلْتُهُ - وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلَّهُ.^۱

بنابراین حتی در غیر صورت تعارض نیز که روایت به حسب ظاهر دارای ارکان حجیت است، باید از لحاظ محتوا با قرآن کریم ارزیابی شود.

این احادیث به خوبی نشان می دهد که حدیث همتا و در عرض قرآن نیست، بلکه در طول آن است؛ زیرا اگر حدیث در عرض قرآن بود، در صورت تعارض ظاهر حدیث با قرآن سخن از تساقط متعارضین و رجوع به اصل حاکم در مسأله یا تخییر در اخذ به یکی از دو متعارض بود، نه سخن از زخرف و باطل بودن روایت مخالف و معارض قرآن. باید دقت شود که این روایات غالباً ناظر به مسائلی اعتقادی می باشند که احتمال جعل در آنها بیشتر بوده است.^۲

ح. روایات دال بر فهمیدنی بودن قرآن

در فرمایشات گهربار اهل بیت علیهم السلام نیز تصریح شده است که قرآن در دلالت خود تام است و قرائن فهم آن در درون آن وجود دارد. گرچه رسیدن به آن محتاج تدبیر و تلاش برای فهم قرآن باشد و افراد عادی که به تدبیر نشستند از دریافت آن محروم باشند. مانند این روایت که امام باقر علیه السلام در جواب مردی که با تعجب از

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۱ ح ۳۳۳۴۸

۲- برای آشنایی تفصیلی با این بحث ر.ک: فرائد الاصول، ج ۱، ص ۲۴۴ و دیگر کتب اصولی

ایشان می پرسد «أنت الذي تزعم أنه ليس شيء من كتاب الله إلا معروف» پاسخ می دهند:

قَالَ لَيْسَ هَكَذَا قُلْتُ وَ لَكِنْ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا عَلَيْهِ دَلِيلٌ نَاطِقٌ عَنِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا لَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ قَالَ فَأَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَالنَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ قَالَ نَعَمْ وَ لَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ فَمَا الْمَصْ قَالَ أَبُو بَلِيدٍ فَأَجَابَهُ بِجَوَابٍ نَسِيْتُهُ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا تَفْسِيرُهَا فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ أَمْ فَلَا أُخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ قُلْتُ وَ لِلْقُرْآنِ بَطْنٌ وَ ظَهْرٌ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ مَعَانِي وَ نَاسِخًا وَ مَنْسُوخًا وَ مُحْكَمًا وَ مُتَشَابِهًا وَ سُنَنًا وَ أَمْثَالَ وَ فَصَلًا وَ وَصَلًا وَ أَحْرَفًا وَ تَصْرِيْفًا فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ^۱

یا این روایت امام صادق علیه السلام کہ:

قِيلَ لَهُ رُوِيَ عَنْكُمْ أَنَّ الْخَمْرَ وَ الْمَيْسِرَ وَ الْأَنْصَابَ وَ الْأَزْهَامَ رِجَالٌ فَقَالَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُخَاطَبَ خَلْقَهُ بِمَا لَا يَعْقِلُونَ^۲

از این روایت شریف فهمیده می شود که روایات وارد شده درباره بطون آیات قرآن منافاتی با مراد بودن ظاهر آن ندارد.

۱- بحار الانوار ج ۸۹ ص ۹۰

۲- تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۴۱

دیدگاه مخالفان

از مجموع ادله گذشته فهمیده می‌شود که قرآن در دلالت خود مستقل بوده و حجیت استقلالی دارد و ممکن نیست که دلالت آن بر قرینه صارفه منفصله متوقف باشد زیرا در آن صورت دیگر کتاب هدایت و نور نخواهد بود.

در مقابل مبنای علامه طباطبایی، مرحوم ملا محمد امین استرآبادی، مؤسس اخباری‌گری^۱ و پیروان ایشان و به تبع آنها مرحوم میرزا مهدی اصفهانی مؤسس جریان تفکیک^۲ مدعی نقصان قرآن در مرحله دلالت و تفهیم می‌باشند و برآنند که قرآن دارای **برهانیت اجتماعی** و **خلافت جمعی** است^۳ و در بیانیت و تبیینیت و مبیّنیت فاقد حجیت است مگر در صورتی که با اهل بیت علیهم‌السلام یا بیان آنان جمع شود از این رو در تعارض بین ظاهر آیه‌ای از آیات قرآن کریم با روایتی از معصومین، روایت را بر ظهور آیه ترجیح می‌دهند و این ترجیح را مصداق فراگیری قرآن از اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانند درحالی که به راستی این دیدگاه این کتاب آسمانی را از ستیغ عظمت خویش فرو افکنده‌است.

آنها کتاب نور را در جمیع مراتب ظهور و کشف نور علم و هدایت و فهم

۳- الفوائد المدنیّه صص ۲۱۶-۲۲۶ و صص ۲۶۹-۲۷۱ و الفوائد الطوسیّه صص ۱۶۳-۱۶۵ و الدرر النجفیّه؛ صص ۱۶۹-۱۷۴

۴- مدعیات و ادله این بخش، تماماً برگرفته از رساله *القرآن و الفرقان* مرحوم آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی است و و کوشیده‌ایم حتی المقدور تنها از تعبیرات و اصطلاحات مؤلف استفاده نماییم.

مرحوم میرزا این رساله را در زمان پختگی علمی و در دوره تدریس در خراسان تألیف نموده و چنان که خود اشاره کرده‌اند تحت تأثیر کتب اخباریان همچون مقدمه تفسیر برهان به این رأی معتقد شده‌اند؛ هرچند برخی از ارادتمندان ایشان مدعیند که مرحوم میرزا سال‌ها بعد از این نظریه افراطی عدول کرده و کمی معتدل شده‌اند. ر.ک: رسائل شناخت قرآن؛ صص ۱۱۳-۱۳۹

۵- مراد از برهانیت اجتماعی، توقف برهان بودن قرآن بر جمع شدن آن با اهل بیت است و مراد از خلافت جمعی، وابستگی خلافت قرآن از رسول خدا به ضمیمه شدن من عنده علم الکتاب به کتاب است.

مرادات، از حجیت ساقط نموده اند^۱ و آن کلام غنی بالذات را محتاج انضمام «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» یا بیان ایشان معرفی می کنند و در مخالفت با اخبار غرض و تصریح ائمه هدی به «لاتقبلوا علينا ما خالف قول ربنا»^۲ روایات منافی با ظاهر قرآن را بر قرآن مقدم نموده و این تقدیم را از آثار عصمت خلیفه الهی می دانند.^۳

اینان برای اثبات این مدعا به ده حدّ وسط نما تشبّث نموده و با افراط در تکرار تعبیراتی چون نصّ القرآن و الرسول، نداء القرآن و المتحدّی به بأعلي صوتهما، ضرورة العقل، حکم العقل المستقل، المقطوع الذي لا یرتاب فيه احد، به نفی حجیت استقلالیه قرآن پرداخته اند.

اما آن ده حدّ وسط که در پیوند دادن قرآن با حجیت انضمامیه و گسست آن از دلالت انفرادیه و حجیت استقلالیه می کوشد عبارت است از:

۱- سخن خدا از جنس سخن بشر نیست لذا تنها کسانی که مخاطب قرآن هستند کلام او را می فهمند.

فهو بذاته يتنزّه عن مشابهة مع كلام بشر لأنّ كلام البشر ليس الا استعمال الالفاظ في المعاني النفسية و ليس كلامه تعالي كذا لك بالبدیهيّة العقلیه فهو عبارة عن تجلیه و صفته ... و من هنا كشف علي سرّ اللیبب أنه لا شيء ابعده من عقول الرجال من تفسير القرآن و لا يعرف القرآن الا من خوطب به و لا یصل جميع درجات هذا الظهور الالهي

۱- رسائل شناخت قرآن ص ۱۳۰

۲- بحار الانوار ج ۲ ص ۲۴۹ به نقل از رجال کشی ص ۲۲۴

۳- رسائل شناخت قرآن ص ۱۳۲

و التجلي الربوبي الا من ورثه الله الكتاب^۱

۲- قرآن را تأویل و تنزیلی است که جز راسخون در علم از آن آگاه نیستند.

۳- معارف قرآن را محکم و متشابهی است که فهم آنها نیازمند سؤال از اهل ذکر است.

۴- اهل بیت علیهم السلام معصومند و کلام آنها به نصّ قرآن که دارای حجیت قطعی است، حجّت می‌باشد و واضح است که بسیاری از روایات صادر شده با بعضی ظواهر قرآن مخالف است پس حجیت استقلالی همه ظواهر قرآن باطل می‌گردد.

۵- اساس قرآن بر دعوت به دینی ابدی نهاده شده است و معارف آن بر حسب زمان‌ها جریان پیدا می‌کند و بدیهی است که کتابی که دارای چنین علمی است اگر قرار باشد که انسان‌ها در تمامی اعصار از آن بهره ببرند پیوسته باید در هر عصر و زمانی به کسی که تأویل آن را می‌داند رجوع کنند.

۶- از آنجا که قرآن را ناسخ و منسوخ است و حاکم و محکوم و وارد و مورودی لذا برای کشف علوم آن گریزی از رجوع به «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» نیست.

۷- قرآن به نحو ضرب المثل سخن می‌گوید پس کلامش بدون ضمّ «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» حجّت ندارد

و عن الكليني و عن غيره عن الصادق عليه السلام أنه قال:
نَزَلَ الْقُرْآنَ بِلَايَاكَ أَغْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةً ... وَ بِالْجَمَلَةِ
فَالْكِتَابَ الَّذِي هَذَا شَأْنُهُ وَ دِيدْنَهُ لَا يَكُونُ حِجَّةً إِلَّا مَعَ ضَمِّ

من عنده علم الكتاب^۱

۸- ترتیب قرآن موجود با ترتیب نزول قرآن مغایرت دارد و چون که ترتیب نزول در فهم قرآن به ویژه در مباحثی چون ناسخ و منسوخ مدخلیت دارد لذا ناچار باید به من عنده علم الكتاب رجوع کرد تا ترتیب دانسته شود.

۹- هیچ یک از قراءات قرآن متواتر نیستند بلکه با مصحف امیرالمؤمنین متفاوتند (وگر نه وجود چنین قرآنی نزد اهل بیت علیهم السلام فضیلتی برای ایشان محسوب نمی شد) همچنین شیوه نگارش آن بعد از عصر نزول تغییر کرده است لذا قرآن از سه جهت قرائت، خط و اعراب گذاری مجمل است و نیاز به مبیین دارد.

۱۰- قرآن دارای علوم غریبه و فنون خفیه ای است که آدمی را به آن راهی نباشد (مانند آنچه درحروف مقطعه مستور است) لذا نیاز است به «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» تا پرده از چهره این علوم بگشاید.^۲

و در پایان این ده مقدمه چنین نتیجه گرفته اند:

«فهذه المطالع العشرة تظهر و توضح عدم حجية الكتاب و عدم كاشفية عن مراده تعالي بالاستقلال في مقام ظهوره و كشف علومه؛ بل هو مع بيان المتحدّي به حجة جمعاً علي علمه الالهي و حکمة و هداية و من اراد بسط هذه المطالع فعليه بمراجعة مقدمة تفسير البرهان

۱- همان ص ۱۳۴

۲- تفصیل این سخن را از زبان اخباریین و اصولیین در منابع ذیل دنبال کنید:

الفوائد المدنية صص ۲۱۸ - ۲۲۸ و صص ۲۶۹ - ۲۷۱ و صص ۳۵۲ - ۳۵۷ و الفوائد الطوسية، صص ۱۶۳ - ۱۹۵، و

الدرر النجفية صص ۱۶۹ - ۱۷۴، و كفاية الاصول ج ۲ ص ۳۲۶ و فرائد الاصول ج ۱ صص ۱۴۲ - ۱۵۴.

.. فتلخص مما ذكرنا أنّ كلام الله من حيث القرآنيّه التي بها، هو برهان ربنا و حجة باقيه لأهل العالم و خليفة عن الرسول علي الامم، لا حجة له في البيانيّة و مبينيّة و تبيانيّة الا مجعماً مع بيان من عنده علم الكتاب.»^۱

جدای از آنکه برخی از این سخنان بر مبانی تاریخی سست و اعتقاد به تحریف قرآن کریم و خلط ظاهر و باطن قرآن، استوارند و در پاره‌ای دیگر، مغالطاتی نهفته است که علمای اسلام در مباحث علوم قرآنی به کشف و رفع آن همت نهاده‌اند، با این حال دونکته را شایسته دقت و توجه می‌دانیم:

اولاً: در این سخنان شاهد خلط میان مقام فهم ما از قرآن و مقام دلالت قرآن بر معنی و مراد هستیم به عبارت دیگر این استدلال‌ها و روایات مورد استناد مرحوم میرزا، هیچ یک در مقام بیان عدم حجیت قرآن کریم و نقص او در دلالت و تعلیق حجیت و کاشفیت آن نیست بلکه پیام همه آنها نقص نفوس تربیت نشده‌است در فهم این کتاب آسمانی؛ نفوسی که زانوی تلمذ بر آستان قدسی اهل بیت علیهم‌السلام زمین زده‌اند و خویش را از ظلمت و ناپاکی منزّه نساخته‌اند. با دقت در روایاتی که امر به عرضه روایات بر کتاب خدا و نیز رجوع به قرآن در فتن و شبهات می‌نمایند این معنی روشن‌تر و واضح‌تر می‌شود.

ثانیاً: دلایل تفکیکیان بر این مدعی تنها نیاز ما را در فهم قرآن به خود معصوم علیه‌السلام ثابت می‌کند نه روایاتی که بیان منقول از ایشان است.

دقت در تفاوت دو مفهوم سنت و حاکی از سنت راه‌گشای بحث است: سنت، یعنی خود قول و فعل و تقریر معصوم علیه‌السلام^۲ و حاکی از سنت،

۱- رسائل شناخت قرآن ص ۱۳۸

۲- به تعبیر دقیق‌تر آنچه قطعی و معصوم از خلاصت مراد جدی امام علیه‌السلام است یعنی قول و فعل و تقریری که دلالت قطعی بر مراد داشته و محتاج هیچ اصلی نباشد، گرچه از حیث قطعیت صدور، مطلق سنت در عرض قرآن قرار گیرد.

یعنی روایاتی که به ما رسیده است و از سنت حکایت می‌کند. یکی «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است و دیگری بیان منقول از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». درهم آمیختن این دو به هیچ روی بخشودنی نیست، زیرا هریک از این دو احکامی ویژه دارند. میان حجیت امیرالمؤمنین علیه السلام و حجیت روایات منسوب به آن حضرت تفاوت از زمین تا آسمان است. پذیرش اولی یعنی قبول عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام ولی پذیرش دومی یعنی معذّر و منجّز بودن فرمایشات ایشان که متوقف است بر قبول مقدمات فراوانی که هریک موضوع علم اصول، رجال، درایه، حدیث و... است!

علامه طباطبایی رحمه الله علیه معتقدند عترت عدل قرآن بوده و در تفسیر قرآن مانند هر جای دیگر مطلقاً حجّت می‌باشند و کسی که این مطلب را انکار کند، در حقیقت پاره‌ای از آیات قرآنی را انکار کرده است. آیات قرآن پیامبر را مبین و مفسر قرآن معرفی کرده است. «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۱ و پیامبر نیز در حدیث متواتر ثقلین، این سمت را به اهل بیت خود علیه السلام واگذارده است. اما آنچه قابل بحث است روایات تفسیری موجود است نه قول و فعل و تقریر معصوم.

احتیاج کتاب خدا به «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» کجا؟ و وابستگی و تعلیق

حجیت آن به بیان منقول از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» کجا؟

چگونه عصمت متکلم به مستمع سرایت می‌کند؟ چگونه تلقیات مشحون از نقص و خطای راویان و محدثین و خطاطان و نسخه برداران رنگ خدایی القای صحیح امام علیه السلام را به خود می‌گیرد و در حصن حصین لا یأتیه الباطل

۲- نحل ۱۶: ۴۴ و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند

داخل می‌شود؟

اهل تفکیک چون اخباریان دانسته یا ندانسته همسنگی با قرآن را که از شئون خلفای عظامی الهی است به مجموعه کلماتی نسبت می‌دهند که قراین مبین مضمون آن ضایع گشته و هم از ناحیه صدور به مشکل تقیه و ملاحظه ظرفیت و حال مخاطب مبتلا بوده و هم از جانب وصول از طرفی به دسّ و تزویر و تدلیس و تحریف و حذف دشمنان و از طرف دیگر به تصرف و نقل به معنا و تقطیع و غفلت و جهل و ارتکازات باطله راویان و اصحاب اصول و نساخ کتب حدیثی گرفتارند.^۱

البته آشکار است که جاری ساختن اصولی مانند عدم نقیصه، عدم زیاده، عدم سهو، عدم نسیان، عدم تقیه، ضابطیت، در مقام بیان بودن و بسیاری از اصول سلبیه و ایجابیه دیگر نسبت به تمام وسائط بر فرض صحت و حجیت، روایت را تنها در حدّ مبریّ ذمه بودن در مقام عمل ترقی داده و هیچ ارتقایی نسبت به حالت نفسانی مؤمن در رابطه با مضمون منقول ایجاد نمی‌کند و عطش حقیقت‌یابی و اطمینان و آرامش طلبی او را سیراب نمی‌گرداند.

روشن است که این نظر کاملاً در نقطه مقابل مکتب اهل بیت علیهم‌السلام قرار داشته و با تمام روایات سابق مبنی بر ارجاع روایات به قرآن کریم و استنطاق از آن مخالف است.

نکته مهم اینجاست که ادله حجیت خبر شامل روایات تفسیری نمی‌شود و روایات تفسیری چون مثبت تکلیف نیستند از دایره تنجیز و تعذیر خارجند و صرفاً در حکم راهنمایی برای فهم قرآن و ارشاد به مراد می‌باشند و آنچه برخی گفته‌اند که ادله حجیت خبر دال بر جواز انتساب روایات تفسیری به معصومین

۱- برای آگاهی از این بحث رجوع شود به: بحوث فی علم الاصول ج ۷ صص ۲۸-۴۲ و صراط مستقیم صص ۵۰-۱۰۸ و برای بررسی تفصیلی‌تر رجوع شود به رساله الاجتهاد و الاخبار و الفوائد الحائزیه اثر علامه وحید بهبهانی.

است خالی از سداد است؛ زیرا مستند حجیت خبر، بناء عقلا است و بنای عقلا بر چنین امری در خارج از حوزه اغراض تشریحی و اطاعت و عصیان مستقر نگشته است. و روی همین جهت است که مفسرین شیعه مانند شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمهما الله اقوال ائمه علیهم السلام را در تفسیر قرآن هم ردیف اقوال ابن عباس و سدی و عکرمه و حسن بصری ذکر می کنند زیرا همگی صرفاً طریقت داشته و هیچ تعبدی به هیچ یک نیست!^۱

حضرت علامه طباطبائی رحمه الله علیه با اشاره به این مطلب می فرماید:

در میان شیعه آنچه اکنون در علم اصول تقریباً مسلم است این است که خبر واحد موثوق الصدور در احکام شرعیه حجت است و در غیر آنها اعتبار ندارد برای تحقیق مسأله به علم اصول باید مراجعه کرد.^۲

علاوه بر این که می دانیم حجم زیادی از روایات از بین رفته است^۳ پس به ظهور هیچ یک از آیات قرآن نمی توان اعتماد نمود چون به علم اجمالی می دانیم که ظهورات آن مقترن به قراین بسیاری است که از دست رفته است.^۴ با این طرح نه فقط دست ما از کتاب الله کوتاه می شود بلکه بالتبع از سنت حقیقی هم محروم می شویم زیرا معیار صحت و سقم آن، قرآن است.

۱- رک: مقدمه علامه شعرانی بر تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۲۵

۲- قرآن در اسلام، ص: ۸۷

۳- علامه وحید بهبهانی رحمه الله علیه در رساله الاجتهاد و الاخبار می فرماید:

مجموع احادیثنا - الیوم علی ما قیل - خمسون الف حدیث تقریباً، مع انه لو لوحظ علم الرجال و غیره علم ان کثیراً من اصحاب معصوم واحد یروی ازید من خمسين الف حدیث و ان کان اقل فثلاثین او عشرين الفاً و امثالهما و اصحاب معصوم واحد کانوا آلاف رجال (الرسائل الاصولیه ص ۱۰۱)

این کلام گر چه شاید خالی از مبالغه و جدل نباشد اما اجمالاً فضای روایات از دست رفته را ترسیم می کند.

۱- اگر چه ممکن است در این فرض حجیت آیات در فروع فقهیه باز هم به شکلی مورد دفاع واقع گردد ولی کاشفیت آیات اعم از فروع و اصول به طور کل زیر سؤال رفته و دیگر قرآن کریم کتاب هدایت نخواهد بود.

آثار و پیامدهای این نظر

از این دیدگاه قرآن کریم کتابی گنگ، مرده و بی‌اثر می‌باشد که در عصر غیبت نسبت به همه و در عصر حضور نسبت به غائبان از محضر امام هیچ دردی را از کسی دوا نمی‌کند و بشر نمی‌تواند با مراجعه به آن شفای خود را بیابد زیرا عبارات و الفاظ آن تنها با معصومین علیهم‌السلام سخن می‌گوید و ما را راهی برای درک آن نیست.

آری از این منظر تنها فایده قرآن روخوانی آن و بهره بردن از نورانیت آن است و تدبّر در آن و تلاش برای کشف دقایق و ظرایف آن امری لغو و بیهوده است و طبیعتاً بایستی بساط درس تفسیر و فهم قرآن از حوزه‌های علمیّه جمع شود که تلاش برای فهم قرآن منحصر در فهم روایات تفسیری است.

متأسفانه مبانی فکری مؤسس محترم جریان تفکیک و احیاگر اخباری‌گری معاصر که با انکار حجیت عقل برهانی حوزه علمیّه خراسان را از نعمت عظمای تعقل محروم کرده بود، با انکار ارزش قرآن کریم و ترویج نظر مزبور ضربه سهمگین دیگری بر پیکره حوزه خراسان وارد ساخته و طالبان معارف الهی را تشنه‌کام، از نشستن بر سفره قرآن کریم محروم ساخته و مصداق «من زعم أنّ کتابَ الله مبهمٌ فقد هلک و أهلک»^۱ قرار داد.

بهره ما از فهم قرآن

از آنچه گذشت روشن شد که قرآن کریم در دلالت بر معانی و مقاصد خود تامّ است، ولی این مسأله لزوماً بدان معنا نیست که ما نیز می‌توانیم به تنهایی تمام مقاصد آن را ادراک کرده و بفهمیم. برای فهم مقاصد قرآن به امور

بسیاری احتیاج است که برخی از آنها در فهمیدن کامل هر متنی ضروری است و برخی از خصائص قرآن می‌باشد؛ اموری از قبیل: تسلط بر ادبیات عرب (صرف و نحو، لغت و...) فرهنگ و تاریخ عرب، قواعد عمومی فهم متن، مهارت فهم متن و بررسی دقائق آن، شناخت زبان خاص قرآن، رشد عقلی و توان ادراک حقائق مجرده و معارف عالیه.

دو عامل آخر از خصائص قرآن کریم است. مراد از شناخت زبان قرآن آشنایی با اسلوب بیانی قرآن است که یکی از جنبه‌های آن روش تفسیر قرآن به قرآن و استقلال قرآن در دلالت است که ما به برکت اهل بیت علیهم‌السلام با این زبان آشنا شده‌ایم.

طبیعاً بهره انسان‌ها از فهم قرآن کریم به مقدار بهره‌مندی از عوامل گذشته متفاوت خواهد بود و هر کس به مقدار بهره‌وری از این امور از قرآن استفاده خواهد کرد.

در میان این عوامل، تحصیل عامل آخر مشکل‌تر بوده و بر اساس آن درجات فهم انسان‌ها شکل می‌گیرد. معارف قرآن در اوج و بلندی است که عموم انسان‌ها دستشان از رسیدن به آن کوتاه است و لذا به ندرت کسانی یافت می‌شوند که تمام مقاصد قرآن را بتواند بفهمند. با این همه خداوند متعال بر اساس حکمت خود در قرآن چنان سخن گفته که هر کس به فراخور استعداد و سطح فهم خود از قرآن بهره ببرد. زبان قرآن از دید علامه طباطبائی رضوان‌الله تعالی‌علیه به سبک «سخن در سخن» است که حقائق عالی آن در لابلای معارف ساده‌تر پنهان شده و هر کس در سطح خود درجه‌ای از آن را ادراک کرد. و هیچ کس از این مائده دست خالی بر نمی‌خیزد، بر خلاف کتب حکما و عرفا یا برخی کتب ادیان پیشین.

مرحوم علامه رضوان‌الله تعالی‌علیه در مقایسه بیانات عرفانی قرآن کریم با برخی از کتب عرفان هندی می‌فرماید:

بیانات با نزاکت اسلام وقتی که با بیانات دیگران و به ویژه با عرفان هندی مقایسه شود، این امتیاز را دارد که حقائق عرفانی در لفافه بیانات عمومی که سایر طبقات نیز هرکدام مناسب درک ویژه خود از آن بهره‌مندند، ایراد شده و از هرگونه پرده‌داری تحرّز به عمل آمده‌است، ولی بیانات دیگران این امتیاز را ندارد و به همین سبب اسلام از نتایج زیان بخشی که تعلیمات دریده دیگران به بار آورده، مصون و محفوظ مانده‌است. مثلاً اگر به عرفان هندی مراجعه کرده، اوپانشادهای کتاب مقدّس ودا (بخش معارف الهی کتاب ودا) را از نظر بگذرانیم و آغاز و انجام مطالب را به همدیگر برگردانیم و هر سخنی را با اشباه و نظائر آن سنجیده، تفسیر کنیم، خواهیم دید که جز یک توحید دقیق و بسیار عمیق مقصدی ندارد، ولی در عین حال سخنان استوار و پایدار خود را به اندازه‌ای دریده و بی‌پرده بیان می‌کند که هر مراجعه‌کننده‌ای که از مطالب عرفانی اطلاع کامل ندارد سخنان نغز و استوار آن را جز یک رشته افکار خرافی نخواهد اندیشید و لاقلاً از بیاناتی که توحید حق را با کمال دقت وصف می‌کند، جز حلول و اتحاد و افکار بت‌پرستی نخواهد فهمید.^۱

علامه طباطبائی رضوان‌الله تعالی علیه معتقد است زبان قرآن رمزگونه و رازآلود نیست و خداوند کتابش را به شکل لغز و معما نازل نفرموده و به همین جهت همگان را به تفکر و تدبّر در آن فرا خوانده و هر کس به سهم خود از آن بهره‌ای می‌برد ولی بلندای معارف قرآن و ناتوانی افهام عمومی سبب شده‌است

۱- مجموعه مقالات و پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۳، ص ۳۶ و ۳۷؛ همچنین ر. ک: قرآن در اسلام، صص ۴۶-۵۰

که همه حقائق را صریح و بی‌پرده بیان نکرده و زبان تمثیل را در بیانات خود پیش گرفته‌است که اهل تدبّر و مفسّرین شایسته می‌توانند با قرائن موجود در خود قرآن به مقصود حقیقی این تمثیلات پی ببرند؛
علامه می‌فرماید:

... قرآن مجید نظر به این که در تعلیم خود انسانیت را مورد نظر قرار داده یعنی هر انسانی را از آن جهت که انسان است قابل تربیت و تکمیل می‌داند تعلیم خود را در جهان بشریت بسط و توسعه داده است.

و نظر به این که افهام در درک معنویات اختلاف شدید دارند و چنان که دانسته شد القای معارف عالیه از خطر مأمون نیست تعلیم خود را مناسب سطح ساده‌ترین فهم‌ها که فهم عامه مردم است قرار داده و با زبان ساده عمومی سخن گفته است.

البته این روش این نتیجه را خواهد داد که معارف عالیه معنویه با زبان ساده عمومی بیان شود و ظواهر الفاظ مطالب و وظایفی از سنخ حس و محسوس القا نماید و معنویات در پشت پرده ظواهر قرار گرفته و از پشت این پرده خود را فراخور حال افهام مختلفه به آنها نشان دهد و هر کس به حسب حال و اندازه درک خود از آنها بهره‌مند شود.

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِي حَكِيمٌ؛
«زخرف، آیه ۴»

به درستی ما آن را قرآن عربی - عربی مقرو و خواندنی - قرار دادیم تا شاید شما تعقل کنید و به درستی آن در حالی که در پیش ما در ام‌الکتاب است بلند (دست افهام بشری به آن

نمی‌رسد) و محکم است (افهام در آن رخنه نمی‌کنند).

و باز در مثلی که برای حق و باطل و ظرفیت افهام می‌زند می‌فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا»؛ «رعده، آیه ۱۷»

خدا از آسمان آبی نازل کرد پس - آب در - مسیل‌های مختلف - هر کدام به قدر - ظرفیت - خود روان شدند.

و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیث معروف خود می‌فرماید: «انا معاشر الانبياء نكلم الناس علي قدر عقولهم» ما گروه‌های پیغمبران با مردم به اندازه عقل‌هاشان سخن می‌گوییم.

نتیجه دیگری که از این روش گرفته می‌شود این است که بیانات قرآن مجید نسبت به بطونی که دارند جنبه مثل به خود می‌گیرند؛ یعنی نسبت به معارف الهیه که از سطح افهام عادی به بسی بلندتر و بالاتر می‌باشد مثل‌هایی هستند که برای نزدیک کردن معارف نامبرده به افهام زده شده‌اند خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا»؛ «اسراء، آیه ۸۹»

و سوگند می‌خورم ما در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی گردانیدیم ولی بیشتر مردم امتناع ورزیدند جز این که نپذیرند و کفران کنند.

و باز می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»؛ «عنکبوت، آیه ۴۳»

و آن است مثل‌ها برای مردم می‌زنیم ولی آنها را تعقل نمی‌کند مگر کسانی که دارای علمند. و قرآن مجید امثال بسیار ذکر

می کند ولی آیات بالا و آنچه در این مضمون است مطلق می باشند و در نتیجه باید گفت همه بیانات قرآنی نسبت به معارف عالیه که مقاصد حقیقی قرآند امثال می باشند...^۱

از دید علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه با وجود اینکه هیچ کس از قرآن محروم نیست ولی عامل اصلی محرومیت غالب افراد از اوج معارف قرآن و متشابه شدن بخشی از آیات، قصور فهم انسان ها و انس با عالم محسوسات است و البته این امر خللی در تمامیت قرآن در دلالت ایجاد نمی کند.

علامه در بیان علت اول حصول تشابه در قرآن می فرماید:

معارفی را که قرآن مجید القا فرموده، دو قسم است:

قسم اول، معارف عالی است که از حکم حس و ماده خارج و بیرون است ولی فهم های عادی در اینجا متوقف می شود و مردد می گردد که آیا مراد حکم جسمانی حسّی است؟

مثلاً در آیه ۱۴ سوره فجر می فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (پروردگار تو، در کمینگاه است). در همین سوره، آیه ۲۲ می فرماید: «وَجَاءَ رَبُّكَ» (پروردگار تو آمد). از این دو آیه، به ذهنی که انس به محسوسات دارد، معانی می آید که از قبیل اوصاف و خواص اجسام است ولی وقتی که رجوع کردیم، به اصولی که مشتمل بر آن است که در این موارد، حکم ماده و جسم منتفی است، معانی متبادر اولی، از ذهن زایل می گردد.

این سخن در تمامی معارف و بحث های غیر مادی و غایب از حواس مطرح است و مختص به قرآن کریم نیست، بلکه در

۱- قرآن در اسلام، همان بخش، صص ۳۶ - ۳۸؛ و ر. ک: شیعه در اسلام، بخش دوم، فصل هشتم و نهم، ظاهر و باطن

سایر کتب آسمانی در مورد معارف عالی که از تحریف مصون مانده‌است و همچنین در مباحث «الهیات» در فلسفه نیز جاری و ساری است.

همین مطلب را قرآن به زبان دیگری اشاره می‌کند و می‌فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا»^۱ (خدا از آسمان آبی فرستاد و هر گودالی به اندازه خود آب گرفت). باز می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»^۲ (ما قرآن را کتاب عربی قرار دادیم که شما بفهمید و این کتاب در امّ الکتاب، بلند مرتبه و درست پایه است). ملاحظه می‌شود که این دو آیه مطلب را بیان می‌کند که معارف قرآنی خیلی بلند مرتبه است، ولی هر استعدادی آن را به طوری درک می‌کند و مطلب را می‌فهمد. مشابهات قرآن این طوری است. نقص از طرف شنونده است، نه از کلام خدا.^۳

و نیز در بیان اختصاص فهم معارف عالی قرآن به مطهرترین می‌فرماید: خدای متعال در کتاب خود می‌فرماید: ما این کتاب را از قبیل لفظ خواندنی و عربی قرار دادیم شاید آن را تعقل کنید و بفهمید و تحقیقاً آن در حالی که در مادر کتاب در نزد ماست، بلند و محکم می‌باشد: (فهم عادی به آن نمی‌رسد و در آن رخنه نمی‌کند (زخرف، آیات ۳ و ۴).

۱- رعد ۱۳: ۱۷

۲- زخرف ۴۳: ۳ و ۴

۳- مجموعه مقالات و پرسشها و پاسخها، ج ۱، ۲۷۹ و ۲۸۰.

و نیز می‌فرماید: تحقیقاً این کتاب قرآنی است گرامی در کتابی که از انظار عادی پنهان است کسی به آن مس نمی‌کند مگر پاک شدگان (واقعه، آیه ۷۹)

و همچنین در حق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت وی می‌فرماید: خدای متعال می‌خواهد از شما اهل بیت هرگونه پلیدی را ببرد و شما را پاک گرداند (احزاب، آیه ۳۳)

به دلالت این آیات، قرآن کریم از مرحله‌ای سرچشمه می‌گیرد که افهام مردم از رسیدن به آن جا و نفوذ کردن در آن جا زیون است کسی را نمی‌رسد که کمترین درکی در آن جا داشته باشد جز بندگانی که خدا آنان را پاک گردانیده است و اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن پاکانند.^۱

بنا بر آنچه گذشت یکی از مهمترین مسائل برای رسیدن به فهم معارف قرآن بالا بردن سطح فهم و توان ادراک حقائق غیر محسوسه می‌باشد. از این روست که تحصیل حکمت و عرفان را - که در حقیقت همان معارف کتاب و سنت در قالب زبان اصطلاحی است - در فهم قرآن تأثیری بسزاست. آموختن این علوم ذهن انسان را از انس با محسوسات دور نموده و سبب می‌شود که انسان مفاهیم عالی قرآن کریم را منحصر در مفاهیم حسّی ندیده و مقصود اصلی آن را دریابد. کسانی که غرق ادراکات حسّی مادی یا مثالی می‌باشند و از تحصیل معارف الهیّه و حکمت و عرفان بهره‌ای ندارند، در مفاهیم مواجهه با قرآن و تفسیر آن، به جای رسیدن به معارف عمیق قرآن، قرآن را از اوج عظمت خود فرو افکنده و آن معارف عرشی را به مفاهیمی عامیانه و سست در حدّ محسوسات تنزل می‌دهند.

از نگاه مرحوم علامه، قرآن هر چه فرموده عین حق است و آنچه می‌خواسته بگوید با بیانی رسا گفته‌است و مفسّر حق ندارد ادّعا کند که آیه‌ای از قرآن به معنای غیر از ظاهر آن استعمال شده و قرینه آن فلان روایت یا فلان برهان فلسفی است. آموختن روایات و فلسفه برای آن نیست که مفاد آنها را بر آیات قرآن تحمیل کنیم. نمی‌توان گفت قرآن کریم در ابلاغ پیام رسالت ناقص بوده و فلاسفه یا روایات آن را تکمیل نموده‌اند. پس باید در تفسیر قرآن فقط و فقط به ظواهر خود قرآن پس از فحص از قرائن در درون آن بسنده کرد و به تعبیری ظاهرگرا بود. ولی این بدان معنی نیست که ما از تحصیل حکمت و عرفان یا روایات سرباز زده و بدون این ابزارها وارد در تفسیر شویم. تحصیل این امور انسان را موقّق می‌کند که ظاهر حقیقی قرآن را فهمیده و از قرائن درونی آن غفلت نوززد و معانی حسّی عامیانه را به قرآن تحمیل ننماید که روش تفسیری مخالفان حکمت و عرفان چنین بوده و هست و سبب شده از فهم توحید و معاد قرآنی محروم شده و ناخودآگاه آیات و روایات را تأویل کرده و به انکار وحدت شخصی وجود و معاد مثالی دست یازیده‌اند و به جای ظاهر گرای ظاهری گری کنند.^۱

۱- با این بیان پاسخ یکی از مغالطات مشهور اخباریان و تفکیکیان روشن می‌شود. اینان می‌گویند:

«مگر قرآن و روایات ناقص است که فهم حقیقت و استنباط احکام شرعی محتاج به دانش منطقی یا اصول یا فلسفه باشد؟ اعتقاد به نیاز به منطقی یا اصول یا فلسفه مساوی است با اعتقاد به نقصان خداوند در بیانات قرآنی یا نقصان اهل بیت در روایات؛ چنانکه گویا ایشان نتوانسته‌اند پیام خود را به ما برسانند و باید اصولیان یا فلاسفه قرن‌ها بعد بیایند و با این علوم پیام شارع را تکمیل نمایند. مگر اصحاب رسول خدا و ائمه علیهم‌الصلوة‌والسلام اصول و فلسفه خوانده بودند؟ و...»

پاسخ این است که قرآن و روایات از منطقی و فلسفه و اصول مستغنی است و آنچه را باید می‌گفته‌اند، گفته‌اند. منطقی و فلسفه و اصول برای تکمیل ماست که بتوانیم این متون مقدّس را آنچنانکه هست بفهمیم. استفاده مجتهد از اصول برای آن نیست که قواعد اصولی را بر روایات تحمیل کند بلکه برای فهم دقیق روایات است که اخباری به علت جهل به اصول آن را خطا می‌فهمد و این مسأله نشان از عمق و دقّت روایات در مقام تشریح و قانون‌گذاری یا بیان قوانین دارد که فهم‌های عادی از درک کامل آن محرومند. به همین منوال استفاده از فلسفه برای فهم صحیح قرآن و روایات در عرصه معارف و اجتناب از تأویل آن می‌باشد که این مسأله نیز بیانگر اوج معارف اسلام است که برای فهم آن

حضرت آیه الله جوادی مدّ ظلّه درباره نظر حضرت علامه می فرمایند:
و همچنین درباره روایات اصرار داشتند به این که همه این علوم
زمینه است برای شرح صدر، نه باری است که انسان بر دوش
خود حمل می کند که بر دوش قرآن بنهد.
می فرمود: «این درس ها، این بحث ها، همان طوری که اصول و
فقه و سایر علوم برای آن است که انسان یک مقدار زمینه را
فراهم بکند که با شرح صدر پیش تری به خدمت قرآن و حدیث
برود، برداشت خوبی داشته باشد، علوم عقلی هم که تقریباً قراین
لبی متصل و منفصل اند، آنها هم همین نقش شرح صدر را
دارند»^۱.

محتاج به ارتقاء به این افق عالی می باشیم. علامه در اشاره به این حقیقت در موضعی از میزان می فرماید:
أن عدم حاجة الكتاب والسنة واستغناءهما عن ضمیمة تنضم إليهما غير عدم حاجة المتمسك بهما والمتعاطي
لهما، وفيه المغالطة (الميزان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۲۵۸)؛ «محتاج نبودن کتاب و سنت به منطبق و بی نیازی آن
دو از هر ضمیمه دیگری که به آن بیبوندند یک مطلب است، و محتاج بودن مسلمانان در فهم کتاب و سنت به علم
منطبق [یا دیگر علوم] مطلبی دیگر است، و صاحب گفتار بالا این دو را با هم خلط کرده [و به مغالطه دچار شده است].
(ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۴۲۲)

واقعیت تاریخ نشان می دهد که عمده اصحاب معصومین و بلکه فقها و متکلمین دوره های بعد، به علت دسترسی نداشتن
به این علوم از فهم دقیق فقه و معارف قرآن و عترت محروم بوده اند و حقیقت این است که ما نیز هنوز تا مرحله فهم
کامل قرآن و روایت فاصله ها داریم و تا نقائص اصول و فلسفه ما بر طرف نشود ما به آن مقصد عالی نتوانیم رسید و
رشد این علوم از مقدمات ظهور حضرت حجت ارواحنا له الفداء است که وسیله استفاضه از آن حضرت را در عصر ظهور
فراهم می کند.

از مطالب گذشته به دست می آید که روشی که در برخی مجامع علمی مرسوم است که تلاش می کنند براهین فلسفی را بر
اساس قاعده عقلی تقدّم دلیل قطعی بر غیر قطعی بر قرآن کریم تحمیل نمایند، باطل است. مانند اینکه برخی توهم
نموده اند که ظواهر آیات قرآن بر معاد مادی دلالت می کند ولی به واسطه براهین استحاله تناسخ این ظواهر باید تأویل
شود.

گرچه قاعده تقدیم دلیل قطعی بر غیر قطعی حق است ولی این روش با هادی بودن قرآن منافات دارد. لذا بر فرض
تمامیت براهین استحاله تناسخ، این براهین شاهد بر این خواهد بود که ظواهر قرآن کریم دال بر معاد عنصری مادی به
معنای توهم شده نیست. واقعیت نیز همین است که اگر به سبک تدبیر در آیات معاد نظر شود و این آیات بدون هیچ
پیش فرضی بررسی گردد، بی هیچ شکّی معاد قرآن، معادی مثالی است و سرتاسر عوالم آخرت را در عوالم مثالی و
مافوق مثالی تصوّر می نماید که شرح آن مجال دیگری را می طلبد.

۱- مرزبان وحی و خرد، ص ۷۱۰؛ باید توجه نمود که مراد از قرآن منفصله، قرآن معینه و مبینه است نه صارفه.

ظاهرگرایی و ظاهری‌گری

آری، در روش تفسیر قرآن به قرآن تمام ظواهر این نامه آسمانی - بعد از فحص در قرائن در درون قرآن مجید - حق و مستقل در دلالت تلقی می‌شود؛ بنابراین مفسر تنها حق دارد به ظواهر آیات تکیه کند و هرگز شایسته نیست آیه‌ای را بر خلاف ظاهر حمل کرده و به اصطلاح اصولی آن را تأویل نماید.

چنانکه گذشت **ظاهرگرایی** مراد علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه هیچ‌گاه به معنایی **ظاهری‌گری** و حمل آیات بر معانی قشری و سطحی نمی‌باشد. چه آنکه ذهن آدمی گرچه مفهوم واژگان را به روشنی درمی‌یابد ولی در مرحله تطبیق مفاهیم بر مصادیق سخت به خطا رفته و به دلیل ارتباط زیاد با طبیعت و نظام حاکم بر اجتماعی که او در آن زندگی می‌کند با عالم ماده انس گرفته و الفاظ را بر معنای ابتدایی و ظاهری آن حمل می‌کند.

دقت در تفاوت ظاهری‌گری و ظاهرگرایی از پایه‌های فهم نظریه تفسیر قرآن به قرآن است. برای تقریب این معنا و تبیین تفاوت این دو روش، در اینجا می‌توان به دو شاهد اشاره کرد: اولی در مبدأ و دومی در معاد.

شاهد اول: در مبدأ

تفسیر آیه: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^۱

مرحوم علامه در ذیل آیات هفتم تا نهم سوره مبارکه آل عمران^۲ مثال ذیل را ذکر می‌کنند:

۱- حجر ۱۵: ۲۱ و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست، و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم
۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷۹

هنگامی که از فرد ثروتمندی بشنویم: «ان من شیء الا عندنا خزائنه» در ابتدا این گونه درمی یابیم که گوینده صاحب انبارهای بزرگی از اشیاء گوناگون است. یعنی از واژه شیء آلات و وسایل زندگی از جنس آنچه نزد ماست و از واژه خزائن انبار می فهمیم. گر چه شیء اطلاق دارد و شامل همه چیز می شود اعم از جماد و نبات و حیوان و کوه و دشت و آنچه در خانه ما هست و آنچه نیست اما هرگز به ذهن نمی رسد که او دارای انبارهایی از درختان و کوهها باشد یا مثلاً خود همین اشیاء در نزد ما نیز در انبارهای او باشد!

حال فرض کنید فرستاده ای از سوی خدا پیام آورد که: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» این بار ذیل آیه قرینه خوبی می شود که دایره شیء را گسترش دهیم و آن را شامل همه گونه مواد غذایی بدانیم حتی آنچه در نزد ماست زیرا تنزیل فرورفستادن است و لابد چون باران فرو فرستادنی است و منشأ همه مواد غذایی، خداوند فرموده است «ان من شیء الا عندنا خزائنه»!

رد پای این نگاه سطحی و برداشت ظاهری از آیات را می توانید در برخی از تفاسیر اسلامی دنبال کنید! ولی آیا اینان به ظاهر آیه پایبند بوده اند؟ مگر خداوند نمی گوید «خزائن همه چیز در نزد ماست» پس چرا خورشید و ماه و زمین و هزاران چیز دیگر را خارج کرده اند؟

این برداشت در حقیقت ریشه در انس ذهن ما با برخی مصادیق محسوس دارد که سبب می شود انسان به ظاهری گری دچار شود و الفاظ را از ظهور خود خارج سازد.

چون ما در فهم عامیانه خود خزائن را گنجینه همه موجودات تصور نمی کنیم و چون مصداق متعارف و مأنوس نزول در نزد ما افتادن یا همان حرکت جسم در راستای جاذبه زمین است. این آیه را ناخودآگاه نادرست می فهمیم در حالی که ظاهر آیه این است که خزائنی از تمام حقایق هستی از

جن و ملک و زمین و آسمان تا علم و ادراک و درد و شادی آدمی نزد ماست. زیرا که همه اینها چیز و شیء هستند.

اگر به قرآن رجوع کنیم و بخوانیم که: **أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ**^۱ درمی یابیم که نزول در لسان قرآن مصادیق دیگری هم دارد و نه آن است که منحصر در آمدن از بالا به پائین باشد. چنانکه با تأمل در مفهوم عرفی نزول نیز می توان فهمید که اصل مفهوم اعم از این مصادیق متعارف است.

حال باید سعی کنیم مراد از واژه کلیدی خزائن را بفهمیم تا بتوانیم معنای صحیح آیه را درک کنیم. شاید قید **عندنا** راهگشا باشد به کارکردهای آن در قرآن نگاهی می اندازیم: «**مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ**»^۲ یک گام دیگر به نتیجه نزدیک می شویم: خزائن فناپذیرند و ماده و حرکت و تغییر در آنها راهی ندارد.

می بینید که آیه چهره ای دگر یافت و معنایی نو گرفت: خداوند می فرماید تمام حقایق هستی خزائنی در نزد خداوند در عالم مجردات دارند که از آنجا حدّ خورده و مقدرّ می شوند و به عوالم فرودست نزول می نمایند. و خلقت یعنی همین نزول موجودات از آن خزائن به عالم مادون با تقدیر و حدّ خوردن. این سخن را در المیزان پی بگیرید و به نمونه ای دیگر توجه کنید:

شاهد دوم: در معاد

تفسیر آیه: «**قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا**
أَوَّلَ مَرَّةً»^۳

۱- حدید ۵۷: ۲۵ و آهن را فرو فرستادیم

۲- نحل ۱۶: ۹۶ آنچه نزد شما است نیست می شود، و آنچه نزد خدا است همیشگی است

۳- یس ۳۶: ۷۹ گفت: «چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می بخشد؟» بگو: «همان کسی که

ظاهری گران تا امروز در معنای واژه احیاء در این آیه تنها متوجّه یک احتمال بوده‌اند: ذرات بدن به هم پیوندند و جسمی تشکیل شود و حرکتی نماید و سخنی بگوید. زنده شدن در نزد اینان به معنای سر از خاک در آوردن است لذا این آیه شریفه را از آیات صریح در اثبات معاد جسمانی عنصری و ابطال معاد جسمانی مثالی می‌شمارند^۱ و می‌پندارند که قائلین به معاد جسمانی مثالی این آیه تأویل می‌کنند.

با این وجود این افراد چون با شبهه آکل و مأکول مواجه می‌شوند از عموم العظام نیز دست کشیده و تأویل گرایانه مدعی می‌شوند که مراد از العظام نه همه استخوانهای آدمی است بلکه ذره‌ای است در بدن او یادگار حضرت ابوالبشر که خداوند در صلب او قرار داد و نسل به نسل آمد تا ما شدیم و دوباره نیز سر از خاک برخواهد داشت و آنگاه ما زنده خواهیم شد و احیای انسانها در قیامت به احیای این ذره است.^۲ و می‌گویند چون بدن حضرت آدم طبق روایت، خیلی بزرگ بوده‌است!^۳ وجود ذری تمام نسل حضرت آدم به راحتی در آن می‌گنجد.^۴

نخستین بار آن را پدید آورد»

۳- تنبیهات حول المبدأ و المعاد، ص ۲۰۸ و میزان المطالب ص ۳۷۷

۱- تنبیهات حول المبدأ و المعاد، ص ۲۶۳ و میزان المطالب ص ۳۱۴

۲- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۱۸ به نقل از اختصاص ص ۳۵۶ این روایت قد حضرت آدم را شصت ذراع می‌داند!! همچنین برای دیدن روایاتی از این دست ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۲۷

۳- اخباریان و تفکیکیان از سویی به علت تفسیر غلط و ظاهری‌گرانه روایات عالم ذر و توهم این که همه انسانها به صورت ذرات کوچکی در صلب حضرت آدم علی‌بنیناواله‌وعلیه‌السلام می‌باشند و از سویی به علت توهم گنجایش نداشتن صلب حضرت آدم برای این جهت، به روایات بزرگ بودن جثه حضرت آدم پناه برده‌اند تا تمام ذریه آن حضرت در صلب آن حضرت بتوانند تحقق یابند ولی حق مسأله این است که روایات عالم ذر عندالتدبر بر چنین مطلبی دلالت ندارد، زیرا بودن چیزی در صلب، آنجائی دارد که متأسفانه اخباریان و تفکیکیان از سر ظاهری‌گری فقط به نوع مادی و جسمانی آن ملتفت شده و روایات را بر آن حمل نموده‌اند در حالیکه قراین مختلفی بر خلاف آن دلالت دارد و بر فرض این تفسیر غلط از روایات باز هم محتاج به بزرگ بودن جثه آن حضرت نخواهیم بود و به راحتی صدها میلیارد ذره می‌تواند در صلب حضرت آدم با جثه متعارف تحقق پیدا کند.

ولا یبعد کون هذا الجسد مشتملاً علی البدن الذری
المخلوق قبل ذلك - كما أن ابداننا كذلك - فجعل الطین
الذی هو مجموع الابدان الذریة فی ظهر آدم عند خلقه بما
له من الکبر علی ما فی بعض الروایات^۱

باری به روایاتی سست پناه می‌برند و بدون بررسی دلالت هیچ یک با
کم‌دقتی معاد را بازگشت روح به بدن عنصری شمرده و عالم ذر را عالمی مادی
با انسان‌هایی ذره‌ای دانسته و در آخر نیز اهل دقت و تدبر در آیات را مخالف
مکتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌نامند.

تأویلات ظاهری گران را وانهییم و به محضر قرآن روییم و بخوانیم: «کَیْفَ
تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِنَّهُ
تُرْجَعُونَ»^۲ خداوند در این آیه و نیز در بسیاری از موارد مشابه از سه گونه احیاء
سخن گفته‌است: احیاء در عالم ماده «كُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ»، احیاء در برزخ
«ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» و احیاء در قیامت «ثُمَّ إِنَّهُ تُرْجَعُونَ» .

احیاء در قیامت زنده شدنی متفاوت است زیرا بر خلاف تصور ظاهری گران
در قیامت تمام موجودات زنده می‌شوند و به سخن درمی‌آیند «قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ
الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»^۳ و این احیائی است فراتر از انسان بلکه همه جمادات را
هم در بر می‌گیرد و فراتر از زمان و مکان یعنی سراسر طول عمر تمام اشیاء

۴- تنبیهات حول المبدأ و المعاد، ص ۲۲۴؛ بعید نیست بدن آدم همه بدنهای ذره‌ای را که پیش از آن آفریده شده بودند، در
برداشته باشد؛ چنان که بدن‌های ما نیز (نسبت به نسل آینده) چنین است. پس نگاه بدن‌های ذره‌ای را، هنگام آفرینش
آدم - که بر اساس بعضی روایات بدنی بزرگ داشت - در صلب او گذاشت؛

۱- بقره ۲: ۲۸ چگونه خدا را منکرید؟ با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد باز شما را می‌میراند [و] باز زنده می‌کند [و]
آن گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید.

۲- فصلت ۴۱: ۲۱ می‌گویند: «همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده‌است.»

زنده خواهد شد. آری احیاء قیامت نه تنها اختصاصی به آن ذره یادگار ابوالبشر ندارد بلکه به شهادت خود آیه تمام استخوانها را در بر می‌گیرد و حتی به استخوانها نیز محدود نمی‌شود و تمام ذرات سراسر زندگانی همهٔ اشیاء؛ از آدمی و جماد و نبات بلکه همهٔ مکانها و زمانها در قیامت حاضر می‌شوند و به سخن درمی‌آیند و شهادت می‌دهند: «یا من یحیی کل شیءٍ و یمیت کل شیءٍ»^۱ و هر شیئی نسبت به همان چیزی که در زمان خود تحمل شهادت نموده است شهادت می‌دهد و تمام اشیاء همهٔ زمانها زنده می‌شوند تا اداء شهادت نمایند.

اینجاست که درمی‌یابیم که قیامت و زنده شدن در آن حقیقتی است از سنخ دگر و فرازمان و فرامکان و برتر از عالم ماده.

دیدیم که آیه بدون هیچ تأویلی مطابق با معاد مثالی صدرایی است. در روش ظاهرگرایی و تدبیر در آیه هیچ گونه تصرفی در ظاهر آن صورت نگرفت و حقیقتاً معتقد می‌شویم که خداوند «یحیی العظام و هی رمیم» بلکه این ظاهری گران بودند که بیهوده آیه را تأویل کردند و آن را مثله نمودند!!^۲ و^۳

نقش اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر قرآن کریم در دلالت خود تام و کامل است پس نقش اهل بیت علیهم السلام و روایات ایشان در تفسیر

۱- مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر

۲- هر چند شرح معنای دقیق حیات از حوصله این مختصر خارج است اما حتی اگر بی توجه به استعمالات قرآن به عرف غیر متشرعه نیز رجوع کنیم می‌بینیم آنها زنده بودن را فراتر از سر از خاک برداشتن می‌دانند مثلاً می‌گویند ارواح زنده‌اند و از زنده بون منشأ آثار بودن را اراده می‌کنند و هرگز این سخن را مجاز نمی‌پندارند. عرف، زنده شدن و زنده بودن را معنایی عام می‌داند که اختصاصی به بازگشت روح به این بدن جسمانی دنیوی ندارد.

۳- برای دیدن نمونه‌های فراوانی از ظاهری‌گری به آثار نسل دوم و سوم تفکیکان همچون بیان الفرقان اثر آیه‌الله قزوینی، میزان المطالب اثر آیه‌الله میرزا جواد آقای تهرانی و تنبیهات حول المبدأ و المعاد اثر آیه‌الله مروری رضوان الله تعالی علیهم و آیات العقاید اثر حجة الإسلام و المسلمین سید جعفر سیدان مراجعه کنید.

قرآن کریم از نگاه علامه طباطبائی رحمة الله علیه چیست؟
ابتدا باید دانست که از نگاه علامه طباطبائی رحمة الله علیه رسول خدا و
عترت آن حضرت علیهم الصلوة والسلام - نه روایات حاکی از ایشان - در همه
امور - اعم از تفسیر قرآن و غیر آن - حجت بوده و در این مسأله بین تفسیر
متشابهات و تفسیر غیرمتشابهات تفاوتی نیست.

ایشان در ذیل آیه شریفه «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ
وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۱ می فرماید:

و في الآية دلالة على حجية قول النبي
صلی الله علیه وآله وسلم في بيان الآيات القرآنية، و أما ما
ذكره بعضهم أن ذلك في غير النص و الظاهر من
المتشابهات أو فيما يرجع إلى أسرار كلام الله و ما فيه من
التأويل فمما لا ينبغي أن يصغى إليه.

هذا في نفس بيانه صلى الله عليه وآله وسلم و يلحق به بيان
أهل بيته لحديث الثقلين المتواتر و غيره و أما سائر الأمة
من الصحابة أو التابعين أو العلماء فلا حجية لبيانهم لعدم
شمول الآية و عدم نص معتمد عليه يعطي حجية بيانهم
على الإطلاق.^۲

۱- نحل ۱۶: ۴۴؛ و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی و
شاید اندیشه کنند!

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۴۶۱؛ این آیه دلالت دارد بر حجیت قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بیان
آیات قرآن و تفسیر آن، چه آن آیاتی که نسبت به مدلول خود صراحت دارند و چه آنهایی که ظهور دارند، و چه آنهایی
که متشابهند، و چه آنهایی که مربوط به اسرار الهی هستند، بیان و تفسیر رسول خدا (ص) در همه آنها حجت است، و

بنابراین مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام و حجیت ایشان در همه عرصه‌ها محفوظ خواهد بود.

پس از دانستن این مقدمه ببینیم جایگاه حاکی از سنت و روایات در تفسیر قرآن چگونه است؟ برای فهم این مسأله به دو تعریفی که در گذشته از تفسیر گفتیم باز می‌گردیم: گفته شد که تفسیر در بحث ما به معنای کشف معنا و مقصود ظواهر قرآن (آنچه قرآن در صدد بیان آن بوده‌است) می‌باشد ولی گاهی به معنای بیان مطالبی زائد که مکمل معانی آیات یا باطن آن است، نیز به کار می‌رود.

مسئلاً ما به اهل بیت علیهم السلام برای تفسیر به معنای دوم (فهم تفصیل و جزئیات مسائل که در قرآن ذکر نشده) محتاجیم و اهل بیت در این مسائل مطلقاً حجّت می‌باشند ولی اعتبار حاکی از سنت در تفسیر به این معنا از نظر مرحوم علامه بستگی به نوع مطالب دارد. اگر مطلب مورد نظر از نوع فروع عملی باشد هم خبر متواتر و هم خبر واحد دارای شرائط حجیت و هم نص و هم ظاهر در آن معتبر خواهد بود. ولی در غیر این موارد مانند بیان قصص، مصادیق اشخاص و اماکن، تفصیل مباحث معاد، شأن نزول آیات و بواطن آیات فقط خبر متواتر یا محفوف به قرینه که در دلالت خود نصّ باشد مفید خواهد بود و ظواهر و خبر واحد فقط موجب ظنی است که در تفسیر به آن

این که بعضی (روح المعانی، ج ۱۴، ص ۱۵۰) گفته‌اند: کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها در تفسیر متشابهات و آن آیاتی که مربوط به اسرار الهی‌اند حجیت دارد، و اما آن آیاتی که در مدلول خود صریح و یا ظاهرند، و احتیاج به تفسیر ندارند، کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن موارد حجیت نیست حرف صحیحی نیست، و نباید به آن اعتناء نمود.

این در خود بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و در ملحقات بیان آن جناب که همان بیانات ائمه هدی (ع) است نیز مطلب از این قرار است، زیرا به حکم حدیث ثقلین بیان ایشان هم بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ملحق به آن است، به خلاف سایر افراد، هر چند صحابه و یا تابعین و یا علمای امت باشند کلامشان حجیت نیست، برای این که آیه شریفه شامل آنان نمی‌شود، نصی هم که بتوان به آن اعتماد نمود و دلالت بر حجیت علی الاطلاق کلام ایشان کند، در کار نیست. [ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص: ۳۸۰]

اعتنائی نمی‌شود.

در موارد متعددی علامه به حجّت نبودن خبر واحد در تفسیر تصریح فرموده که عمده ناظر به همین مباحث است.

هذا كله في نفس بيانهم المتلقى بالمشافهة، و أما الخبر الحاكي له فما كان منه بيانا متواترا أو محفوظا بقريضة قطعية و ما يلحق به فهو حجة لكونه بيانهم، و أما ما كان مخالفا للكتاب أو غير مخالف لكنه ليس بمتواتر و لا محفوظا بالقرينة فلا حجية فيه لعدم كونه بيانا في الأول و عدم إحرار البيانية في الثاني و للتفصيل محل آخر.^۱

به دلالت خود قرآن مجید بیان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامش - چنان که در فصول سابقه گذشت - در تفسیر آیات قرآنی حجیت دارد.

این حجیت در مورد قول شفاهی و صریح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت و هم چنین در اخبار قطعیة الصدور که بیان ایشان را حکایت می‌کند روشن است.

ولی خبر غیرقطعی که در اصطلاح خبر واحد نامیده می‌شود و حجیت آن در میان مسلمین مورد خلاف است منوط به نظر کسی است که به تفسیر

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۲۶۲؛ البته این در باره بیاناتی است که بطور مشافهه و رو در رو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام گرفته شده باشد، و اما اگر خود ما از آن حضرات چیزی ننشیده‌ایم ولی دیگران آن را نقل می‌کنند در صورتی که آن نقل به حد تواتر رسیده باشد و یا قرینه‌ای قطع‌آور یا نزدیک به آن همراهش باشد آن نقل هم حجت است، چون آن هم بیان ائمه علیهم السلام است و اما چیزی که حاکی آن بیان است اگر به حد تواتر نرسیده باشد و آن چنان قرینه‌ای هم همراه نداشته باشد چنین چیزی حجت نیست، چه مخالف کتاب باشد و چه موافق آن، چون در اولی بیان نیست، و در دومی بیان بودنش احراز نشده و تفصیل این مساله در جای دیگر باید بیاید. [ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص: ۳۸۰]

می‌پردازد، در میان اهل سنت نوعاً به خبر واحد که در اصطلاح صحیح نامیده می‌شود مطلقاً عمل می‌کنند و در میان شیعه آنچه اکنون در علم اصول تقریباً مسلم است این است که خبر واحد موثوق‌الصدور در احکام شرعیه حجت است و در غیر آنها اعتبار ندارد برای تحقیق مسأله به علم اصول باید مراجعه کرد.^۱ و اما جایگاه روایات در تفسیر به معنای اول که عبارت بود از کشف مقصود آیات و به دست آوردن محصل معنای آنها؛ چنانکه گذشت قرآن در دلالت خود تام است و امکان ندارد کسی ادعا کند که از آیات آن خلاف ظاهر اراده شده است. از این دیدگاه قرآن در مرحله دلالت نه فقط به روایات محتاج نیست بلکه به خود معصومین نیز محتاج نخواهد بود و معصومین چون معصومند و سخنی غیر از حق نمی‌فرمایند، هیچ‌گاه آیه‌ای را بر خلاف مدلول آن تفسیر نمی‌کنند و لذا فرموده‌اند: «لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا»^۲. پس اعتبار و حجیت بیان معصومین در جای خود محفوظ می‌باشد ولی ایشان به مقتضای عصمت هرگز سخنی بر خلاف مدلول قرآن نمی‌فرمایند.

با این وجود استغناء قرآن در دلالت از معصومین، موجب استغناء ما در مقام فهم از ایشان نخواهد بود و چون دانستیم که تفسیر فرآیندی است که از یک سو به دلالت متن و از سویی به فهم ما گره می‌خورد می‌توان گفت ما در تفسیر قرآن به معصومین علیهم السلام محتاجیم و چون تنها وسیله ارتباط ما با اهل بیت روایات است ما در تفسیر به روایات نیز محتاج خواهیم بود.

حضرت علامه نیاز ما به اهل بیت علیهم السلام را در فهم قرآن نه در رابطه لفظ و معنا بلکه در انتقال ذهن ما از لفظ به مراد متکلم می‌داند، زیرا این جااست که ذهن دچار خطا شده، زبان قرآن را نمی‌فهمد و مأنوسات و

۱- قرآن در اسلام، ص ۸۷

۲- رجال کشی ص ۲۲۴

محسوسات خود را با معانی عام الفاظ درهم می‌آمیزد و علاوه بر آن از توجه به ظرایف تراکیب لفظی نیز غفلت می‌کند.

آری، از منظر حضرت علامه ما در فهم قرآن از جهاتی به اهل بیت علیهم السلام و روایات محتاجیم. اصل شناخت زبان قرآن و آموختن روش تفسیر قرآن به قرآن به برکت اهل بیت علیهم السلام برای ما حاصل شده‌است. با تأمل در روایات اهل بیت بود که فهمیدیم قرآن در دلالت تام است و زبانی رمز گونه ندارد و باید به آن مراجعه کرد و آیات آن را به کمک یکدیگر تفسیر کرد.

به همین منوال انس با روایات سبب می‌شود که مفسر علاوه بر آموختن اصل این روش با دیدن نمونه‌های مختلف آن، این مهارت را به دست آورد و خود بتواند مفاد برخی از آیات را به وسیله برخی دیگر کشف کند.

همچنین با ممارست با روایات و مراجعه به آنها ظرائف لفظی درون آیات قرآن و قرائن صارفه و معینۀ آن که انسان از آن غافل بوده‌است، آشکار شده و انسان به تفسیر صحیح راه می‌یابد. مانند پاسخ مشهور امام باقر علیه‌السلام در جواب زراره که پرسید: «أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَ قُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَ بَعْضِ الرَّجُلَيْنِ» و فرمودند:

فَصَلَّ بَيْنَ الْكَلَامَيْنِ فَقَالَ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ فَعَرَفْنَا حِينَ
 قَالَ بِرُؤُسِكُمْ أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ ثُمَّ وَصَلَ
 الرَّجُلَيْنِ بِالرَّأْسِ كَمَا وَصَلَ الْيَدَيْنِ بِالْوَجْهِ فَقَالَ وَ أَرْجُلَكُمُ
 إِلَى الْكَعْبَيْنِ فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا بِالرَّأْسِ أَنَّ الْمَسْحَ عَلَى
 بَعْضِهَا^۱

از همه مهمتر انس با روایات معارفی افق ذهن انسان را گشوده و او را از

سطح محسوسات بالا برده و پرده از معارف والای قرآن بر می‌دارد و در یک جمله انسان را از ظاهری‌گری در امان قرار می‌دهد.

علامه معتقد است معارف قرآن به گونه‌ای است که انسان‌های عادی بدون معلّم راهی به فهم آن ندارند و اگر بدون معلّم به محضر قرآن بروند یا به خطا دچار می‌شوند و یا راه برایشان بسیار سخت می‌گردد. ایشان در تفسیر آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ». در بیان وجوه وساطت رسول خدا در ابلاغ و تبیین و تعلیم قرآن می‌فرماید:

أحدهما: أن تبين للناس ما نزل تدريجا إليهم لأن المعارف الإلهية لا ينالها الناس بلا واسطة فلا بد من بعث واحد منهم للتبيين و التعليم، وهذا هو غرض الرسالة ينزل إليه الوحي فيحمله ثم يؤمر بتبليغه و تعليمه تبينه.^۱

آری، از امور بسیار مهمّ اعتلاء به سطح فهم کلام الله است وگرنه انسان دست به تأویل و تصرف در آیات می‌زند بی آنکه خود متوجّه گردد. در نمونه‌های پیش‌گفته دیدیم که چگونه ظاهری‌گران با آنکه به سادگی معنای واژه‌های پیش‌گفته را می‌دانستند اما در کشف مراد قرآن ناخودآگاه به بیراهه رفته و دایره آن را محدود کردند و نیز احیاء را بر احیاء مادی دنیوی حمل نمودند و العظام را به تأویل بردند.

از دیدگاه علامه طباطبائی رحمه الله علیه اهل بیت علیهم السلام معلمان قرآنند

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۲۶۰؛ یکی این‌که: آنچه که تدریجا برای مردم نازل می‌شود برای ایشان بیان کن، چون معارف الهی بدون واسطه به مردم نمی‌رسد، و ناگزیر باید کسی از میان ایشان به این منظور [تبیین و تعلیم] منصوب گردد و این همان غرض از رسالت است که عبارت است از تحمل وحی و سپس ماموریت بر ابلاغ و تعلیم و بیان آن. [ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص: ۱۳۷]

که ظرایف و دقایق این کتاب الهی را که بر بشر مخفی مانده از درون آن آشکار می‌نمایند و پرده از چهره آن می‌زدایند. نه این که از نزد خود معانی و مفاهیمی خلاف ظاهر را بر قرآن کریم تحمیل نمایند. وظیفه ایشان همواره تفسیر و کشف قناع است نه تأویل و حمل بر خلاف ظاهر. بشر نیز برای فهم قرآن هیچ چاره‌ای ندارد مگر این که بر سفره این معلمان الهی نشست و از خوان علوم ایشان بهره گیرد.

ایشان گرچه در مقدمه المیزان به این موضوع اشاره نموده‌اند ولی در جلد سوم در کنار بحث محکم و متشابه سخنی مفصل‌تر و کامل‌تر در شأن و جایگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تفسیر قرآن دارند که شنیدنی است:

و من هنا يظهر أن شأن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي هَذَا الْمَقَامِ هُوَ التَّعْلِيمُ فَحَسَبَ وَ التَّعْلِيمُ إِنَّمَا هُوَ هِدَايَةُ الْمُعَلِّمِ الْخَبِيرِ ذَهْنَ الْمُتَعَلِّمِ وَ إِرْشَادَهُ إِلَيَّ مَا يَصْعَبُ عَلَيْهِ الْعِلْمُ بِهِ وَ الْحَصُولُ عَلَيْهِ لَا مَا يَمْتَنِعُ فَهَمَّهُ مِنْ غَيْرِ تَعْلِيمٍ، فَإِنَّمَا التَّعْلِيمُ تَسْهِيلٌ لِلطَّرِيقِ وَ تَقْرِيبٌ لِلْمَقْصِدِ، لَا إِجَادَ لِلطَّرِيقِ وَ خَلْقٌ لِلْمَقْصِدِ، وَ الْمُعَلِّمُ فِي تَعْلِيمِهِ إِنَّمَا يَرُومُ تَرْتِيبَ الْمَطَالِبِ الْعِلْمِيَّةِ وَ نَضْدَهَا عَلَيَّ نَحْوَ يَسْتَسْهَلُهُ ذَهْنَ الْمُتَعَلِّمِ وَ يَأْنَسُ بِهِ فَلَا يَقَعُ فِي جَهْدِ التَّرْتِيبِ وَ كَدِ التَّنْظِيمِ فَيَتَلَفُ الْعَمْرَ وَ مُوَهَّبَةُ الْقُوَّةِ أَوْ يَشْرَفُ عَلَيَّ الْغَلْطِ فِي الْمَعْرِفَةِ. وَ هَذَا هُوَ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ أَمْثَالُ قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

الذِّكْرَ لِنُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ^۱ الآية و قوله تعالى: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ^۲»

و در پایان، چنین نتیجه می‌گیرند:

و قد تبين أن المتعين في التفسير الاستمداد بالقرآن علي فهمه و تفسير الآية بالآية و ذلك بالتدرّب بالآثار المنقولة عن النبي و أهل بيته صلى الله عليه و عليه و تهیئة ذوق مكتسب منها ثم الورد، والله الهادي^۳

همچنین در کتاب شریف قرآن در اسلام می‌فرمایند:

وظیفه مفسر این است که به احادیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام که در تفسیر قرآن وارد شده مرور و غور کرده به روش ایشان آشنا شود پس

۱- نحل ۱۶: ۴۴؛ و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند.

۲- جمعه ۶۲: ۲؛ و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد.

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۵ و از همین جا روشن می‌شود که شان پیامبر در این مقام تنها و تنها تعلیم کتاب است، و تعلیم عبارت از هدایت معلمی خبیر نسبت به ذهن متعلم است، و کارش این است که ذهن متعلم را به آن معارفی که دستیابی به آن برایش دشوار است ارشاد کند، و نمی‌توان گفت تعلیم عبارت از ارشاد به فهم مطالبی است که بدون تعلیم، فهمیدنش محال باشد [یعنی متن بر آن دلالت نداشته باشد] برای این که تعلیم آسان کردن راه و نزدیک کردن مقصد است، نه ایجاد کردن راه، و آفریدن مقصد، معلم در تعلیم خود می‌خواهد مطالب را جوری دسته‌بندی شده تحویل شاگرد دهد که ذهن او آسانتر آن را دریابد، و با آن مانوس شود، و برای درک آنها در مشقت دسته‌بندی کردن و نظم و ترتیب دادن قرار نگرفته، عمرش و موهبت استعدادش هدر نرفته، و احیاناً به خطا نیفتد. و این آن حقیقتی است که امثال آیه: "وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِنُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ" و آیه: "وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ" بر آن دلالت دارد. (ترجمه المیزان، ج ۳، ص: ۱۳۱)

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۷ و این نیز روشن شد که طریقه صحیح تفسیر این است که برای روشن شدن معنای یک آیه، از آیات دیگر استمداد شود، و این کار را تنها کسی می‌تواند بکند که در اثر ممارست در روایات وارد از رسول خدا صلی الله علیه و علیه و از ائمه اهل بیت علیهم السلام، استاد حدیث شده، و از این ناحیه ذوقی بدست آورد، چنین کسی می‌تواند دست به کار تفسیر بزند و خدا راهنما است. (ترجمه المیزان، ج ۳، ص: ۱۳۵)

از آن طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شد به تفسیر قرآن پردازد و از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده به آنچه موافق مضمون آیه است اخذ نماید.^۱

آری ایشان تنها راه فهم قرآن را تدرّب به روایات و تدبیر در آنها می‌دانند. در نگاه علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه «ثقل اکبر» را بابی جز «ثقل اصغر» نبود از این روست که او بزرگترین فاجعه‌ای را که در تفسیر قرآن پدید آمده حادثه سقیفه و سپس حکومت خلفای اموی و عباسی می‌داند که مانع از اخذ تفسیر قرآن از خاندان عصمت و طهارت شده‌است.

إن ماجرى في أمر الخلافة بعد رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم أوجب اختلاف آراء عامة المسلمين في أهل بيته عليهم السلام فمن عاكف عليهم هائم بهم، و من معرض عنهم لا يعبأ بأمرهم و مكانتهم من علم القرآن أو مبغض شأنى لهم، و قد وصاهم النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم بما لا يرتاب في صحته و دلالاته مسلم أن يتعلموا منهم و لا يعلموهم و هم أعلم منهم بكتاب الله، و ذكر لهم أنهم لن يغلطوا في تفسيره و لن يخطئوا في فهمه.

... و هذا أعظم ثلثة انثلم بها علم القرآن و طريق التفكير الذي يندب إليه. و من الشاهد علي هذا الإعراض قلة الأحاديث المنقولة عنهم ع فإنك إذا تأملت ما عليه علم

الحديث في عهد الخلفاء من المكانة و الكرامة، و ما كان عليه الناس من الوجل و الحرص الشديد علي أخذه ثم أحصيت ما نقل في ذلك عن علي و الحسن و الحسين، و خاصة ما نقل من ذلك في تفسير القرآن لرأيت عجا: أما الصحابة فلم ينقلوا عن علي عليه السلام شيئاً يذكر، و أما التابعون فلا يبلغ ما نقلوا عنه - إن أحصي - مائة رواية في تمام القرآن و أما الحسن عليه السلام فلعل المتقول عنه لا يبلغ عشراً، و أما الحسين عليه السلام فلم ينقل عنه شيء يذكر، و قد أنهى بعضهم الروايات الواردة في التفسير إلي سبعة عشر ألف^۱ حديث من طريق الجمهور وحده، و هذه النسبة موجودة في روايات الفقه أيضاً^۲ و^۳

۱- ذکر ذلك السيوطی فی الإتقان، و ذکر أنه عدد الروايات فی تفسيره المسمى بترجمان القرآن و تلخيصه المسمى بالدر المنثور. [پاورقی از علامه رحمه الله عليه]

۲- ذکر بعض المتبعين أنه عشر على حدیثين مرويين عن الحسين عليه السلام فی الروايات الفقهية. [پاورقی از علامه رحمه الله عليه]

۳- الميزان فی تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۵ [عامل سوم در جعل احاديث] ماجرای بود که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله عليه وعلیه در مساله خلافت پیش آمد و آرای عامه مسلمین در باره اهل بیت آن جناب مختلف گردید، عده ای طبق دستور رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم به آن حضرات تمسک جست، و به آنان عشق ورزیدند، جمعی دیگر از آن حضرات روی گردانیده و اعتنایی به امر آنان و مکانشان به علم قرآن نکردند و برای آگاهی و یادگیری علم قرآن به غیر آن حضرات مراجعه نمودند، جمعی دیگر با آن حضرات دشمنی نموده، با جعل احادیثی دروغین به آنان بدگویی کردند، با این که رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم در موافقی و کلماتی که احدی از مسلمانان در صحت آنها و در دلالت آنها تردید نکرده، سفارش فرموده بود که علم دین را از اهل بیت او بگیرند، و چیزی به اهل بیت او نیاموزند، و این که اهل بیت آن جناب از همه امت به کتاب خدا آگاه ترند،

... و این اعراض از اهل بیت علیهم السلام بزرگترین شکافی بود که در نظام تفکر اسلامی پدید آمد و باعث شد علم قرآن و بطریقه تفکری که قرآن به سوی آن می خواند در بین مسلمانان متروک و فراموش شود، شاهد بسیار روشن آن این است که در جوامع حدیث کمتر به احادیثی بر می خوریم که از امامان اهل بیت روایت شده باشد، آری اگر شما خواننده

بنابر آنچه گذشت اگر روایات تفسیری ما را به نکات و ظرایفی از خود آیات رهنمون شدند که با توجه به آن نکات دقایق آیه آشکار می‌شود، این روایات مقبول بوده و از آن در تفسیر استفاده می‌شود گرچه سندش معتبر نباشد. و به تعبیری نقش روایات در این موارد صرفاً ارشاد است.

در غیر این صورت یعنی آنجا که روایات با ظاهر آیه و قرائن درونی آن تناسب ندارد، روایت به جهت مخالفت با قرآن در تفسیر بی‌اعتبار خواهد بود، گرچه از سند خوبی نیز برخوردار باشد؛ و چنین روایتی یا حمل بر بیان تأویل و بطن آیه می‌گردد و یا طرح خواهد شد.

بر همین اساس است که علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه در بسیاری از موارد مفاد روایات تفسیری را با شواهدی استوار از درون آیات بیرون می‌کشد و هنگامی که به «بحث‌روائی» رسیده و روایت تفسیری را نقل می‌فرماید، می‌گوید: «هذا مما یؤید ما قدّمناه»^۱

محترم از یک سو مقام و منزلتی که اهل حدیث در زمان خلفا داشتند، و حرص و ولعی که مردم در اخذ و شنیدن حدیث از خود نشان می‌دادند در نظر بگیری، و از سوی دیگر در بین دهها هزار حدیثی که در جوامع حدیث گرد آوری شده احادیث منقوله از علی و حسن و حسین در ابواب مختلف معارف دین و مخصوصاً در تفسیر نقل شده بشماره آن وقت انگشت حیرت به دندان خواهی گزید (که خدایا چطور شد فلان صحابه که بیش از دو سه سال رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ندید ده‌ها هزار حدیث دارد، ولی اهل بیت رسول خدا علیهم‌السلام که در خلوت و جلوت و در کودکی و جوانی در سفر و حضر با آن جناب بودند حدیث چندانی در جوامع ندارند!!!) و چرا صحابه حتی یک حدیثی از اهل بیت نقل نکردند؟ و چرا تابعین یعنی طبقه دوم مسلمین روایاتی که از آن حضرات نقل کرده‌اند از صد تجاوز نمی‌کند؟ و چرا حسن بن علی (با این‌که خلیفه‌ظاهری نیز بود) احادیثش به ده عدد نمی‌رسد؟ و چرا از حسین بن علی حتی یک حدیث دیده نمی‌شود؟ با این‌که بعضی‌ها تنها روایات وارده در خصوص تفسیر را آمار گرفته‌اند به هفده هزار بالغ شده، که تنها جمهور آنها را نقل کرده‌اند، که سیوطی آنها را در کتاب اتقان‌ش آورده و گفته این عدد روایاتی است که در تفسیر ترجمان القرآن که الدر المنثور خلاصه آن است آورده و روایات وارده در ابواب فقه نیز همین نسبت را دارد، و بعضی از آمارگران از این قبیل احادیث تنها به دو حدیث برخورده‌اند که در ابواب مختلف فقه از حسین علیه‌السلام روایت شده، و چرا باید چنین باشد؟ (ترجمه المیزان، ج ۵، ص: ۴۴۸)

۱- از این روست که یکی از بزرگان وهابیت پس از کلامی زشت و اهانت‌آمیز به حضرت علامه سخنی بدین مضمون دارد: او در تفسیر آیات چنان با مهارت مطلب را به شواهد قرآنی مستند می‌کند که انسان آن را می‌پذیرد، ولی وقتی به بحث روایی او می‌رسیم می‌بینیم آنچه او گفته‌است کلام جعفر بن محمد می‌باشد!!

باید توجّه داشت که احتیاج ما در فهم قرآن کریم به اهل بیت و روایات ایشان بدین معنا نیست که باید تک تک آیات را در نزد این معلمین الهی بیاموزیم، بلکه پس از آموختن اصل روش و سپس تحصیل ذوق تفسیری اهل بیت و بالابردن سطح فهم از محسوسات به برکت ارشادات ایشان، مفسّر باید در مورد هر آیه‌ای به همین روش تحقیق و تتبع نموده و مفاد آیه را کشف نماید و به همین جهت اهل بیت ما را در مشکلات و فتن به قرآن ارجاع داده‌اند.

این مطلب [مرجعیت علمی اهل بیت در باین جزئیات قوانین و سمت معلّمی ایشان نسبت به معارف قرآن] منافات ندارد با اینکه دیگران نیز با اعمال سلیقه‌ای که از معلّمین حقیقی یاد گرفته‌اند مراد قرآن مجید را از ظواهر آیاتش بفهمند.^۱

علامه طباطبائی قدس سرّه غواص دریای احادیث

با آنچه که گذشت جایگاه حدیث و اهمّیت آن از دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله علیه آشکار شد. برخلاف توهمات تفکیکیان مرحوم علامه در تحقیقات و تأملات حدیثی از جهت درایت در تمام دوره‌های اسلامی از نوادر محسوب می‌شوند و در بین معاصرین خود نیز در انس با روایات ممتاز می‌باشند.

تسلط علامه بر احادیث بسیار عجیب است و استدلال ایشان در رسائل خود به احادیث متنوع که در کتب مختلف و ابواب گوناگون پراکنده است شاهد صدق آن می‌باشد. ایشان در میان مجموعه فعالیت‌های علمی خود وقت فراوانی را صرف کار با احادیث نموده که کم نظیر است. از جمله:

۱. ایشان به علت شدت اهتمام به حدیث همراه با برخی دیگر از اعظام^۱ در طول هشت سال یک دور کامل قسمتی از نسخهٔ وسایل الشیعه خود را با نسخهٔ اصل شیخ حر و قسمتی دیگر از آن را با نسخه‌ای که با واسطه با خط مرحوم شیخ حر تطبیق شده بود، تصحیح نمودند و این تلاش ارزشمند ایشان سبب شد که در طبع اول وسایل الشیعه که مشتمل بر بیست جلد بود و مصححان کتاب به نسخه‌های معتبر دسترسی نداشتند، کتاب بر اساس نسخه مرحوم علامه طباطبائی طبع شود و در عمل همه بزرگان و فضایی که از طبع بیست جلدی وسایل سال‌ها استفاده کرده‌اند مدیون زحمات آن مرحوم می‌باشند.^۲ این تلاش مرحوم علامه نشان از توجه بسیار زیاد ایشان به احادیث دارد.

۲. مرحوم علامه قبل از ورود به تفسیر المیزان چون اعتقاد داشتند که تفسیر صحیح مبتنی بر تسلط به روایات است سه دور بحار الأنوار را مطالعه فرموده‌اند.

۳. و چون گمان می‌فرمودند شاید موفق به تفسیر کامل قرآن نشوند مشغول نگاشتن تفسیر موضوعی بر اساس روایات گشتند که محصول آن رساله‌هایی چون «توحید» و «اسماء» و «وسائط» و «انسان قبل الدنیا» و «انسان فی الدنیا» و «انسان بعد الدنیا» است که هر یک در تفسیر آیات و روایات وارده و حلّ دقائق و ظرائف آن حقاً اعجاب برانگیز است.^۳

۱- برخی از ای اعظام عبارتند از حضرات آیات: میلانی، اردوبادی، حجت کوه کمری، سید صدرالدین جزایری، ر.ک: دیدگاه‌های علمی آیه‌الله العظمی میلانی ص ۸

۲- وسایل الشیعه (ط ۲۰ جلدی)، ج ۱، مقدمه، ص ک

۳- حضرت علامه حسن زاده آملی می‌فرمایند: «در صبح روز سه شنبه ۲۵ شعبان المعظم ۱۳۷۸ ه. ق در محضر مبارک جناب استاد علامه طباطبائی تشرف حاصل کردم ... ایشان فرمودند: من اول در روایت بحار بسیار فحص و تتبع کردم که از این راه کاری کرده باشیم و درباره روایات، تألیفی در موضوعی خاص داشته باشیم. بعد در تلفیق آیات و روایات، زحمت بسیار کشیده‌ایم تا این که به فکر افتادیم بر قرآن تفسیری بنویسیم، ولی چنین می‌پنداشتم که چون قرآن بحر

۴. و همچنین قبل از ورود به تفسیر میزان به جهت اهتمام بسیار به روایات، ابتدا به تفسیر روایی پرداختند تا آنجا که تفسیری نگاشتند روایی به نام «البيان في الموافقة بين الحديث و القرآن»^۱ که در آن همراهی و توافق روایات اهل بیت علیهم السلام را به خوبی اثبات نمودند.

۵. علاوه بر این ایشان حدود ده سال به تدریس احادیث معرفتی بحار مشغول بوده‌اند و چندین جلد از بحار را از بدو تا ختم و از جمله ابواب توحید و معاد را برای عده‌ای از فضلا تدریس نموده‌اند.^۲

۶. گذشته از این امور بحث‌های روایی علامه در تفسیر در طول تاریخ شیعه بی نظیر است و میزان را می‌توان بهترین تفسیر روایی شیعه نامید، زیرا برخلاف اخباریان که در تفاسیر روایی به سند روایات عنایتی ندارند و در مقام تفسیر و شرح روایات نیز بر نمی‌آیند، علامه در بحث‌های روایی اولاً به قوت و ضعف سند عنایت دارند و ثانیاً روایات نبوی اهل تسنن را نیز نقل می‌کنند و ثالثاً به بررسی دلالتی آن می‌پردازند که تحقیقات ایشان در عرصه تفسیر احادیث تفسیری و بررسی آن در تاریخ شیعه بی‌نظیر است و رابعاً میزان مطابقت آن با قرآن را می‌سنجند. مجموعه این امور سبب شده‌است تفسیر میزان مشتمل بر بهترین تفسیر روایی قرآن کریم نیز باشد.^۳

بی‌پایان است، اگر به همه آن بپردازیم، مبادا توفیق نیابیم؛ لذا آنچه از قرآن در اسما و صفات الهی و آیات و از این‌گونه امور بود، جدا کردیم که هفت رساله مستقل، در هفت موضوع، تألیف کرده‌ایم تا این‌که به تفسیر قرآن اشتغال ورزیدیم.» (مرزبان وحی و خرد، ص ۷۲۱)

۱- این کتاب که تفسیری است روایی بر قرآن (تا اواسط سوره یوسف) در شش جلد توسط مرکز تنظیم و نشر آثار علامه طباطبائی رحمه الله علیه منتشر گردیده است

۲- حضرت علامه حسن‌زاده آملی مدظله از کسانی هستند که در این درسها شرکت می‌نموده‌اند (رک: گفتگو با علامه حسن‌زاده آملی، ص ۱۲۴ و ص ۲۷۸). روشن است که درس حضرت علامه با حضور کسانی مثل علامه حسن‌زاده آملی تنها قراءت احادیث نبوده‌است بلکه مشتمل بر تحقیق و تعمق است.

۳- این نکته از نکاتی است که استاد معظم حضرت حجة الاسلام و المسلمین رضایی بر آن تأکید می‌فرمودند و تمام شواهد نیز حقانیت فرمایش ایشان را تأیید می‌نماید.

باری علامه طباطبایی رحمه الله علیه با سال ها انس با روایات، روش تفسیر قرآن را از اهل بیت علیهم السلام آموخته و ذوق تفسیری را از ایشان کسب کرد و آن گاه بود که دست به قلم گرفت و المیزان را آغاز نمود. با عنایت به آنچه گذشت روشن می شود علامه نه فقط در درایت یگانه عصر خویش بود، بلکه در روایت نیز گوی سبقت را از همگنان ربوده و کمتر کسی به پایۀ وی می رسد.

قصص و آیات الاحکام

جان کلام علامه طباطبایی رحمه الله علیه در تبیین نظریه تفسیر قرآن به قرآن این است که: قرآن آنچه را که می خواسته بگوید کامل و روشن بیان کرده است. البته این مدعا در هر متن دیگری که در دلالت تام بوده و از حکیمی توانا بر ابراز مافی الضمیر خود صادر شده، صادق می باشد. لذا مطالب و معارفی که قرآن در صدد بیان آن نبوده تخصصاً از بحث خارج است چه آنجا که تمام سخن را به ابهام وانهاده و چه آن جا که از بیان تفصیل مطلب خودداری نموده است.

مراد از قسم اول که خداوند متعال تمامی آن را به ابهام وانهاده است الفاظی است که دارای هیچ ظهوری نیستند و بر اساس قواعد عمومی فهم متن، فهمیده نمی شوند مانند حروف مقطعه که قرآن از ابتدا در مقام رمزگویی برآمده است و آشکار نگشتن مراد در این گونه موارد خدشه ای بر کتاب هدایت بودن قرآن وارد نخواهد کرد.

بنابراین در قرآن مجید آیه ای که هیچ گونه دسترسی به مراد واقعی اش نباشد نداریم و و آیات قرآنی یا بلاواسطه محکمند مانند خود محکمت و یا با

واسطه محکمند مانند متشابهات. و اما حروف مقطعه فواتح سور اصلاً مدلول لفظی لغوی ندارند و بدین سبب از مقسم محکم و متشابه بیروند.^۱

مراد از قسم دوم مواردی است که دارای ظهور هستند و به متکلم می‌توان نسبت داد که مراد خویش را بیان کرده‌است اما با وجود این ظهور، آیه به تمام جوانب مسأله نپرداخته‌است و خداوند از ما می‌خواهد که برای دستیابی به تفصیل آن به شارحین واقعی قرآن که همانا ائمه هدی علیهم السلام هستند رجوع کنیم مانند قصص، آیات الاحکام، مسأله معاد و..... هر چند با این وجود به مقتضای نور و هدایت بودن قرآن کریم، آنچه را که این کتاب آسمانی در مقام بیان آن بوده‌است، حق و غیر قابل انکار است و نمی‌توان به واسطه روایات از آنها رفع ید کرد.

به نمونه‌های ذیل توجه کنید:

۱- در داستان حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام می‌بینیم که برخی قسمتهای داستان به تفصیل بیان شده و از پاره‌ای به سرعت عبور شده‌است چنان که پس از نقل داستان تعبیر خواب دو هم زندانی حضرت یوسف، خداوند می‌فرماید: «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بضعَ سِنِينَ»^۲ و چند سال از داستان را گزارش نمی‌فرماید طبیعتاً برای اطلاع یافتن از اتفاقات این سالها باید به روایات رجوع کرد.

۲- آیات معاد در قرآن کریم به اصل وجود میزان^۳ و کتاب^۴ در آخرت اشاره کرده‌است و به برخی جوانب آن نیز پرداخته‌است. در اینجا نیز برای آگاهی از زوایای پنهان این موضوع باید به روایات رجوع کرد

۱- قرآن در اسلام ص ۵۵

۲- یوسف ۱۳: ۴۲ بدنبال آن، (یوسف) چند سال در زندان باقی ماند

۳- الرحمن ۵۵: ۷ و السَّمَاءُ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ

۴- اسراء ۱۷: ۱۴ و آیات دیگر: اَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

علامه طباطبایی رحمه الله علیه در این باره می فرماید:

فما تعرضت له آية من آيات الكتاب ليس بممتنع الفهم، و لا الوقوف عليه مستحيل، و ما لا سبيل إلي الوقوف عليه كوقت قيام الساعة و سائر ما في الغيب المكنون لم يتعرض لبيانه آية من الآيات بلفظها حتي تسمي متشابها.^۱

۳- ممکن است بگوئیم در برخی آیات الأحکام مانند آیات محرمات نکاح خداوند به بیان نسبتاً تفصیلی یک حکم شرعی پرداخته است ولی در غالب موارد تنها به تشریح اصل حکم یا ضرب قاعده اکتفا شده و از نظر به جزئیات آن خودداری شده است. این مطلب به روشنی از خود آیات قرآن استفاده می شود که **عمومات و مطلقات قرآن کریم در مقام بیان تفاسیل نیستند** بنابراین اگر روایتی معتبر در تقييد و یا تخصيص این آیات به دست ما رسید مخالف با قرآن تلقی نشده و به واسطه آن از اطلاق و عموم آیات دست می کشیم که این همان سیره علمای اسلام است در استنباط حکم شرعی.

مرحوم علامه طباطبائی در حاشیه کفایه ذیل عبارت «الحق جواز تخصيص الكتاب بخبر الواحد الخ» در اشاره به این مسأله می فرماید:

ربما قيل ان عمومات الكتاب من آيات الأحكام واردة في مورد التشريع و أصل الوضع و ليس ببعيد كل البعد كما يشهد به سياقاتها و علي هذا فيعود الاخبار المخصصة سواء كانت اخبار الأحاد أو غيرها تفسيراً لها و بياناً لتفاصيلها لا مخصصة بالتخصيص المصطلح.

۱- الميزان ج ۳ ص ۳۵: پس هر مطلبی که آیه‌ای از آیات قرآن متعرض آن است درخور فهم مردم است، نه این که فهمیدنش ممتنع و اطلاع به مفهومش محال باشد، و اما آن معارفی که درکش خارج از فهم بشر است از قبیل زمان وقوع قیامت و سایر حقایقی که در پس پرده غیب است، هیچ آیه‌ای از قرآن متعرض آن نشده، تا آن آیه را متشابه بخوانیم، (ترجمه المیزان، ج ۳، ص: ۵۴)

فان قلت: ربما يوجد تمسكات من الأئمة عليهم السلام
بعمومها قلت ليس ذلك لذلك بل لكون موارد التمسك
مما لا يتم أصل التشريع الا به فارجع و تأمل.^۱
۴- دیدیم که در مثال‌های فوق پذیرش روایات و اِعمال تخصیص یا تقييد
منافی با استقلال قرآن کریم در دلالت نبوده و این اصل را تخصیص نمی‌زند.
به بیان دیگر روایات در اینگونه موارد در مقام تکاذب و تعارض با آیات قرآن
نیستند و چون قرآن در مقام بیان تفصیل نبوده‌است این موارد تخصصاً
خارجند.

تذکر:

اطلاقات یا عمومات قرآنی بر چند قسم می‌تواند باشد:
گاهی برای بیان اصل حکم بدون بیان دایره آن بوده و در مقام بیان
نباشد که در این صورت مقید و خاص غیرکتابی بدون هیچ مشکلی بر آن مقدم
می‌شود.
گاهی در مقام بیان تفصیلی حکم واقعی انشاء شده بوده و دلالت کند که
حکم الله واقعی در آن مسأله مطلق یا عام است؛ در این موارد مقید یا خاص
غیرکتابی بنا بر مبنای کامل بودن قرآن در دلالت، بر مطلق یا عام نمی‌تواند
مقدم شود و به علت مخالفت با کتاب طرح می‌گردد، ولی این نوع در اطلاعات
و عمومات قرآنی نادر یا مفقود است.
گاهی در مقام ضرب قاعده می‌باشد که در اینجا نیز مقید و خاص غیر
کتابی مخالف با آن محسوب نشده و بر آن مقدم می‌گردد؛ زیرا مخصّصات
نسبت به عموماتی که در مقام ضرب قاعده‌اند، نه در مرحله مراد استعمالی

مصادم است مانند قرینه در مجاز بنا بر قول مشهور و نه در مرحله مراد جدی درجه اولی مانند مجاز در قول سکاکی و نه در مرحله مراد جدی درجه ثانیه مانند ادله صادر از باب تقیه، بلکه نسبت آن با عام ضرب قاعده همچون اماره است به اصل، زیرا جعل اینگونه عمومات در حکم جعل مرجع عند الشک و فقدان الحجة است و خاص موضوع آن را بر طرف می کند نه این که قرینه صارفه منفصله نسبت به آن باشد؛ فتدبر!

پس این که آیات الاحکام در مقام بیان تفصیلی نیست، منافاتی با ضرب قاعده نمودن در آنها نداشته و مخالف تمسک به آنها در مقام شک نمی باشد. با توجه به این تقسیم روشن می شود که قول به جواز تخصیص کتاب به خبر واحد مطلقاً^۱ و همچنین منع از آن مطلقاً^۲ و برخی از اشکالات در حجیت عام (اعم از عام کتابی و غیر کتابی) پس از تخصیص^۳ و ... همه مسبب از تفکیک نشدن اقسام عام است.^۴

روش تفسیر قرآن به قرآن و مسأله تحریف

پذیرش استقلال و استغناء قرآن در دلالت و تفهیم وابسته به اعتقاد به عدم راه یابی تحریف در این کتاب آسمانی است. اخباریان و تفکیکیان از آنجا که معتقد به تحریف قرآن به نقیصه و تصحیفند لذا سخن از فوت شدن قراین متصل و منفصل آیات زده^۵ و در نتیجه

۱- کفایة الاصول، ص ۲۳۵؛ منتقى الاصول، ج ۳، ص ۳۹۴-۳۹۶

۲- رک: المحصول، ج ۲، ص ۵۶۷-۵۷۶

۳- منتهی الدراییه، ج ۲، ص ۴۴۹-۴۵۱؛ منتقى الاصول، ج ۳، ص ۳۰۳-۳۱۰

۴- آیه الله حاج سید احمد مددی حفظه الله درباره عمومات قرآنی بیانی دارند که اگرچه با آنچه عرض شد از جهاتی متفاوت است، ولی با زبانی گویا خروج تخصصی روایات خاصه را از دائره مخالفت با غالب ظواهر عمومات قرآن تبیین می نماید؛ از این رو جهت تکمیل بحث قسمتی از این مصاحبه در ضمیمه کتاب آورده شده است.

۱- رسائل شناخت قرآن صص ۱۳۵-۱۳۸ و ۱۴۸-۱۵۰

رد و قبول این سخن را در کتب اصولی ذیل بحث حجیت ظواهر قرآن پی گیری کنید مانند فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۳۹

نمی‌توانند تمامیت دلالت قرآن را بپذیرند

از نظر علامه طباطبائی رحمه الله علیه سند و دلالت ادله مثبت تحریف قرآن به زیاده و کاستی تمام نیست^۱ ایشان این روایات را ساخته دسیسه یهودیان می‌داند^۲ هر چند در پایان بحث جابه‌جایی برخی آیات را می‌پذیرد^۳ ولی باید دانست پذیرش این گونه تغییرات مضرّ به تمامیت دلالت قرآن نمی‌باشد زیرا: موضوع بحث تحریف، جمع اول و دوم قرآن در زمان ابوبکر و عثمان است و الا هیچ کس از عامه و خاصه در تطابق قرآن عصر ما با قرآن عصر ائمه علیهم السلام تردیدی نکرده است و می‌دانیم اهل بیت علیهم السلام قرآن عهد خویش را مورد تأیید بلکه سفارش به استنطاق و رجوع در فتنه‌ها نموده به عرض اخبار بر آن و برگرفتن احکام و عقاید از آن دستور داده‌اند و این سفارش‌ها خود بهترین قرینه است بر این که در جمع اول و دوم قرآن یا اصلاً تحریفی صورت نگرفته و یا با توجه به قرائن درونی قرآن که عندالتدبر یافت می‌شود مخلّ به هدایت‌گری و سایر صفات کمالیه قرآن نبوده است و گرنه چگونه ممکن است که به موالیان خویش فرمان دهند: در فتن و شبهات به ریسمان قرآن چنگ بزنید و دردهای خود را با آن درمان کنید. علاوه بر این به روشنی می‌بینیم که صفات کمالیه‌ای که قرآن برای خود بر شمرده است همه در این قرآن فعلی موجود است^۴

۱۵۹ - و کفایة الاصول ج ۲ صص ۵۹ - ۶۴

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، صص ۱۰۴ - ۱۳۳

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۶

۴- ایشان در برخی آیات ولایت مثل آیه اکمال قائل به تحریف به جابه‌جایی شده‌اند البته در اثبات همین ادعا نیز از تدبر در قرآن و روش تفسیر قرآن به قرآن یاری جسته‌اند.

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۸

چند یادآوری

۱- ادعای علامه طباطبایی رحمه الله علیه در غنا و استقلال قرآن ناظر به تک تک آیات قرآن نمی باشد یعنی نه این است که هر آیه ای هر آنچه را که می خواهد بگوید به روشنی گفته باشد بلکه چه بسا فهم مراد آیه ای مستلزم تأمل و تفحص در سایر آیات قرآن باشد.

قرآن به عنوان یک مجموعه، نور است و کتاب هدایت و مبین و قهراً در استناره و تبیین، نیازمند غیر نیست.

آری یکی از نکات مهم در فهم زبان قرآن این است که قرآن کریم به عنوان یک کتاب به هم پیوسته نازل شده که برخی از آیات آن برخی دیگر را تفسیر می کند. وقرائن دال بر مراد جدی در بعضی آیات ممکن است در آیه ای دیگر یافت شود. بر همین اساس در روش تفسیر قرآن به قرآن علامه طباطبایی رحمه الله علیه معتقدند آیات متشابه قرآن نیز با خود محکومات درونی قرآن قابل فهم است. و معتقدند بدون احاطه به قرآن نمی توان با ملاحظه یک یا چند آیه نظر نهائی قرآن کریم را بیان نمود. آیه الله جوادی در این باره می فرماید:

ایشان می فرمود: «الان انسان به یک یا دو روایت برخورد می کند و می گوید که حدیث این چنین می گوید یا اهل بیت این چنین فرموده اند. همچنین به یک یا دو آیه برخورد می کند و می گوید که قرآن چنین می گوید، منطق قرآن این است، در حالی که این روش اشتباه است.

باید سراسر احادیثی که در یک زمینه وارد شده، جمع بندی و آمارگیری شود، بعد مطلق با مقیدها تبیین شود، عام هایش با خاص هایش تخصیص بخورد» ... تفسیری که در مسجد روزها می فرمود، از همان اوّل سوره شروع می کرد. وقتی که احیاناً می خواست آیه ای را معنا کند، از آیات دیگر هم تا حدودی کمک می گرفتند و آنها را تفسیر می کردند، امّادر آن جلسه [ای که]

جمع‌بندی نهایی بود می‌فرمود: «وقتی ما می‌توانیم بگوییم قرآن این چنین می‌گوید که حداقل، اول تا آخر قرآن را محیط باشیم ولو یک احاطه سطحی داشته باشیم»^۱.

۲- با توجه به استقلال قرآن کریم در دلالت، اگر آیه‌ای از قرآن محتاج تبیین و توضیح باشد آن توضیح و قرینه را بایستی در درون خود قرآن بجوییم. بنابراین مفسر برای کشف قناع از قرآن و تبیین مراد جدی کلام وحی، فقط و فقط می‌تواند از خود قرآن کمک بگیرد نه ضmann خارجی و در حقیقت تفسیر قرآن به قرآن، روشی است در مقابل روش تفسیر قرآن به روایات یا قرآن به عقل و فلسفه یا قرآن به علم و تجربه.

۳- روش تفسیر قرآن به قرآن گرچه ریشه در سنت معصومین علیهم‌السلام دارد، بلکه نخستین معلمان این سبک، ایشان بوده‌اند، ولی با تأسّف بسیار، این روش در طول تاریخ به فراموشی سپرده شده‌است و علامه طباطبائی با تأثیرپذیری از استاد خود، مرحوم سیدالعارفین و سندالمتألهین آیه الله الوحید حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان‌الله‌علیهما در زمینه تفسیر، بدان روی آورده‌است و تفسیر المیزان را با آن سبک نگاشته‌است. بنابراین، علامه هر چند احیاگر این سبک است، ولی در تفسیر المیزان، نوآور است و هر نوآوری‌ای با کمبودهایی روبرو است. و این است که توقع حل همه مشکلات، در بیان حضرت علامه و تفسیر المیزان نارواست و اگر علامه رحمه‌الله‌علیه مطلبی را در المیزان براساس این سبک حل نکرده‌است، این بدان معنی نیست که با این سبک، قابل حل نباشد. خود ایشان در آغاز رساله الانسان بعد الدنيا تعبیر بلندی درباره این سبک دارند. آنجا که می‌فرمایند:

ومن الأنصاف ان نعترف ان سلفنا من المفسرين وشرّاح الأخبار أهملوا هذا المسلك في استنباط المعاني و استخراج المقاصد، فلم يورثونا فيه ولايسيرا من خطير، فالهاجم الى هذه الاهداف والغايات على صعوبة منالها و دقة مسلكها كساع الى الهيجاء بغير سلاح و الله المستعان.^۱

۴- با توجه به آنچه گذشت می‌توان دریافت که سیره خود اهل بیت علیهم السلام نیز در تبیین و توضیح قرآن همین روش تفسیر قرآن به قرآن بوده است. و هر روش تفسیری دیگری مخالف با روش و مسلک اهل بیت علیهم السلام است و مخالفین این روش در حقیقت مخالفین مسلک اهل بیت عصمت و طهارت هستند و از فیض استفاده از مکتب معصومین محرومند. ثم إن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الذي علمه القرآن و جعله معلما لكتابه... و عترته و أهل بيته عليهم السلام الذين أقامهم النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هذا المقام ... قد كانت طريقتهم في التعليم و التفسير هذه الطريقة بعينها علي ما وصل إلينا من أخبارهم في التفسير.^۲

۱- رسائل توحیدیہ / ۲۰۳. انصافاً باید اعتراف کرد که شارحان اخبار و مفسران گذشته، به کار گرفتن چنین روشی را برای استنباط معانی و مقاصد آیات و روایات، نادیده گرفتند و در نتیجه برای ما در این امر آثاری هر چند ناچیز نیز به جای نگذاشتند. بنابراین، کسی که عزم چنین اهداف و غایاتی کند، با وجود این که رسیدن به آنها دشوار است و گام زدن در طریقشان بس دقیق و ظریف، همچون کسی ماند که بدون سلاح به میدان جنگ بشتابد. و الله المستعان. (انسان از آغاز تا انجام، ص: ۶۷)

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱: رسولی که خدا قرآن را نخست به او تعلیم کرده، و او را معلم سایرین قرار داده، ... و امامان اهل بیت که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایشان را منصوب برای چنین مقامی کرده... طریقه‌شان در تعلیم و تفسیر قرآن کریم، بطوری که از احادیث تفسیری آنان بر می‌آید، همین طریقه‌ای است که ما بیان کردیم، (ترجمه المیزان، ج ۱، ص: ۱۸)



بخش دوم:

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

بررسی اشتباهات کتاب باف

بافته‌ها

پس از آنکه روشن شد مراد علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه از تفسیر قرآن به قرآن چه بوده‌است جای آن دارد «بافته‌های وحیانی در تضاد با بافته‌های یونانی»^۱ را ورق‌بزنیم و کوشش مؤلفین آن را در نقد فرمایش علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه به بهانه نقدی بر «صراط مستقیم» بازخوانی کنیم.

چه نیکو که ابتدا کلام نویسندگان بافته‌ها را عیناً ذکر کنیم و سپس با آنها گام به گام همراه شده و اشتباهاتشان را بررسی کنیم:

مؤلفین، مطالب کتاب صراط مستقیم را در یازده مقدمه تقریر و با مطالبی سراسر اشتباه بر هریک مفصلاً تاخته و هر چه فیش نقد فلسفه در اختیار داشته به آدنی مناسبت در ذیل آن گنجانده‌اند!!

مؤلفین در تقریر مقدمهٔ چهارم صراط مستقیم^۲ این عبارت علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه را از آن کتاب نقل می‌کنند که:

«گاهی انسان با دیدن یک یا دو روایت می‌گوید که حدیث

چنین می‌گوید یا اهل بیت علیهم‌السلام چنین فرموده‌اند، نیز با

برخورد به یک یا دو آیه قرآن می‌گوید که قرآن چنین می‌گوید

۱- از این پس از آن با نام «بافته‌ها» یاد می‌کنیم.

۲- بافته‌های وحیانی در تضاد با بافته‌های یونانی، ص ۱۱۲

و منطق قرآن چنین است. در حالی که این روش اشتباه است زیرا در آغاز باید همه احادیث که در یک زمینه وارد شده جمع‌بندی و آمارگیری شود سپس همه مطلق‌ها با مقیدها و عام‌ها با خاص‌های خود تخصیص خورد و منسوخ‌ها با ناسخ‌ها نسخ شود، و روایات متشابه با ارجاع به مبینات تبیین گردد و نیز آیات متشابه قرآن به آیات محکم ارجاع شود تا بتوان گفت قرآن چنین می‌گوید.^۱

سپس مدعی شده‌اند:

«این سخن با مسلک و روش ایشان در تفسیر قرآن به قرآن سازگاری ندارد چرا که خود ایشان تصریح دارند که فحص از روایات فقط در بعض آیات الاحکام و برخی از روایات معاد انجام می‌شود نه در تمام مطالب معارفی و اصول دین.»

سپس این نویسندگان در حاشیه مفصلی به شرح انتقادات استاد خود؛ حجة الاسلام و المسلمین سیدان بر تفسیر قرآن به قرآن می‌پردازند.^۲

این حاشیه را با هم مرور می‌کنیم:

در تفسیر قرآن به قرآن علامه طباطبایی ذکر نکاتی، ضروری است: علامه طباطبایی در جلد اول و جلد نهم، سه دلیل در لزوم تفسیر قرآن به قرآن ذکر کرده‌اند:

یک: قرآن خود را نور می‌نماید و نور، نیاز به غیر خود ندارد. نور با نور دیگر روشنی نمی‌یابد و گر نه نور نامیده نمی‌شود، قرآن می‌فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹)؛ و این کتاب که روشنگر هر

۱- صراط مستقیم ص ۵۱ به نقل از مهر استاد ص ۱۳۱

۲- یافته‌ها صص ۱۱۳ - ۱۱۸

چیزی است بر تو نازل کردیم.

دو: تحدی قرآن منوط به آن است که قرآن از غنا و روشنی لازم برخوردار باشد. قرآن دیگران را فرا می‌خواند که این کتاب را بخوانید تا هدایت شوید و ببینید که انسان معمولی از آوردن معارفی همانند آن عاجز است.

این تحدی زمانی تمام است که اولاً: فهم قرآن و مفاهیم آن، برای مخاطبانش - مشرکان و کافران - میسر باشد، و ثانیاً: فهم قرآن به چیز دیگری نیازمند و متکی نباشد، حتی به بیان پیامبر و صحابه!

سه: در احادیث وارد شده که به قرآن تمسک جوید و روایات را به قرآن عرضه نمایید. این سفارش هنگامی صحیح است که هر چه در حدیث آمده و از پیامبر صلّ الله علیه و آله نقل شده، از قرآن استفاده شود و اگر فهم قرآن به روایات توقّف داشته باشد، دور صریح و آشکاری است. [المیزان ۳: ۸۸ و ۴: ۱] علامه طباطبایی در پایان، آیات الاحکام و بعضی از آیات معاد را استثناء می‌کند و در این موارد قائل است که روایات فقط می‌تواند مبین و مفسّر باشد! به عبارت دیگر، علامه در کتاب «شیعه» نسبت به تفسیر قرآن به قرآن به طور شفاف می‌گوید:

قرآن در افاده مقاصد خود، هیچ گونه نیازی به ضمّ ضمائمه خارجیّه ندارد و این همان روش تفسیری اهل بیت علیهم السلام است. بیانات اهل بیت که طبق دستور پیامبر صلّی الله علیه و آله در تفهیم آیات قرآنی به آنها رجوع کرده تنها جنبه «مقام تعلیم و یاد دادن روش حقیقی و صحیح» را دارد. [شیعه در اسلام: ۲۲۶؛ المیزان ۱: ۱۱]

از علامه سؤال می‌کنیم: شما فائید قرآن تبیان است و در تفسیر آن نیازی به امام نیست. نیز می‌گویید: برای رسیدن به حقایق قرآن نیاز به فلسفه است! (اسلام و انسان معاصر که گذشت) آیا این مطلب شما بدین معنا نیست که فلسفه و طبیعتاً فیلسوف مقامش برتر از امام است؟! البته اگر جایگاهی برای

امام قائل باشید!

آیه الله سیدان در جواب از این سه دلیل علامه می گوید:

در جواب نسبت به دلیل اول علامه، اولاً: از ایشان سؤال می کنیم: با توجه به این که ایشان آیات الاحکام و... را استثناء کرده اند، مگر آیات الاحکام و... نور نیستند؟! و لذا استثناء این موارد، خارج از مورد است؛ چرا که «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد».

در توضیح مطلب سیدنا الاستاد می توان گفت: امثال آیاتی از قبیل: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (حشر: ۷، و آن چه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید). و نیز آیه «لُتَبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِ» (نحل: ۴۴ تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی). آیا فقط می توان از سیره عملی معصوم پیروی کرد نه از روش تفسیری ایشان نسبت به آیات؟!

و ثانیاً: «تبیاناً لكل شیء» تبیین، برای امام علیه السلام است که خداوند می فرماید: «و كل شیء اخصیناه فی امام مبین» (یس: ۱۲، و هر چیزی را در امامی روشنتر برشمردیم). این امام است که نور قرآن را تشخیص می دهد و بیان می کند، که اگر به صرف این که قرآن نور است و نور قرآن را همه کس تشخیص می دهند، پس چرا اکثر مردم، دور از مفاهیم قرآن و حتی خود قرآن هستند! و سواد درک مفاهیم قرآن را ندارند؟

توضیح کلام سیدنا الاستاد: بله درست است که قرآن نور، تبیان، هادی، فرقان است لیکن از طرفی به این نور می رسیم که خود قرآن معرفی کرده. یکی از این راهها که متکلم قرآن بدان اشاره کرده و مورد استدلال علامه نیز قرار گرفته است، تفسیر آیه به آیه است (در سوره آل عمران آیه ۷) لیکن به همین یک راه ختم نمی شود.

بلکه قرآن مسیر دیگری را نیز معرفی کرده که علامه از آن غفلت کرده، و آن رجوع به سنت و مبین و مفسر قرآن است که در سوره آل عمران ۱۶۴، نحل ۴۴، جمعه ۲، بقره ۱۲۹ به آن اشاره شده‌است.

به عبارت دیگر، خداوند در قرآن از طرفی اعلام کرده که بیان همه چیز در این کتاب آمده‌است، در حالی که ما در اولین نگاه در می‌یابیم که پرسش‌های بی‌پاسخ در قرآن کم نیست بلافاصله به فکر فرو می‌رویم که این سکوت چگونه با «تبیان» سازگار است، اما اگر به نیکی بنگریم، درمی‌یابیم که قرآن به وجود شخص یا اشخاصی به عنوان مبین، شارح، مفسر، راسخ و ... تصریح کرده‌است بنابراین همچنان به تمام پرسش‌ها پاسخ داده‌است.

خدا قطعاً می‌توانست کتاب خود را مجرد از هر گونه ایجاز و فاقد تشابه قرار بدهد، تا نیازی به مفسر نداشته باشد، لیکن خداوند حکیم قرآن خود را بر اساس اسرار و رموزی تألیف کرد که مردم خود را بی‌نیاز از استاد و مفسر نبینند، و برای فهم قرآن در خانه راسخون در علم را بکوبند، و در پیشگاه معجزه‌های عالم خلقت ذوات مقدس معصومین علیهم السلام زانوی شاگردی به زمین بزنند.

جناب علامه! حال آیا چنین چیزی با نور، تبیان و... بودن قرآن منافات دارد؟!

و اما نسبت به دلیل دوم ایشان: باز همان مشکل اینجا نیز به وجود می‌آید که اولاً آیا تحدی در مورد آیات الاحکام و... صورت نمی‌گیرد؛ چرا که فهم آیات الاحکام برای مشرکان و کافران میسر نیست! پس تحدی به آیات الاحکام جایز نمی‌باشد!

و ثانیاً: این تحدی قرآن با اهل فصاحت و بلاغت جاهلیت بود، نه عموم مردم (افرادی که غذایشان سوسمار! و تفریحشان جنگ و خونریزی! و ننگشان، وجود دختر بود!) لذا هر معجزه‌ای به فرا خور خود ظروف نزول معجزه است چرا

که در عهد فصاحت و بلاغت نازل شد.

و اما جواب دلیل سوم: اولاً مگر نه این است، که جز معصوم «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران: ۷) با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند).

ثانیاً: در ارجاع آیات قرآن بر روایات «دور» به وجود نمی آید چرا که «دور» آن وقت باطل است که جهت «دور» واحد باشد، در حالی که عرضه روایات به قرآن از لحاظ سند و احیاناً دلالت است ولی عرضه آیات به روایات به لحاظ دلالت است.

توضیح جواب سیدنا الاستاد: مقصود از میزان قرار گرفتن قرآن، آن دسته از آیاتی است که خود از محکومات است و هیچ گونه ابهام و تشابهی ندارد و گرنه معنا ندارد که روایت متشابه و یا دو روایت متعارض را با ترازوی آیات متشابه بسنجیم.

چنانکه مقصود ما از روایاتی که می خواهد مفسر آیات متشابه قرار گیرد، روایاتی است که علاوه بر وارستگی آن از ضعف سند، از حیث دلالت نیز تشابه و ابهامی ندارد، یعنی از محکومات است. در این صورت روشن است که دوری لازم نخواهد آمد، زیرا تشابهات از آیات بر محکومات از روایات عرضه می شود و نیز تشابهات از آیات، به توسط روایات محکم، از تشابه بیرون می آید و شکی نیست که در این صورت، چه در طرف آیات و چه در طرف روایات، «متوقف» غیر از «متوقف علیه» است.

آیه الله سیدان در پایان می فرماید:

در تفسیر قرآن به قرآن اشکالات جدی گریبانگیر این روش می شود و خدشه های متعدد وارد می شود مثلاً آیا در آیات قرآن، تفسیری برای «دَابَّةٌ مِّنَ الْأَرْضِ» (نمل: ۸۴، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم.) داریم؟

خود علامه از معنای این جمله اظهار عجز می‌کند [المیزان ۱۵: ۴۳۴] در حالی که در روایات بیان شده که مراد از آن علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. و یا مانند این درخواست حضرت سلیمان که ظاهرش ظهور در بخل و عجب حضرت سلیمان دارد «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي» (ص: ۳۵، گفت: پروردگارا مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد، در حقیقت تویی که خود بسیار بخشنده‌ای). که جز از کانال روایت، این اشکال دفع نمی‌شود. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: حضرت سلیمان از خداوند خواست آیندگان در ملکش بخل نوزندند... [تفسیر صافی، ذیل آیه].

مرحوم شیخ حر عاملی می‌گویند:

مخاطب قرآن اهل بیت علیهم‌السلام هستند. و تنها آنهایند که قرآن را می‌دانند، و مخاطب کلام الله امام علیه السلام است [وسایل الشیعه ج ۱۸، باب ۱۳ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۸].

ریشه این اشکالات بر تفکر قرآن به قرآن، از آن جایی ظاهر شد که علامه به استقلال قرآن و عترت قائل است و عدم وابستگی آن دو به دیگری!

شفاف‌ترین و صریح‌ترین عبارتی که زمینه انتقاد ولایت‌مداران و علاقه‌مندان به مکتب اهل بیت را نسبت به علامه طباطبایی فراهم کرد عبارتی است که در ج ۳ ص ۷۷ المیزان می‌باشد که می‌گوید:

گر چه برای این که در ورطه تفسیر به رأی نیفتیم لازم است به غیر خود پناه بیاوریم! بحث این است که آن غیر، چه کسی است؟ سنت نمی‌تواند باشد زیرا چنین چیزی هم با قرآن منافات دارد (که می‌گوید من مبین، هادی، و هستم) و هم با خود سنت منافات دارد که ما را به قرآن ارجاع می‌دهد و به عرض اخبار بر قرآن امر می‌کند.

آقای جوادی آملی در عدم افتراق سنت و قرآن می‌گوید:

رمز عدم افتراق ثقلین آن است: که امام و وحی هیچ گونه انفکاک‌ی از هم ندارند، امام مبین و مفسر قرآن کریم و شارح جزئیات و تفاسیل و نحوه کلیات آن است، و قرآن نیز انسانها را به معصومین علیهم السلام ارجاع و نسبت به آنها بها می‌دهد.

ایشان در ادامه می‌گوید:

گرچه حجت قرآن و عترت تام و تمام است و لیکن حجت منحصر و مستقل از یک‌دیگر نیست

و نیز می‌گوید:

استقلال در حجیت بدین معنا نیست که یک دلیل با قطع نظر از سایر ادله راهگشا باشد و در هیچ مرحله‌ای به غیر خود توقف نداشته باشد و مولی و عبد بتوانند به وسیله آن بر یکدیگر احتجاج کنند و بلکه این استقلال، نسبی است نه نفسی [تفسیر تسنیم ۱: ۱۵۰-۱۵۵]

اشتباهات و نقدها

اکنون سزاوار است قدم به قدم عبارات بافته‌ها را بررسی کرده و اشتباهات آن را متذکر شویم:

اشتباه اول:

گذشت که صاحبان بافته‌ها در نقد این فرمایش علامه رحمة‌الله‌علیه: «گاهی انسان با دیدن یک یا دو روایت می‌گوید که حدیث چنین می‌گوید یا اهل بیت علیهم‌السلام چنین فرموده‌اند، نیز با برخورد به یک یا دو آیه قرآن می‌گوید که قرآن چنین می‌گوید و منطبق قرآن چنین است. در حالی که این روش اشتباه است زیرا در آغاز باید همه احادیث که در یک زمینه وارد شده جمع‌بندی و آمارگیری شود سپس همه مطلق‌ها با مقیدها و

عام‌ها با خاص‌های خود تخصیص خورد و منسوخ‌ها با ناسخ‌ها نسخ شود، و روایات متشابه با ارجاع به مبينات تبیین گردد و نیز آیات متشابه قرآن به آیات محکم ارجاع شود تا بتوان گفت قرآن چنین می‌گوید.»^۱

چنین می‌گویند:

«این سخن با مسلک و روش ایشان در تفسیر قرآن به قرآن سازگاری ندارد چرا که خود ایشان تصریح دارند که فحص از روایات فقط در بعض آیات الاحکام و برخی از روایات معاد انجام می‌شود نه در تمام مطالب معارفی و اصول دین.»

نقد:

اولین اشتباه نویسندگان کتاب در اینجا خود را نشان می‌دهد: با کمال تعجب می‌بینیم به ادعای روشن علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه در همین سخن کوتاه هم توجه‌ای نکرده و ندیده‌اند که در اینجا حضرت علامه روایات را به روایات و آیات را به آیات ارجاع داده‌اند نه آیات را به روایات و این سخن هیچ ربطی به نحوه تأثیر روایات در تفسیر قرآن ندارد!! تا گفته شود این سخن علامه با مسلک و روش ایشان سازگاری ندارد بلکه دقیقاً منطبق بر مبانی حضرت علامه است.

اشتباه دوم:

مؤلفین بافته‌ها در ادامه پس از نقل سه دلیل از علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه بر تفسیر قرآن به قرآن و بیان چکیده نظر ایشان به نقل از کتاب

شیعه در اسلام، خطاب به حضرت علامه رحمة الله علیه چنین سخن می گویند:
 از علامه سؤال می کنیم: شما قائلید قرآن تبیان است و در تفسیر
 آن نیازی به امام نیست نیز می گوئید. برای رسیدن به حقایق
 قرآن نیاز به فلسفه است آیا این مطلب شما به این معنا نیست
 که فلسفه و طبیعتاً فیلسوف مقامش برتر از امام است؟! البته اگر
 جایگاهی برای امام قائل باشید!!^۱

نقد:

روشن است که نویسندگان بافته‌ها نکته اصلی مدعای علامه رحمة الله علیه
 را هیچ نفهمیده و ما شاهد خلط میان مقام فهم و تفهیم هستیم زیرا مدعای
 علامه طباطبایی رحمة الله علیه استقلال قرآن در مقام تبیین و تفهیم است خواه
 استقلال از روایات و خواه استقلال از فلسفه. ولی ما در مقام فهم بی شک به
 بیانات راه‌گشای اهل بیت علیهم السلام نیازمندیم چنان که حتی برای دریافت
 لطایف همین روایات نیز به فلسفه و علوم عقلی محتاجیم.
 یکی از بهترین شواهد بر نیازمندی فهم روایات به علوم عقلی این‌که در
 طول تاریخ شیعه در ساحت روایات معرفتی اهل بیت علیهم السلام پیوسته گوی و
 میدان از آن عارفان روشن ضمیر و فیلسوفان خردگرا بوده و محدثان ناآشنا با
 حکمت و عرفان را بهره‌ای جز گردآوری و فهرست نویسی نبوده است!!^۲ و هرگز

۱- ادب نزد تفکیکیان است و بس!!

۲- اولین شارح کتب روایی معرفتی مرحوم ملاصدراست و کسانی که پیش از وی در این باب تلاش‌های مختصری
 نموده‌اند از حکیمان و عارفان بوده‌اند و پس از وی نیز کسانی که گره‌ای از روایات گشوده‌اند از زمره حکما و عرفا
 بوده‌اند حتی امثال مرحوم علامه مجلسی که فرزند عارفی شهیر است و فلسفه را نزد بزرگان اصفهان آموخته باز هم در
 گره‌گشایی از روایات معرفتی دست به دامان میرداماد و شرح اصول کافی صدرالمآئین و شرح چهل حدیث شیخ بهایی
 و بیانات والد خود مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رحمة الله علیه می‌شود در سکوت آنها غالباً تنها به شرح الفاظ
 می‌پردازد.

امروزه نیز مفسرین بزرگ جهان تشیع و شارحین روایات معرفتی از بزرگان حکمت و عرفان می‌باشند آری این واقعیت

نتوانسته‌اند گره‌ای از روایات معرفتی شیعه باز نمایند. آری نه تنها فهم قرآن نیازمند حکمت‌آموزی است بلکه فهم احادیث معرفتی نیز به اندیشه‌ای پروریده و عقلی به وهم نیامیخته نیازمند است و این سخن با استقلال قرآن از روایات و فلسفه در مقام تفهیم هرگز تنافی ندارد.

اشتباه سوم:

مؤلفین یافته‌ها پس از تقریر سخن علامه طباطبایی رحمة‌الله‌علیه از جناب سیدان یاری جست^۱ و بر هر سه استدلال پیش گفته علامه اشکالاتی را وارد می‌کنند.

ابتدا می‌گویند:

علامه طباطبایی در پایان، آیات الاحکام و بعضی از آیات معاد را استثناء می‌کند و در این موارد قائل است که روایات فقط می‌تواند مبین و مفسر باشد!

و سپس در نقد دلیل اول علامه از جناب سیدان چنین نقل می‌کند: با توجه به این که ایشان آیات الاحکام را استثناء کرده‌اند مگر آیات الاحکام ... نور نیستند؟! و لذا استثناء این موارد خارج از مورد است

روشن تاریخی به خوبی نشان از احتیاج فهم معارف قرآن و عترت به مقدمات حکمی و عرفانی دارد. ۱- این قسمت از کتاب بافته‌ها تقریری است مبتذل از مصاحبه جناب سیدان درباره روش تفسیری علامه طباطبایی رحمة‌الله‌علیه که در شماره نهم و دهم مجله پژوهش‌های قرآنی به چاپ رسیده است. البته ایشان نظیر این سخنان را در موارد دیگر نیز گفته‌اند و طرح اشکالات ایشان بر میزان محدود به این مصاحبه نیست. گفتنی است حضرت استاد حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی رضایی طهرانی حفظه‌الله در شماره بعدی این مجله تحت عنوان نگاهی به گفتگو درباره میزان به نقد مفصل این مصاحبه پرداخته‌اند که البته هیچ‌گاه از جانب جناب آقای سیدان پاسخی داده نشد!

نقد:

بیشتر گفتیم ادعای علامه طباطبایی رحمة الله علیه این است که قرآن هر چه را که می‌خواسته بگوید کامل و روشن بیان کرده است بنابراین آیات الاحکام و آیات معاد، هرگز استثناء نشده بلکه تخصصاً از بحث خارج است زیرا قرآن در صدد تبیین کامل آن نبوده است و تفصیل آن را به اهل بیت علیهم السلام ارجاع داده است.

آری مستشکلین کلام حضرت علامه رحمة الله علیه را ابدأً درک نکرده‌اند و تنها بر توهم خویش از فرمایش علامه تاخته‌اند.

اشتباه چهارم:

نویسندگان بافته‌ها در ادامه می‌گویند:

در توضیح مطلب سیدنا الاستاد می‌توان گفت: امثال آیاتی از قبیل: «ما آتاکم الرسولُ فخذوهُ و ما نهاکمُ عنهُ فانتهوا»^۱ و نیز آیه «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِ»^۲ آیا می‌توان از سیره عملی معصوم پیروی کرد نه از روش تفسیری ایشان نسبت به آیات؟

نقد:

حاشا که مسلمان در تفسیر قرآن روشی مغایر با روش تفسیری اهل بیت علیهم السلام أخذ کند اما آیا مؤلفین از خویش پرسیده‌اند که اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن از چه روشی پیروی می‌نمودند؟ آیا ایشان معنایی

۱- حشر ۵۹: ۷ و آن چه را فرستاده [او] به شما داده آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، بازایستید. [ترجمه از مؤلفین]
 ۲- نحل ۴۴: ۱۶ تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی [ترجمه از مؤلفین]

را از خارج و مخالف ظاهر قرآن به آن حمل می‌کردند یا تفسیر آیات را از دل همین قرآن بیرون می‌کشیدند؟ آیا این که امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: «هرچه من گفتم، بپرسید: از کجای قرآن گفته‌ای؟ تا من آن را برای شما از قرآن بیان کنم.»^۱ معنایی جز روش تفسیر قرآن به قرآن دارد؟ یا این سخن ایشان که می‌فرمایند «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ»^۲

اشتباه پنجم:

نویسندگان بافته‌ها دومین اشکال جناب سیدان را بر دلیل اول علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه چنین نقل می‌کنند:

تبیاناً لكل شيء، تبیان برای امام است که خداوند می‌فرماید: وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ^۳ این امام است که نور قرآن را تشخیص می‌دهد و بیان می‌کند؛ که اگر به صرف این که قرآن نور است و نور قرآن را همه کس تشخیص می‌دهند چرا اکثر مردم دور از مفاهیم قرآن و حتی خود قرآن هستند! و سواد درک مفاهیم قرآن را ندارند؟

نقد:

پر واضح است که اساس کلام همان خلط مقام فهم و مقام تفهیم است. آیا این که اکثر مردم رسائل و مکاسب را نمی‌فهمند و نمی‌دانند استقلال یا عدم استقلال متن شیخ را در مقام تفهیم نتیجه می‌دهد؟

۱- کافی، ج ۱، ص ۶۰

۲- بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۹۰

۳- بیس ۳۶: ۱۲ و هر چیزی را در امامی روشنگر برشمردیم [ترجمه از مؤلفین]

اما این که نور بودن قرآن را منحصر در امام دانسته‌اند هم خلاف ظواهر قرآن است و هم در تضاد با روایات. آیا مخاطب «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»^۱ «وَقَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»^۲ و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۳ تنها امام معصوم است؟ آیا روایاتی که مؤمنین را امر به رجوع به قرآن می‌کند به معنای رجوع به امام است؟! آری همه کس قرآن را نمی‌فهمند اما این سخن به معنای نقص قرآن در دلالت یا انحصاری بودن فهم آن نیست.

اشتباه ششم:

مؤلفین بافته‌ها می‌گویند:

به عبارت دیگر، خداوند در قرآن از طرفی اعلام کرده که بیان همه چیز در این کتاب آمده‌است، در حالی که ما در اولین نگاه در می‌یابیم که پرسش‌های بی‌پاسخ در قرآن کم نیست بلافاصله به فکر فرو می‌رویم که این سکوت چگونه با «تبیان» سازگار است، اما اگر به نیکی بنگریم، درمی‌یابیم که قرآن به وجود شخص یا اشخاصی به عنوان مبین، شارح، مفسر، راسخ و ... تصریح کرده‌است بنابراین همچنان به تمام پرسش‌ها پاسخ داده‌است.

خدا قطعاً می‌توانست کتاب خود را مجرد از هر گونه ایجاز و فاقد

۱- زمر ۳۹: ۲۸

۲- مائده ۵: ۱۵ از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد

۳- یوسف ۱۲: ۱۱۲ آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما بیندیشید

تشابه قرار بدهد، تا نیازی به مفسر نداشته باشد، لیکن خداوند حکیم قرآن خود را بر اساس اسرار و رموزی تألیف کرد که مردم خود را بی‌نیاز از استاد و مفسر نبینند، و برای فهم قرآن در خانه راسخون در علم را بکوبند، و در پیشگاه معجزه‌های عالم خلقت ذوات مقدس معصومین علیهم السلام زانوی شاگردی به زمین بزنند.

جناب علامه! حال آیا چنین چیزی با نور، تبیان و... بودن قرآن منافات دارد؟!

نقد:

اصل نیاز به معلّمی اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن سخن تازه‌ای نبوده و مورد تأیید بلکه تأکید علامه طباطبایی رحمه الله علیه نیز می‌باشد، چنانکه عبارت ایشان را پیش از این با هم خواندیم. اما از آنجا که در تفسیر قرآن به قرآن تمام سخن در این است که آیا قرآن در مرحله دلالت نیز محتاج به ائمه علیهم السلام است یا نه؟ می‌بینیم که کلام مؤلفین نقدی بر شیوه تفسیر قرآن به قرآن نیست بلکه اینان نیز مانند استاد خود فرمایشات علامه طباطبایی رحمه الله علیه را در این باره دریافته و فقط بر فهم خطای خود ردّ نموده‌اند.

اشتباه هفتم:

مؤلفین در ادامه بر دلیل دوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه چنین اشکال می‌کنند:

و اما نسبت به دلیل دوم ایشان: باز همان مشکل اینجا نیز به وجود می‌آید که اولاً آیا تحدی در مورد آیات الاحکام و...

صورت نمی‌گیرد؛ چرا که فهم آیات الاحکام برای مشرکان و کافران میسر نیست! پس تحدی به آیات الاحکام جایز نمی‌باشد!

نقد:

روشن شد که در آیات الاحکام نیز خداوند آنچه را که می‌خواسته بیان کند کاملاً بیان کرده‌است و نقصی در آن نیست و مراجعه به روایات برای به دست آوردن مطالبی است که قرآن در مقام بیان آنها نبوده‌است و لذا این آیات نیز مانند سایر آیات معجزه و داخل در دایره تحدی بوده و برای کفار قابل فهم می‌باشند.

اشتباه هشتم:

مؤلفین بافته‌ها سپس اشکال دوم بر دلیل دوم علامه طباطبایی رحمة الله علیه را چنین تقریر می‌نمایند:

و ثانیاً: این تحدی قرآن با اهل فصاحت و بلاغت جاهلیت بود، نه عموم مردم (افرادی که غذایشان سوسمار! و تفریحشان جنگ و خونریزی! و ننگشان، وجود دختر بود!) لذا هر معجزه‌ای به فرا خور خود ظروف نزول معجزه است چرا که در عهد فصاحت و بلاغت نازل شد.

نقد:

این سخن نیز بسیار سست و بی‌پایه است^۱ زیرا صریح آیه قرآن بر زمان شمولی و مکان شمولی تحدی دلالت می‌کند آنجا که می‌فرماید: «لَسِنَّ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا»^۲ همچنین قرآن یکی از وجوه اعجاز خود را مضامین عالی و هدایت و راهنمایی خود می‌شمارد و می‌فرماید: «قُلْ فَاتُوا بَكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ هُوَ اَهْدٰى مِنْهُمَا اَتَّبِعُهُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ»^۳ در حالی که می‌بینیم نویسندگان بافته‌ها از سر بی‌دقتی عظمت قرآن را شکسته و تحدی آن را منحصر در فصاحت و بلاغت می‌کنند و در آخر نیز که می‌بینند تحدی کلام عربی با فارسی‌زبانان اعجاز نیست دایره تحدی را محدود به مردم عصر نزول می‌کنند!! آری دور شدن از سفره علمای راستین و و اولیای الهی سر از چنین افکار سست و بی‌اساسی در می‌آورد.

اشتباه نهم:

سپس از جناب سیدان دو اشکال را بر دلیل سوم حضرت علامه

۱- جالب آنکه مرحوم آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی در رساله فی وجه اعجاز کلام الله المجید (مشهور به رساله بعد ما عرفت) به این بحث پرداخته و ذیل عنوان وجه تحدی القرآن، معارف عالیّه کلام وحی را وجه تحدی قرآن می‌داند نه صرفاً فصاحت و بلاغت آن را و بالاتر از آن منحصر نمودن وجه اعجاز قرآن به فصاحت و بلاغت را از دسیسه‌های دشمنان می‌داند (رک: رسائل شناخت قرآن ص ۱۷۹)

۲- اسراء ۱۷: ۸۸ «اگر انسانها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند»

۳- قصص ۲۸: ۴۹ بگو: «پس اگر راست می‌گویید، کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت کننده‌تر باشد تا پیرویش کنم.»

رحمة الله عليه (اخبار عرض) نقل می کنند. اول این که:
اولاً مگر نه این است که جز معصوم و ما یعلم تأویلہ الا الله و
الراسخون فی العلم^۱

نقد:

روشن است که آیه شریفه «و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم» مربوط به تأویل است نه تفسیر و تأویل هیچ ربطی به تفسیر نداشته و از محل بحث خارج است.

اشتباه دهم:

و در ادامه اشکال دوم جناب سیدان به دلیل سوم حضرت علامه
رحمة الله علیه نقل می شود:

ثانیاً در ارجاع آیات قرآن بر روایات، دور به وجود نمی آید چرا که دور آن وقت باطل است که جهت دور واحد باشد در حالی که عرضه روایات به قرآن از لحاظ سند و احیاناً دلالت است ولی عرضه آیات به روایات به لحاظ دلالت است.

نقد:

مسأله مبتلا شدن منکرین تفسیر قرآن به قرآن به دور با توجیه مذکور حل نمی شود به هر حال یا قرآن در رتبه قبل از روایات در دلالت و بیان مقصود خود تام بوده و محتاج به روایات نیست که این امر به معنی پذیرش تفسیر قرآن به قرآن است و یا تام نیست، پس نمی تواند معیار و محک روایات باشد

۱- آل عمران ۳: ۷ با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند. [ترجمه از مؤلفین]

در حالی که می‌دانیم حتی روایاتی که محکم بوده و در دلالت خود نقصی ندارند، در حجیت و اعتبار و سنجش صدق و کذب محتاج به عرضه بر قرآن می‌باشند. باید دانست عرضه روایات بر آیات فقط اختصاص به جنبه صدور آن ندارد بلکه روایات مخالف قرآن یا اصلاً صادر نشده و یا در نقل آن تحریف و تبدیل صورت گرفته‌است.

اشتباه یازدهم:

مؤلفین بافته‌ها در توضیح سخن پیش گفته‌ استاد خود جناب سیدان می‌گویند:

توضیح جواب سیدنا الاستاد: مقصود از میزان قرار گرفتن قرآن، آن دسته از آیاتی است که خود از محکّمات است و هیچ گونه ابهام و تشابهی ندارد و گرنه معنا ندارد که روایت متشابه و یا دو روایت متعارض را با ترازوی آیات متشابه بسنجیم. چنانکه مقصود ما از روایاتی که می‌خواهد مفسر آیات متشابه قرار گیرد، روایاتی است که علاوه بر وارستگی آن از ضعف سند، از حیث دلالت نیز تشابه و ابهامی ندارد، یعنی از محکّمات است. در این صورت روشن است که دوری لازم نخواهد آمد، زیرا متشابهات از آیات بر محکّمات از روایات عرضه می‌شود و نیز متشابهات از آیات، به توسط روایات محکم، از تشابه بیرون می‌آید و شکی نیست که در این صورت، چه در طرف آیات و چه در طرف روایات، «متوقف» غیر از «متوقف علیه» است.

نقد:

اولاً چنانکه روشن است این سخن اصلاً توضیح کلام جناب سیدان نیست

زیرا ایشان تلاش داشتند دور را با اختلاف جهت حل کنند و نویسندگان بافته‌ها می‌خواهند با اختلاف طرفین مشکل را مرتفع سازند.

ثانیاً همانطور علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه اثبات نموده‌اند^۱ در قرآن متشابهی که بیان آن در خود قرآن نباشد نداریم و همه متشابهات قرآن با محکومات آن قابل تفسیر است

ثالثاً «اخبار عرض» دستور به عرضه روایات بر آیات خاصی از قرآن نداده‌است بلکه روایات را بایستی بر کتاب الله (مفاد نهایی آیات قرآن کریم پس از عرضه متشابهات بر محکومات) عرضه کرد. بنابراین اگر قرآن کریم در دلالت خود تام نباشد دور لازم خواهد آمد

رابعاً چنانکه گذشت رفع ابهام به معنای تکمیل مفاد آیه توسط روایات و بیان آنچه نگفته‌است، از مقوله تفسیر خارج بوده و منافاتی با نظریه تفسیر قرآن به قرآن ندارد. آنچه محل بحث است امکان قرینه صارفه بودن روایات در تفسیر قرآن است که التزام به آن حتی در آیات متشابه هم مستلزم دور است.

اشتباه دوازدهم تا هفدهم

مؤلفین در پایان بحث، نقدی دیگر را از آقای سیدان نقل می‌کنند که رویکردی متفاوت دارد:

در تفسیر قرآن به قرآن اشکالات جدی گریبان‌گیر این روش می‌شود و خدشه‌های متعدد وارد می‌شود مثلاً آیا در آیات قرآن تفسیری برای دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ^۲ داریم؟ خود علامه از معنای این جمله اظهار عجز می‌کند [المیزان: ۱۵؛ ۴۳۴] در حالی که در

۱- المیزان فی التفسیر القرآن ج ۳ ص ۳۱-۶۶

۲- نمل ۲۷: ۸۴، جنبندهای از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم [ترجمه از مؤلفین]

روایات بیان شده که مراد از آن علی بن ابی طالب است و یا مانند این سخن حضرت سلیمان که ظاهرش ظهور در بخل و عجب حضرت سلیمان دارد قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي^۱ که جز از کانال روایت، این اشکال دفع نمی‌شود. حضرت موسی بن جعفر می‌فرماید: حضرت سلیمان از خدا خواست آیندگان در ملکش بخل نورزند [تفسیر صافی ذیل آیه]

نقد:

اولاً: آوردن مثال دابةً فی الارض به روشنی نشان می‌دهد که تا چه اندازه مستشکل محترم از درک صحیح معنای تفسیر قرآن به قرآن عاجز بوده‌است زیرا در اینجا روایات بیانگر نکاتی هستند که قرآن آن را بیان نکرده و در مقام ابهام بوده است لذا نه در این مورد و نه موارد مشابه کلام وحی از حجیت ساقط نمی‌شود و اینگونه نیست که فهم ما از قرآن بدون روایات غلط و نامعتبر است. مرحوم علامه در ذیل همین آیه دربارهٔ دابةً می‌فرماید:

و لا نجد في كلامه تعالى ما يصلح لتفسير هذه الآية و أن هذه الدابة التي سيخرجها لهم من الأرض فتكلمهم ما هي؟ و ما صفتها؟ و كيف تخرج؟ و ما ذا تتكلم به؟ بل سياق الآية نعم الدليل على أن القصد إلى الإبهام فهو كلام مرموز

۲- ص ۳۸: ۳۵ گفت پروردگارا مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را بعد از من سزاوار نباشد در حقیقت تویی که بسیار بخشنده‌ای [ترجمه از مؤلفین]

فیه.^۱

ثانیاً: روایتی که برای تفسیر آیه در داستان دعای حضرت سلیمان به آن تمسک کرده‌اند دارای سندی ضعیف و مخدوش است و حتی اگر بنا باشد در تفسیر قرآن به روایات مراجعه شود بی‌شک چنین روایاتی مفید نخواهد بود. در این عبارات آنچه از همه بیشتر به چشم می‌آید تفاوت مسلک اخباریان و تفکیکیان با محققین از مفسرین است؛ جناب سیدان در نقد روش تفسیر قرآن به قرآن به پیروی از اسلاف خود به روایتی سست و فاقد سند معتبر پناه برده و معجزه همیشه جاوید حضرت خاتم را محتاج آن دانسته‌است.

ثالثاً: این روایت را می‌توان دو گونه تفسیر کرد که بر اساس یک تفسیر مشکل بخل حضرت سلیمان حل نمی‌شود و تفسیر دیگر با ظاهر آیه ناسازگار است، لذا طبق قواعد اصولی و تفسیری باید آن را به کناری نهاد. حال باید پرسید چگونه چنین روایتی که هم از نظر سند و هم از جهت دلالت مخدوش است مورد استدلال اخباریان و نو تفکیکیان واقع شده‌است؟!

رابعاً: بر خلاف ادعای جناب آقای سیدان با تأمل در خود آیه می‌توان به سرّ این مسأله پی برد که درخواست حضرت سلیمان بخل نبوده‌است و آنچه ایشان را به توهم دلالت نداشتن خود آیه دچار کرده‌است، همان روحیه ظاهری‌گری و بی‌دقتی است؛ چنانکه علامه رحمة‌الله‌علیه در المیزان توضیح داده‌اند که به

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۳۹۶؛ لیکن - متأسفانه - در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند این آیت را تفسیر کند و معلوم سازد که این جنبه‌ای که خدا به زودی از زمین بیرون می‌آورد چیست؟ و چه خصوصیتی دارد؟ و صفات و نشانیهایش چیست؟ و با مردم چه تکلمی می‌کند و چه خصوصیتی دارد؟ و چگونه از زمین بیرون می‌آید؟ و چه می‌گوید؟ وجود ندارد، بلکه سیاق آیه بهترین دلیل است بر این که مقصود مبهم گویی است و جمله مزبور از کلمات مرموز قرآن است. (ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص: ۵۶۷)

۲- توضیح این مطلب در آینده و در ضمن فرمایشات حضرت استاد حجّة‌الاسلام و المسلمین رضایی طهرانی مذهب خواهد آمد.

هیچ روی در این آیه شریفه ابهامی وجود ندارد. خامساً: بر اساس بی‌دقتی متداول در بین تفکیکیان در نقل بافته‌ها همین روایت مخدوش نیز در بیان جناب آقای سیدان کاملاً اشتباه و بی‌ربط ترجمه شده‌است!! به گونه‌ای که در ترجمه آن نگاشته‌اند: «حضرت سلیمان از خدا خواست آیندگان در ملکش بخل نوزند» در حالی که سخن در آیه و روایت اصلاً از بخل ورزیدن آیندگان نیست.

اشتباه هجدهم:

نویسندگان بافته‌ها سپس به روایتی از «وسایل الشیعه» تمسک جسته‌اند و می‌گویند:

مرحوم شیخ حر عاملی می‌گویند: مخاطب قرآن اهل بیت علیهم‌السلام هستند. و تنها آنها هستند که قرآن را می‌دانند، و مخاطب کلام الله امام علیه السلام است [وسایل الشیعه ج ۱۸، باب ۱۳ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۸].

نقد:

این دسته روایات یکی از مستندات اصلی اخباریان بر عدم حجیت ظواهر قرآن است که طبیعی است که تفکیکیان نیز نهایتاً به تمسک به این روایت روی آورند. این دسته روایات به دیده ابتدایی دلالت بر عدم حجیت مطلق ظواهر قرآن دارد. پاسخ‌های مختلف این گونه روایات را در بحث حجیت ظواهر قرآن در کتب اصولی دنبال کنید.

اشتباه نوزدهم:

نویسندگان در پایان می‌گویند:

ریشه این اشکالات بر تفکر قرآن به قرآن از آنجایی ظاهر شد که علامه به استقلال قرآن و عترت قائل است و عدم وابستگی آن دو به دیگری!

سپس ادامه می‌دهند:

شفاف‌ترین و صریح‌ترین عبارتی که زمینه انتقاد ولایت‌مداران و علاقه‌مندان به مکتب اهل بیت را نسبت به علامه طباطبایی فراهم کرد عبارتی است که در ج ۳ ص ۷۷ المیزان می‌باشد که می‌گوید: گر چه برای این که در ورطه تفسیر به رأی نیفتیم لازم است به غیر خود پناه بیاوریم! بحث این است که آن غیر، چه کسی است؟ سنت نمی‌تواند باشد زیرا چنین چیزی هم با قرآن منافات دارد (که می‌گوید من مبین، هادی، و هستم) و هم با خود سنت منافات دارد که ما را به قرآن ارجاع می‌دهد و به عرض اخبار بر قرآن امر می‌کند.

نقد:

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که نویسندگان بافته‌ها اصلاً معنای این عبارات را نفهمیده‌اند، زیرا این سخن حضرت علامه رحمة‌الله‌علیه در مقام میان عظمت قرآن و استغنائی آن در مقام دلالت است نه در مقام استغنائی ما از اهل بیت علیهم‌السلام در فهم قرآن یا پایین بودن ارزش اهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین.

از اینجا روشن می‌شود که کسانی که در این عبارات ولایت‌مدار نامیده شده‌اند، در حقیقت منحرفین از مکتب ولایت می‌باشند زیرا حقیقت ولایت صدق و حقیقت طلبی است. کسانی که بدون داشتن توشه علمی (با بضاعت

علمی مزجاة)، کلمات اعظم علمای اسلام مثل علامه طباطبایی رحمة الله علیه را بدون دقت می‌خوانند و اشتباه می‌فهمند و برای تصحیح فهم خود به عالمان بزرگ نیز مراجعه نکرده و در نزد ایشان زانو زمین نمی‌زنند و بی‌مه‌بابا زبان به انتقاد از بزرگان و بلکه جسارت به ایشان گشوده و آنان را از زمره پیروان اهل بیت علیهم السلام بیرون می‌شمارند، این اشخاص از ولایت به نامی و از مکتب اهل‌البیت به اسمی دل خوش نموده‌اند و با رفتارهای ناشایست شاید به صاحب ولایت نیز پشت نموده باشند.

اشتباه بیستم:

سپس نویسندگان سخنی را از آیه‌الله جوادی آملی نقل می‌کنند و می‌گویند: آقای جوادی آملی در عدم افتراق سنت و قرآن می‌گوید: رمز عدم افتراق ثقلین آن است: که امام و وحی هیچ گونه انفکاک از هم ندارند، امام مبین و مفسر قرآن کریم و شارح جزئیات و تفصیل و نحوه کلیات آن است، و قرآن نیز انسانها را به معصومین علیهم السلام ارجاع و نسبت به آنها بها می‌دهد. ایشان در ادامه می‌گویند: گرچه حجت قرآن و عترت تام و تمام است و لیکن حجت منحصر و مستقل از یک‌دیگر نیست. و نیز می‌گویند: استقلال در حجیت بدین معنا نیست که یک دلیل با قطع نظر از سایر ادله راهگشا باشد و در هیچ مرحله‌ای به غیر خود توقف نداشته باشد و مولی و عبد بتوانند به وسیله آن بر یک‌دیگر احتجاج کنند و بلکه این استقلال، نسبی است نه نفسی [تفسیر تسنیم ۱: ۱۵۰-۱۵۵]

نقد:

استقلال قرآن از عترت به دو معنا به کار می‌رود:

- ۱- استقلال قرآن در دلالت و تفهیم مطالب خود که چنانکه گذشت از مسلمات مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است و منکر آن منکر راه اهل بیت است.
- ۲- استقلال قرآن در راهنمایی انسان به کمال و ارائه دین کامل. به این معنا که اگر کسی به قرآن عمل نمود و به سراغ عترت نرفت کمال دین را یافته و به مقصود نایل شده‌باشد که همان حسبنا کتاب الله بوده و باطل است. علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه معتقدند قرآن گرچه در دلالت مستقل است ولی فقط بیانگر خطوط کلی دین بوده و برای به دست آوردن کامل این چاره‌ای از مراجعه به عترت نیست و این مطلب را در مواضع مختلف المیزان شرح داده‌اند که ترک عترت به معنای ترک خود قرآن است چرا که قرآن خود به رجوع به اولی الامر فرمان می‌دهد.

متأسفانه نویسندگان ولایتمدار! بافته‌ها که فرق بین دو معنای استقلال را دریافته‌اند، زبان به اعتراض به حضرت علامه رحمه‌الله‌علیه گشوده‌اند. شگفتا!!! با این که آیه‌الله جوادی آملی مدظله‌العالی در هر دو مدعا با علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه موافقت و در تفسیر «تسنیم» هر دو مطالب را شرح داده‌اند، ولی نویسندگان بافته‌ها که فرق این دو نوع استقلال و گستگتی را دریافته‌اند برخی عبارات ایشان را در فصل «پیوند ناگسستنی قرآن و عترت» به عنوان نقد فرمایش حضرت علامه رحمه‌الله‌علیه نقل نموده‌اند و عجیب‌تر اینکه سیره نسل سوم‌های جریان تفکیک در تقطیع و تحریف عبارات را پیش گرفته و عبارات تفسیر تسنیم را مثله کرده و معنای آن را تحریف نموده‌اند.

خوانندگان با حوصله می‌توانند برای اطلاع از این امر مطالب فصل مزبور از تفسیر تسنیم^۱ را با نقل بافته‌ها مقایسه کنند.



بخش سوم:

ضمائم

ضمیمه ۱: بخشی از مقاله «نگاهی به گفتگو درباره میزان»

حضرت استاد آیه الله حاج شیخ علی رضایی طهرانی مدظله در مقاله «نگاهی به گفتگو درباره میزان» پیرامون کلام جناب سیدان و روایتی که در تفسیر دعای حضرت سلیمان: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي»^۱ آورده‌اند، بحث مبسوطی دارند و در ضمن آن به ضعف سندی و دلالی روایت و تفسیر صحیح فرمایش علامه طباطبایی رحمه الله اشاره نموده‌اند. چه نیکو که آن بحث در اینجا عیناً نقل شود:

کلام ناقد محترم:

(آن گونه از بررسی این تفسیر به دست می‌آید، از آن جا که تفسیر میزان در تفسیر آیات، روش تفسیر قرآن به قرآن را برگزیده و بنا براین بوده‌است که همه آیه‌ها با خود آیات معنی شود، در مواردی به نظر می‌رسد، برخی از آیات که در کنار آن حدیثی رسیده‌است و آن آیه را تفسیر کرده‌است، به دلیل آن که آن حدیث مزبور مورد توجه قرار نگرفته‌است، آیه نیز آن گونه که مناسب بوده و در شأن این تفسیر بوده، تبیین نشده‌است. از جمله این موارد، آیه زیر است که از گفته حضرت

۱- ص ۳۸: ۳۵ گفت پروردگارا مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را بعد از من سزاوار نباشد در حقیقت تویی که بسیار بخشنده‌ای [ترجمه از مؤلفین]

سلیمان علیه السلام آمده است: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي»

درباره این آیه، پرسشی مطرح است که این درخواست، چگونه از پیامبری مانند حضرت سلیمان صادر شده است؟ و چگونه سلیمان علیه السلام با آن که می‌داند، پس از او پیامبران و پیامبر خاتم و اوصیای او خواهند آمد، چنین مطلبی را از خداوند می‌خواهد. آیا بازگشت این درخواست به نوعی بخل یا عجب نیست؟

در این جا در ذیل آیه، روایتی از امام موسی کاظم علیه السلام رسیده است که پاسخگوی این پرسش است و در المیزان ذکر نشده است. پاسخ علامه از اشکال این است که (در این آیه اختصاص ایشان به ملک تقاضا شده است و نه اختصاص ملک به ایشان) درحالی که این توجیه، اولاً، از ظاهر آیه به دست نمی‌آید و شاهدی بر آن نیست و ثانیاً سؤال، همچنان باقی است.

آن گاه افزوده‌اند:

(صحیح همان است که از روایت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در ذیل آیه استفاده می‌شود و آن این است که سلیمان از خداوند خواسته است که خدایا بر من ملک و حکومتی ببخش که کسی در الهی بودن و حقانیت آن شک نکند و سزاوار آن نباشد که کسی چنین بپندارد.)

نقد اول

جناب ناقد محترم عبارت علامه را درالمیزان به خوبی درنیافته‌اند. عبارت علامه این است:

(وربما استشكل فی قوله: (و هب لی ملكاً لا ینبغی لأحد من بعدی) انّ فیہ ضنناً و بخلاً، فان فیہ اشتراط ان لا یؤتی مثل ما أوتیه من الملك لأحد من العالمین غیره. ویدفعه أنّ فیہ سؤال ملک یختصّ به لا سؤال أنّ ینمع غیره عن مثل ما آتاه و یحرّمه ففرق بین أنّ یسأل ملكاً اختصاصیاً و أنّ یسأل الاختصاص بملك أوتیه.)

خلاصه بیان علامه این است که فرق است بین خواستن یک پادشاهی اختصاصی که این، هیچ گونه بخلی نیست و بین خواستن اختصاص داشتن یک ملک به خود و نداشتن دیگری مثل آن را که این بخل است. و سلیمان اول را خواسته و نه دوم را. مانند این که بنده‌ای به مولای خود بگوید، یک خانه بده که از آن من باشد. یا بگوید خانه ای به من بده و به هیچ کس مانند آن را نده. اول، بدون اشکال و دوم، ناشی از بخل است. این معنی که ذکر شد، نه تنها خلاف ظاهر نیست که عین ظاهر است، زیرا ضمیر لاینبغی به ملک برمی گردد، نهایت ملک اختصاصی که اختصاصش از ضمیر (لی) فهمیده می‌شود.

نقد دوم

بر اساس تفسیر آیه با روایت نیز، سؤال همچنان باقی است، زیرا سائل می‌تواند سؤال کند: آیا طلب ملکی الهی که نشانه قدرت خداوند باشد، فقط برای خود، بخل نیست. چرا مانند این مظهریت برای غیر سلیمان نباشد.

نقد سوم

چنانکه در تقریر مبنای علامه در مقدمات گذشت، علامه خبر واحد را در تفسیر قرآن حجت نمی‌داند و براین مطلب بدین گونه برهان اقامه فرموده است:

(واما الخبر الحاکي له (اي لبيان المعصومين عليهم السلام) فما كان منه بياناً متواتراً او محفوفاً بقريئة قطعية وما يلحق به فهو حجة لكونه بيانهم، واما ما كان مخالفاً للكتاب او غير مخالف لكنه ليس بمتواتر و لا محفوفاً بالقريئة فلا حجة فيه لعدم كونه بياناً في الاول وعدم احراز البينة في الثاني. وللتفصيل محل آخر).^۱

نقد چهارم

بر فرض آن که علامه خبر واحد را در تفسیر حجت می‌دانست، مگر می‌توانست به هر خبری تکیه کند. روایتی که آقای سیدان بدان نظر دارد و علامه را به خاطر نقل و استفاده نکردن از آن تخطئه می‌کند این است:

(محمد بن علي بن الحسين، قال حدثنا احمد بن يحيى المكتب، قال حدثنا ابوالطيب احمد بن محمد الوراق، قال حدثنا علي بن هارون الحميري، قال حدثنا علي بن محمد بن سليمان النوفلي، قال حدثنا ابي عن علي بن يقطين قال

قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام أيجوز أن يكون نبي الله عزوجل بخيلاً؟ فقال لا، فقلت له فقول سليمان (رب اغفر لي وهب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي) ما وجهه ومعناه؟ فقال:

الملك ملكان، ملك مأخوذ بالغلبة والجور و اختيار الناس و ملك مأخوذ من قبل الله تبارك و تعالي، كملك آل ابراهيم وملك جالوت و ذي القرنين. فقال سليمان (هب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي) أن يقول أنه مأخوذ بالغلبة والجور و اختيار الناس، فسخر الله تبارك و تعالي له الريح تجري بأمره رخاء حيث اصاب و جعل غدوها شهر و رواحها شهر و سخر له الشياطين كل بناء و غواص و علم منطق الطير و مكن في الأرض، فعلم الناس في وقته و بعده ان ملكه لا يشبه ملك الملوك المختارين من قبل الناس و المالكين بالغلبة و الجور.

قال فقلت له قول رسول الله صل الله عليه وآله وسلم: رحم الله اخي سليمان ما كان أبخله. فقال: لقوله صل الله عليه وآله وسلم وجهان احدهما: ما كان أبخله بعرضه و سوء القول فيه، و الوجه الآخر يقول ما كان أبخله إن أراد ما يذهب إليه الجهال. ثم قال قد والله أوتينا ما أوتي سليمان و مالم يؤت سليمان و مالم يؤت احد من

العالمین... قال الله في قصة سليمان: (هذا عطاؤنا فامنن
 او أمسك بغير حساب) وقال عزوجل في قصة محمد
 صلى الله عليه وآله وسلم (ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم
 عنه فانتهوا).

این حدیث را شیخ صدوق در علل نقل کرده است. این حدیث از نظر سند و
 دلالت مخدوش و ضعیف است و ضعفش تا حدی آشکار بوده است که مفسرانی
 همانند شیخ طوسی در تبیان، طبرسی در مجمع البیان و ابوالفتوح رازی در تفسیر
 خود نیز آن را نقل نکرده اند با این که همه آنها متعرض اصل اشکال و جواب
 از آن شده اند و حتی طبرسی در مجمع، روایتی عامی را از صحیحین نقل می کند،
 اما کوچک ترین اشاره ای به این روایت نمی کند. قبل از پرداختن به وجه ضعف
 روایت، سخنی را از علامه ذوالفنون حدیث شناس، حاج شیخ ابوالحسن شعرانی
 در این زمینه نقل می کنم. ایشان ذیل آیات قصه حضرت سلیمان در حاشیه
 تفسیر ابوالفتوح می نویسد:

(حق آن است که در تفسیر قصه سلیمان هیچ روایت صحیح که
 بتوان بر آن اعتماد کرد، موجود نیست. بعضی یقیناً باطل است و
 بعضی نیز دلیل بر صحت آن نیست و بر غیر آنچه آیات قرآنی
 بر آن دلالت دارد، اعتماد نداریم.)^۱

ضعف سندی

توثیق رجال حدیث به دو گونه انجام می شود، یکی، توثیقات خاصه، مانند
 توثیق نجاشی یا شیخ طوسی نسبت به کسی و دیگری توثیقات عامه مانند

فراوانی نقل روایت از شخصی از سوی بزرگان. در مورد راویان سند حدیث یاد شده، دست ما از هر دو خالی است.

اما توثیق خاص، زیرا جز علی بن یقظین که راوی آخر است، هیچ یک از راویان را رجالیان توثیق نکرده اند. فقط علی بن هارون حمیری را نجاشی در ترجمه پدرش هارون نام برده است، بدون هیچ گونه توثیق یا مدحی. بلکه راویان دیگر حدیث، هیچ گونه ذکر از آنان در کتب رجال به میان نیامده است و قهراً عنوان (مهمل) بر آنان صادق است.

و اما توثیق عام نیز در دست نیست، زیرا هیچ یک از راویان حدیث، مشمول هیچ نوع توثیق عام نیستند. آری اگر ترضی صدوق را یا (کون الشخص من مشایخ الصدوق) را از توثیقات عام بدانیم، فقط احمد بن یحیی المکتب مؤثق خواهد بود، ولیکن دون اثباتهما خرط القتاد.

نتیجه آن که روایت، از نظر سند کاملاً ضعیف است و به هیچ وجه نمی تواند مورد اعتماد قرار گیرد.

ضعف دلالی

اگر روایت یاد شده ضعف سندی نداشت، دلالت آن برای اثبات ضعفش کافی بود، یعنی این روایت از روایاتی است که (تغنیاً ردائاً متنه عن البحث عن سنده)، زیرا:

اولاً، در روایت، چنانکه گذشت، جواب حلی از سؤال داده نشده است، زیرا آیا طلب ملک الهی که نشانه قدرت خداوند است، فقط برای خود بخل نیست؟ چرا مانند این مظهریت برای غیر سلیمان نباشد؟^۱

۱- در تفسیر روایت "فقال سلیمان (هب لی ملکاً لا ینبغی لأحد من بعدی) أن یقول مأخوذ بالغلبة والجور واختیار الناس" دو وجه وجود دارد:

۱. عبارت «أن یقول مأخوذ... الخ» فاعل لا ینبغی باشد یعنی به من ملکی ببخش که سزاوار نباشد برای کسی پس از من

ثانیاً، روایت منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در پایان حدیث، صد درصد کذب است، زیرا علاوه بر این که با ادب گفتاری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به هیچ وجه سازگار نیست، دو توجیه ذکر شده نیز هر دو خلاف ظاهر هستند. و فرض این است که هیچ یک از این دو توجیه تا زمان علی بن یقطین در دسترس مردم نبوده است. آیا این نوعی تأخیر بیان از وقت حاجت نیست؟

ثالثاً، در پایان روایت دارد که امام می فرماید: به ما همه آنچه به سلیمان داده شده است، داده شده. آیا این ادعا با واقع تاریخ مطابق است. آیا حکومت بلامنازع سلیمان به امام داده شده است؟

براین اساس می توان گفت روایت فوق، همان گونه که نزد متأخرین صحیح و معتبر نیست، صحیح قدمائی نیز نمی باشد، زیرا یکی از قرائن محفوفه نزد قدما، بررسی متن روایت است، و متن، چنانکه دیدیم، مخدوش بود. علامه طباطبایی فردی است حدیث شناس که در دو بعد سند و فقه الحدیث خبره است و به هر حدیثی اعتنا نمی کند، بلکه درد دانش شریف تفسیر

که بگوید که این ملک با غلبه و جور اخذ شده است.

ظاهر عبارت آقای سیدان قبول این وجه است اما این وجه مخالف ظاهر قرآن است و شایسته ضرب بر جدار زیرا در آیه، فاعل لاینی هو مستتر است که به ملکا بر می گردد و حتی اگر حذف فاعل را هم جایز بدانیم باز هم بسیار سخیف است که بگوییم فاعل «أن يقول مأخوذ بالغلبه» بوده و حذف شده است یا قرآن کریم تحریف پیدا کرده است! دقت کنید که استدلال آقای سیدان به این روایت در تفسیر این آیه تا چه اندازه بیانگر روحیه اخباری گری تفکیکیان است. ۲. با توجه به شایع بودن حذف حرف جر قبل از آن و آن، می توان با تقدیر حرف جر «أن يقول» را وجه اختصاصی بودن ملک دانست یعنی به من ملکی ببخش که سزاوار احدی پس از من نباشد از این جهت که ملک من نشانه قدرت الهی توست و احتمال این که آن را با زور و قدرت به دست آورده باشم منتفی است. این وجه نوعی توضیح اضافه درباره آیه است و از این جهت که مخالفتی با ظاهر آیه ندارد از وجه اول بهتر است. حضرت استاد رضایی روایت را بر این وجه حمل نموده و لذا فرموده اند که این پاسخ مشکل بخل را حل نمی کند ولی با این همه ظاهر روایت به وجه اول نزدیک تر است و در هر صورت قابل پذیرش نیست. جالب آنکه مؤلفین یافته ها در عبارات گذشته ترجمه ای از حدیث ارائه داده بودند که هیچ ربطی به این روایت ندارد و با هیچ یک از دو وجه سازگار نیست [حاشیه از استاد و کیلی]

را استفاده غیرمتمخصصانه از هرگونه حدیثی می‌داند و خود درالمیزان، تنها احادیثی را که بر آنها اعتماد دارد ذکر می‌کند و می‌فرماید:

(واعلم ان الوجه في ذكر سند هذا الحديث مع انه ليس من دأب الكتاب ذلك، لان اسقاط الاسانيد فيه أنما هو لمكان موافقة القرآن، ومعه لاحاجة الي ذكر سند الحديث. اما فيما لا يطرد فيه الموافقه ولايتأتى التطبيق فلا بد من ذكر الاسناد، ونحن مع ذلك نختار لايراد روايات صحيحة الاسناد او مؤيدة بالقرائن).^۱

ضمیمه ۲: بخشی از تقریرات درس خارج مکاسب آیه الله

مددی ۱۵م عزه

متن حاضر قسمتی از تقریرات درس خارج مکاسب آیه الله مددی حفظه الله است به قلم فاضل محترم حجة الاسلام و المسلمین سلمان دهشور که در مجله فقه؛ کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۶۲، زمستان ۱۳۸۸، صص ۴۴ - ۵۳، با عنوان «جایگاه قرآن در فقهت» به چاپ رسیده است:

تحلیلی بر اختلاف اخباریان و اصولیان در ظواهر کتاب

نکته سوم آنکه در آیات کتاب بحث معروف حجیت ظواهر کتاب آمده است. اخباری‌ها منکر حجیت ظواهر کتاب بودند. اگر اخباری‌ها به جای حجیت ظواهر کتاب، بحث را از زاویه‌های دیگری مطرح می‌کردند بهتر بود. دو مسأله داریم: یکی بحث از ظواهر لفظی و حجیت ظواهر لفظی؛ در کتاب و غیر کتاب تفاوتی ندارد. در کتاب آمده: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۱ که جمع است و در سنت هم آمده: «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۲؛ آن هم جمع است. در این دو مورد هم عقود جمع است و هم شروط؛ چه تفاوت دارد؟ از ناحیه لغوی هیچ فرقی بین آن تعبیر و این تعبیر نیست. این اشکالات مرحوم نائینی و دیگران است، یعنی به آقایان اخباری‌ها اشکال می‌کنند که چرا به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» تمسک نمی‌کنید و آنها را حجت نمی‌دانید، اما به «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» تمسک می‌کنید؟ اگر نکته‌ای لغوی یا لفظی باشد، هیچ فرقی نمی‌کند. هر دو جمع هستند. فقط «عند شرطهم» جمعش اضافه شده و آنجا

۱- مانده ۵: ۱؛ به پیمانها (و قراردادهای) وفا کنید!

۲- تهذیب، ج ۷، ص ۳۷۱، ح ۶۶ تحقیق و تصحیح حسن الموسوی خراسان، دار الکتب الإسلامیه

جمعش با الف و لام آمده‌است.

بنای علمای اصول هم این است که اگر اضافهٔ عهدی نباشد آن را عموم درس خوانند. اگر «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» عهدی نباشد یعنی شروط معین نباشد فرق نمی‌کند. اگر «شروطهم» عموم دارد، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» هم عموم دارد.

در بحث اصول در محل گذشت که ای کاش اخباری‌ها به صورت دیگری وارد بحث شده بودند و می‌گفتند: مراد ما عدم حجیت ظواهر کتاب از نظر قانونی است نه لفظی. عموم قانونی با عموم لفظی به لحاظ لفظ فرقی نمی‌کند، به لحاظ قانونی تفاوت دارد. مراد از قانون چیست؟ عموم قانونی یعنی آن عامی که به صورت قضیهٔ عامه آورده شده، با عنایت به رفع موارد شک که موانع شک را رفع کند. مثلاً «أُكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» ناظر به این است که موارد شک را رفع کنید. مثلاً عالم فاسقی وجود دارد که معلوم نیست اکرامش واجب است یا نه. شک با این عموم رفع می‌شود. در بحث عام و خاص اول وارد بحث عموم می‌شویم که کجا شک منعقد می‌شود و بحث دوم آن است که چگونه شکی با عام رفع می‌شود. مثلاً شبهات مصداقی عام با عام رفع نمی‌شود و اگر گفت: «أُكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» و شک عالم بودن زید مشکوک باشد، با «اکرام العلماء» رفع نمی‌شود. لذا این فصولی که در عام و خاص کفایه و دیگر اصول هست، نکته‌اش این است که آیا مثلاً دربارهٔ شبهات مصداقی مخصص می‌توان به عام رجوع کرد یا نه؟ این شک با عام برداشته می‌شود. مثلاً «أُكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» عام و «لَا تَكْرَمُ فِسَاقَ الْعُلَمَاءِ» خاص است. به یقین زید عالم است اما شک داریم که فاسق است یا نه؟

قدمای اصولی‌ها گفته‌اند عام این شک را بر می‌دارد و متأخران آنها مثل نائینی و خوئی گفته‌اند عالم که عالم است و فاسق بودنش که واضح نیست، پس خطاب «اکرام العلماء» او را در بر می‌گیرد و خطاب «لا تکریم فساق»

العلماء» او را شامل نمی‌شود. این بحث‌ها که در بحث عام و خاص آمده تحلیل قانونی دارد. نکته قانونی اش این است که چه شکی را می‌توانیم با عام برداریم؛ شبهات مصداقی مخصّص، شبهات مفهومی مخصّص، مخصّص لفظی باشد یا مخصّص لّبی باشد؟

اصولی‌ها از این مسأله تعبیر کرده‌اند که متکلم یا در مقام بیان یا در مقام إجمال و یا در مقام إهمال است. مقام إهمال در اصل قانون گذاری ناظر بر چیزی نیست؛ قانون گذار قانون را خود مجمل آورده است، مثل «أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ»^۱. عبارت «مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ» مجمل است و إجمال مخصّص پیدا می‌کند. در خود «مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ» ابهام وجود دارد؛ مگر آن حیواناتی که بعد خواهد آمد. در این مورد إجمال مخصّص به إجمال عام سریان پیدا می‌کند و عام هم از ظهور می‌افتد. به عام یا مطلقى که در مقام قانون گذاری باشد تمسک نمی‌کنیم. در مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»^۲ که می‌گویند در مقام إجمال است و مثل «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ»^۳ که اصل قانون گذاری در مقام إهمال است تمسک نمی‌کنند. باید در مقام بیان باشد، یعنی قاعده‌ای را جعل کنند که در هنگام شک به آن رجوع کنند.

اگر اخباری‌ها به جای آن بحث عجیب و غریب این گونه بحث می‌کردند و می‌گفتند آیات کتاب یا إجمال دارد یا إهمال، و آنگاه آیاتی را که در مقام بیان نباشد به دلیل إجمال یا إهمالشان نمی‌توان به آنها تمسک کرد، یعنی به آیات کتاب به عنوان دلیل فقهی نمی‌توان تمسک کرد. و آن اشکالاتی که مرحوم آقاضیاء و مرحوم نائینی و دیگران مطرح کرده‌اند، با نگاه به تفاوت بین «أَوْفُوا

۱- مائده ۵: ۱؛ چهارپایان (و جنین آنها) برای شما حلال شده است مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود (و استثناء خواهد شد)

۲- بقره ۲: ۲۷۵

۳- بقره ۲: ۴۳ و آیات دیگر

بالعقود» و «المؤمنون عند شروطهم» است. تفاوت این دو واضح است؛ «المؤمنون عند شروطهم» سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و سنت برای تمسک است، اما «أوفوا بالعقود» کتاب است و کتاب یا در مقام اجمال است یا اِهمال. لذا اگر شک کردیم که عقدی جدید مثل عقد بیمه لازم الوفا است یا نه، دیگر نمی‌توان به کتاب مراجعه کرد. اما اخباری‌ها کتاب را برای اصل تشریع می‌دانند که همراه با اجمال و اِهمال است و ماده قانونی در آن وجود ندارد که در هنگام شک به آن بتوان مراجعه کرد.

ماده قانونی در اسلام چه قرار داده شده است؟ سنت ماده قانونی است که در موارد شک به آن مراجعه می‌کنیم، اما کتاب ماده قانونی نیست. حالا در زمان ما اصطلاحات عوض شده است. یکی از آن اصطلاحات که ما به آن شعارهای اساسی می‌گوئیم، مثلاً در نظام جمهوری اسلامی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، شعار است. آزادی مفهومی حقوقی است که شعار شده است. لکن اینجا به عنوان شعار أخذ شده است. یک چیزی داریم غیر از شعارهایی که قانونی اساسی است که بعضی از کشورها دارند و بعضی هم ندارند و بعضی هم تازه آن را درست کرده‌اند. قانون اساسی آن چهار چوب‌های کلی را متصور می‌شود. اصطلاحات دیگری هم مانند مواد قانونی یا مثلاً قوانین موضوعی یا قوانین خاص به کار می‌برند. الان به شعارهای سیاسی نمی‌توان تمسک کرد. مثلاً نمی‌توان گفت چون شعار داده‌ایم: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» با فلان کشور می‌توان به گونه آزاد داد و ستد کرد. در هیچ جای دنیا به شعار سیاسی تمسک نمی‌کنند. به عبارت دیگر هیچ‌گاه آن شعار سیاسی چون ماده قانونی نیست، رفع شک نمی‌کند.

قانون اساسی هم برای رفع شک نیست. اگر مثلاً می‌گویند در این دولت تجارت خارجی آزاد است نمی‌توان به آن تمسک کرد. آنچه برای رفع شک به کار می‌رود، ماده قانونی است. قانون خاصی است که جعل می‌شود. حالا اگر

اخباری ها به جای بحث عریض و طویل حجیت ظواهر، مدعا را این گونه بیان می کردند و می گفتند آنچه در قرآن آمده ماده قانونی نیست و آنچه که در قرآن آمده یا جنبه شعاری دارد یعنی چهارچوب هایی کلی داده و یا مانند قانونی اساسی است و اهدافی هم که قرآن داشته جامع بین جمیع مذاهب اسلام است، چون بنا بوده جامع بین جمیع مذاهب اسلامی باشد. دیگر آن را ماده قانونی نمی دانستند. لذا همیشه فقهای اسلامی در سنن با هم اختلاف دارند، نه در کلیات کتاب.

افزون بر این حتی در مسائل اخلاقی هم قرآن کریم، آن چهارچوب های کلی را ارائه کرده و درباره قیامت هم کلیات آمده است و حال پنجاه تا موقف است. حالا موقف اول سؤال چه هست؟ جزئیات همه از روایات فهمیده می شود. اصلاً طبیعت قرآن هم در مجال قانونی، هم در مجال عقایدی و هم در مجال اخلاقی قرآن این بوده که به منزله قانون اساسی باشد. و فرقی با قانون های اساسی این است که قانون اساسی که در زمان ما نوشته می شود بیشتر مربوط به حقوق فردی و اجتماعی است. ولی در قانون عقاید و اخلاق و دیگر امور هم هست. همان گونه که در بحث های حقوقی و قانونی برای رفع شک به قانون اساسی مراجعه نمی کنیم؛ قانون اساسی اطلاقی دارد که تنها چهارچوب کلی را ارائه می دهد و رفع شک نمی کند. از این اشکال اخباری ها و اصولی ها مثل مرحوم خوئی و نائینی، در بحث حجیت ظواهر از این مطلب خارج است. آیات کتابی مانند «أَخْلَ اللَّهُ الْبَيْعَ» نظرش به قانون اساسی است و در پی رفع ماده شک نیست. اخباری ها می توانند بگویند که اساس اختلاف دو مکتب اهل بیت و مکتب خلفا در همین بوده است؛ چون آنها نصوص کم داشته اند، مجبور بوده اند مواد قانونی را از کتاب در بیاورند. اهل سنت در کتب فقهی شان در بحث آیات احکامی مانند «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا

وَجُوهَكُمْ^۱ درباره شستن صورت در وضو از بالا یا پائین و اینکه نخست دست راست را باید شست و بعد دست چپ را یا اینکه دست چپ را نخست باید شست و بعد دست راست را، اطلاق آیه را بی اشکال می‌دانند، ولی امامی‌ها آیه را مطلق نمی‌دانند. این همان مراد اهل بیت علیهم‌السلام است که قرآن را با سنّت معنا می‌کنند. لذا در روایات آمده که صورت را پائین به بالا نمی‌شود شست.

اهل سنّت در مسائل فراوانی به کتاب مراجعه می‌کنند. اینکه اهل بیت علیهم‌السلام می‌گفتند به اطلاق کتب مراجعه نکنید به معنای ردّ اطلاق آیات نبوده، بلکه منظورشان این است که این آیه برای موارد شک وضع نشده و در آن چهار چوب کلی، نخست صورت و دست را باید شست و بعد سر و پا را مسح باید کرد. پس اجمال نظر اخباریان بدین صورت درست است.

تقسیم آیات بر حسب نوع دلالت آنها

آیاتی که به صورت صحیح و سقیم در فقه به آن تمسک شده و حتی استدلال‌های سقیم به پنج طائفه در بحث معاملات تقسیم می‌شوند:

یکم: آیاتی که به نظر ما ناظر به امور تکوینی است و ربطی به اعتبار ندارد. با توجه به تمسک به آیه «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»^۲ گفته‌اند که دیه زن و مرد یکی است و ربطی به اعتبار ندارد. این یک مقام تکوینی صرف است و هیچ مقامی در این جهت ندارد.

دوم: آیاتی که ناظر به مقام ملاکات است. فرق این طیف با طیف پیش آن است که ملاکات هم امور تکوینی هستند. از نظر قانونی آیاتی که در تکوین

۱- مائده ۵: ۶۶ هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشویید!

۲- فصلت ۴۱: ۴۶ و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند!

صرف است زیر بنای قانونی ندارد و آیاتی که در ملاکات هستند ناظر به زیر بناهای قانونی هستند. یعنی نکته‌ای تکوینی که بیان می‌شود فقط برای بیان تکوینی است. مثال این مورد «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» است اما قسم دوم آیاتی است که امور تکوینی هستند. لکن این امور واقعی را شارع می‌خواهد زیربنای اعتقادات خودش قرار بدهد، مانند: «أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ»^۱ و «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ»^۲. عده‌ای مانند این حزم به این آیات تمسک کرده‌اند که مؤمن مثل کافر نیست. مثلاً می‌گویند اگر مسلمان دیه دارد کافر دیه ندارد. بحث این است که از این آیات می‌توان این حکم را خارج کرد؟ آیه می‌گوید: «أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ» و آیاتی می‌گوید مسلمان با کافر یکی نیست، پس مسلمان دیه دارد و کافر نه! تمسک به این گونه آیات درست است؟ به نظر ما در تقسیم بندی آیاتی هستند که از ملاکات هستند، یعنی شارع می‌گوید مسلمان مثل کافر نیست. و در این شریعت احکام کافر و مسلمان یکی نخواهد بود. اما حدودش چیست؟ باید سنت بیان کند. او می‌خواهد از این عدم تساوی سنت را هم در بیاورد. بنابراین قسم دوم آیاتی هستند که به نظر ما بیشتر ملاکات هستند. به نظر ما تمسک به این آیات هم مشکل است. چون ملاکات فقط زمینه قانون گذاری و تشریح است. اما خود قانون نیست. اجمالاً در این شریعت بین کافر و فاسق و بین مؤمن و فاسق تفاوت وجود دارد. اما اینکه کافر دیه ندارد از آیات فهمیده نمی‌شود. این آیات فقط ناظر بر ملاکات هستند.

به نظر ما آیاتی که بر موارد حسن و قبح عقلی دلالت می‌کند نیز همین گونه هستند، یعنی به اصطلاح موارد عقل عملی آنها هم همین حکم را دارد.

۱- قلم ۶۸: ۳۵؛ پس آیا فرمانبرداران را چون بدکاران قرار خواهیم داد؟

۲- سجده ۳۲: ۱۸؛ آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند.

در آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۱ دو نکته ذکر شده است: یکی انفاق که امری اعتباری است و یکی «فضل الله» که امری تکوینی است. آن قوامیت را از این دو گرفته اند. اگر قوامیت بر اساس امر تکوینی باشد به ملاکات می خورد. لذا تمسک به اطلاق آیه مشکل می شود. اما اگر به «مَا أَنْفَقُوا» به اعتبارات بخورد، تمسک به آن آسان تر می شود.

برخی آیات هستند که به نظر ما بیشتر جنبه های شعاری دارند. در قرآن «حُرْمَ عَلَیْکُمُ الْخَبَائِثَ» نیامده؛ در کتاب های فقهی آمده و عده ای هم به آن تمسک کرده اند. آنچه در قرآن آمده: «يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»^۲ است و «حُرْمَ عَلَیْکُمُ الْخَبَائِثَ» در قرآن نیامده است. در بحث افطار اگر کسی خلط سینه را بخورد حرام است و باید کفاره دهد. و أخلاط سینه جزء خبائث است. عده ای از فقها درباره آیاتی از کتاب که تعابیر «حُرْمَ» یا «يُحَرِّمُ» یا «حرام» یا در مقابل «أَحَلَّ» را به کار برده اند، حرام اقتضاء می کند حتی معامله حرمت بیاید، چون لفظ حرام یعنی منع و وقتی انسان از چیزی منع شود از همه چیز منع می شود. حتی از پولش و لذا نتیجه گرفته که «يُحَرِّمُ عَلَیْکُمُ الْخَبَائِثَ»، خوردن خبائث که حرام است؛ پول برای خبائث هم حرام است. این آیه چنین است: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»^۳

این آیه مضمون شعارگونه دارد و پیغمبری که این گونه است نامش در

۱- نساء ۴: ۳۴؛ مردان، سرپرست زنانند، به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده است.

۲- اعراف ۷: ۱۵۷؛ [پیامبر] اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد، و ناپاکی ها را تحریم می کند.

۳- اعراف ۷: ۱۵۷؛ همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می کنند پیامبری که صفاتش راه در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز میدارد اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد، و ناپاکیها را تحریم می کند.

تورات است. اینها که قانون نیستند. چون یک عده از خبائث را اهل یهود حرام کرده بودند، از خصائص آن پیامبر این بوده که آن طیبات را حلال می دانست و «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»^۱ این امر هم که قانون نیست. این آیه شعارگونه است و به این دلیل فقه نمی شود؛ زیرا اطلاقی ندارد که به آن تمسک شود. البته از قدیم از قرن دوم عده‌ای از فقها به اطلاقش تمسک کرده‌اند.

چهارم: آیاتی هستند که جنبه اعتباری دارند. به نظر ما آیه «أَخْلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» از این قبیل است. یعنی عقود و بیع از نظر ما امضاء شده، اما ربا امضا نشده است. اگر آیات مانند قانون اساسی باشد آن هم قابل تمسک نیست. در این چهار مورد حق با اخباریان است.

پنجم: گاه آیه ای ماده قانونی است. نزاع ما با اخباریان در این است که آنها می گویند ماده قانونی در قرآن وجود ندارد، ماده قانونی برای شک جعل شده است. اما آوردن لفظ عام با لفظ مطلق کافی نیست و باید معلوم شود که این آیه روح ماده قانونی دارد.

این قسم پنجم قابل تمسک است و انصافاً حق با اخباری ها نیست. آنها می گویند مطلقاً نداریم و اگر هم داریم زیاد نیست. ما در بحث های طلاق و نکاح و اینها در بعضی موارد گفته ایم آیه به نظر ماده قانونی است و شواهد آنجا را عرض کرده ایم، مثل آیه «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»^۲ این آیه ماده قانونی است و می شود به آن تمسک کرد. لذا در حجیت ظواهر ما اصلاً بحث را عوض کرده ایم. در آیاتی که در باب بیع است، آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» که ماده قانونی است و دیگر آیات، ظهور قانونی ندارد.

۱- اعراف ۷: ۱۵۷؛ و بارهای سنگین، [از دوش و گردنشان] بر می دارد

۲- بقره ۲: ۲۳۳؛ مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند.

در نهایت اینکده؛ در بحث مکاسب در آیات کتابی چیزی که الآن خیلی واضح باشد که برای رفع شک به آن رجوع کنیم بسیار مشکل است.

کتابنامه

- ۱- کلینی؛ محمد بن یعقوب: *الکافی*، ۸ جلد، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق
- ۲- کمره‌ای؛ محمد باقر: *ترجمه اصول کافی*، ۶ جلد، چاپ سوم، قم، اسوه، ۱۳۷۵
- ۳- طبرسی؛ احمد بن علی: *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، ۲ جلد، چاپ اول، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق
- ۴- [علامه] طباطبائی؛ سید محمدحسین: *المیزان فی التفسیر القرآن*؛ ۲۰ جلد؛ چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیّه قم، ۴۱۷ ق
- ۵- _____: *ترجمه تفسیر المیزان*؛ مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی؛ ۲۰ جلد؛ چاپ بیست و سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیّه قم، ۱۳۸۶
- ۶- _____: *قرآن در اسلام*، به کوشش سید هادی خسرو شاهی، چاپ چهارم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۹
- ۷- _____: *انسان از آغاز تا انجام*، به کوشش سید هادی خسرو شاهی، چاپ پنجم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸
- ۸- _____: *شیعه در اسلام*، به کوشش سید هادی خسرو شاهی، چاپ چهارم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۹
- ۹- _____: *حاشیه الکفایه*، قم، بنیاد علمی، فکری
- _____: _____: *مجموعه مقالات و پرسش‌ها و*
- _____: _____: *پاسخ‌ها*، چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱
- ۱۱- [علامه آیه‌الله] حسینی طهرانی؛ سید محمد حسین: *مهر تابان*، طبع چهارم،

مشهد، علامه طباطبائی، ۱۴۲۱ ق

۱۲- [شیخ] انصاری؛ مرتضی، *فرائد الاصول*، ۴ جلد، قم، مجمع فکر الاسلامی،

۱۴۲۲ ق

۱۳- [آخوند] خراسانی؛ محمد کاظم، *کفایة الأصول*، مؤسسه آل البيت عليهم السلام

لإحياء التراث، چاپ اول، قم، مهر، ۱۴۰۹ ق

۱۴- [شیخ] مفید، *الإختصاص*، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، قم،

دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق

۱۵- اصفهانی؛ [میرزا] مهدی، *رسائل شناخت قرآن*، مقدمه تحقیق و تعلیق از

حسین مفید، چاپ اول، تهران، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸

۱۶- [آیه الله] مروارید؛ [میرزا] حسن علی، *تنبيهات حول المبدأ والمعاد*، چاپ

دوم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۸ ق

۱۷- [علامه] مجلسی؛ محمد باقر، *بحار الأنوار*، ۱۱۰ جلد، بیروت، مؤسسه الوفاء،

۱۴۰۴ ق

۱۸- کشی؛ محمد بن عمر، *رجال کشی*، مشهد، انتشارات مشهد، ۱۳۴۸

۱۹- حرّ عاملی؛ محمد بن حسن، *وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعه*،

۳۰ جلد، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۹ ق

۲۰- _____، *وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعه*،

۲۰ جلد، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۲

۲۱- _____، *الفوائد الطوسية*، با تعلیقه سید مهدی

لاجوردی و شیخ محمد درودی، قم، مطبوعه علمیه قم، بی تا

۲۲- استرآبادی؛ محمد امین، *الفوائد المدتیة*، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات

اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۴ ق

۲۳- موسوی بایگی؛ محمد، آیین و اندیشه؛ بررسی مبانی و دیدگاههای مکتب

تفکیک، چاپ اول، تهران، حکمت، ۱۳۸۲

۲۴- جمعی از نویسندگان: *مرزبان وحی و خرد؛ یادنامه مرحوم علامه محمد*

- حسین طباطبائی، چاپ اول، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۱
- ۲۵- محمدی ری شهری؛ محمد، *مزموم عرفان؛ یادنامه فقیه عارف حضرت آیه الله محمد تقی بهجت*، چاپ اول، قم، دارالحدیث، ۱۴۳۱ ق
- ۲۶- صالحی مازندرانی؛ اسماعیل، *خاطرات آیه الله اسماعیل صالحی مازندرانی*، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴
- ۲۷- بحرانی؛ شیخ یوسف، *الدرر النجفیه*، به خط محمد حسن بن محمد علی گلپایگانی، بی جا، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، بی تا
- ۲۸- تهرانی؛ [حاج میرزا] جواد، *میزان المطالب*، چاپ چهارم، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۴
- ۲۹- قزوینی خراسانی؛ مجتبی: *بیان الفرقان در بیان اصول اعتقادی شیعه*، قزوین، حدیث امروز، ۱۳۸۷
- ۳۰- سیدان؛ سید جعفر: *آیات العقاید*، مشهد، ولایت، ۱۳۸۹
- ۳۱- غروی اصفهانی؛ محمد حسین، *نهاية الدراریة*، ۶ جلد، بیروت، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۸
- ۳۲- روحانی؛ محمد حسین، *منتقى الأصول*، ۷ جلد، چاپخانه امیر، ۱۴۱۳ ق
- ۳۳- [آیه الله] جوادى آملی؛ عبدالله، *تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم*، ۲۲ جلد [تاکنون]، چاپ اول، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸
- ۳۴- ابو حیان اندلسی؛ محمد بن یوسف، *البحر المحيط فى التفسیر*، ۱۱ جلد، بیروت، دارالفکر اسراء، ۱۴۲۰ ق
- ۳۵- فیض کاشانی؛ ملا محسن، *تفسیر الصافی*، ۵ جلد، چاپ دوم، تهران، الصدر، ۱۴۱۵ ق
- ۳۶- ابن کثیر دمشقی؛ اسماعیل بن عمرو، *تفسیر القرآن العظیم*، ۹ جلد، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق
- ۳۷- صدر المتألهین؛ محمد بن ابراهیم، *تفسیر القرآن کریم*، ۷ جلد، چاپ دوم، قم، بیدار، ۱۳۶۶

- ۳۸- قرطبی؛ محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، ۲۱ جلد، چاپ اول، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴
- ۳۹- ثعالبی؛ عبدالرحمن بن محمد: *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، ۵ جلد، چاپ اول، بیروت، دار الإحياء لتراث العربی، ۱۴۱۸ ق
- ۴۰- سیوطی؛ جلال الدین: *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، ۶ جلد، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق
- ۴۱- آلوسی؛ سید محمود: *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، ۱۶ جلد، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق
- ۴۲- زمخشری؛ محمود: *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، ۴ جلد، چاپ سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق
- ۴۳- رشید رضا؛ سید محمد: *تفسیر القرآن الحکیم (المشتمر بالمنار)*، ۱۲ جلد، چاپ دوم، قاهره، ۱۳۶۶ ه
- ۴۴- جمعی از نویسندگان: *مهر استاد (سیره علمی و عملی استاد جوادی آملی)*، چاپ اول، قم، موسسه نشر اسراء، ۱۳۸۱
- ۴۵- وکیلی؛ محمد حسن: *صراط مستقیم*، چاپ اول، تهران، مؤلف، ۱۴۲۹ ق
- ۴۶- علم الهدی؛ محمدباقر: *سد المفرد علی القائل بالقدر*، چاپ اول، تهران، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۷
- ۴۷- خوبی؛ سید ابوالقاسم: *صراط النجاة (المحسّی)*، ۳ جلد، چاپ اول، قم، مکتب نشر المنتخب، ۱۴۱۶ ق
- ۴۸- کاشانی؛ [ملا] فتح الله: *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، به تصحیح و مقدمه علامه شعرانی، ۱۰ جلد، چاپ اول، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶
- ۴۹- عیاشی؛ محمد بن مسعود: *کتاب التفسیر*، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق
- ۵۰- هاشمی شاهرودی؛ سید محمود: *بحوث فی علم الاصول*، ۷ جلد، چاپ سوم، قم، مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۷ ق

- ۵۱- بهبهانی؛ وحید: *الرسائل الاصولية*، قم، مؤسسه العلامة المجدد الوحيد البهبهانی، ۱۴۱۶ ق
- ۵۲- _____: *الفوائد الحائرية*، قم، مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق
- ۵۳- *دیدگاه‌های علمی آیت‌الله العظمی میلانی*، به کوشش غلامرضا جلالی، چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۴
- ۵۴- *گفتگو با علامه حسن حسن‌زاده آملی*، به اهتمام محمد بدیعی، قم، انتشارات تشیع، ۱۳۸۰

هوالحی

برخی از انتشارات موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام



چهل چراغ جمال



چهل جرعه نور



چهل جلوه حضور

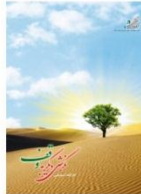


چهل جرعه علم

چهل حدیث با نگاه
سیستمی و ترجمه بلاغی



کارگاه نگرشی دیگر به
حجاب



کارگاه نگرشی دیگر به
وقف

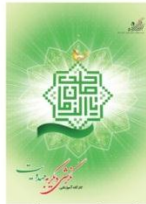


کارگاه نگرشی دیگر به
مصیبت و بلاء

کارگاههای آموزشی نگرشی دیگر



کارگاه نگرشی دیگر به
امر به معروف و نهی از منکر



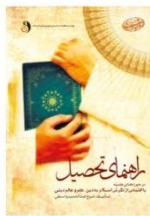
کارگاه نگرشی دیگر به
مهدویت



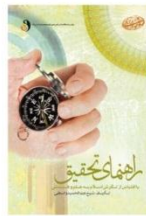
کارگاه نگرشی دیگر به
زیارت



راهنمای تدریس



راهنمای تحصیل



راهنمای تحقیق

کتاب روش شناسی اسلامی

کتاب عمومی علوم و معارف اسلام



بیاباید اینگونه قرآن
بخوانیم



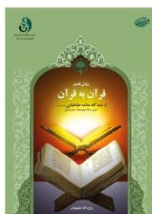
کارگاه آموزشی
تربیت مدرس



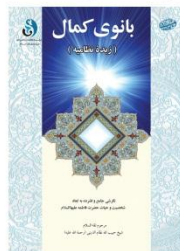
آرام بخش دلبا
در مصیبت و بلاء



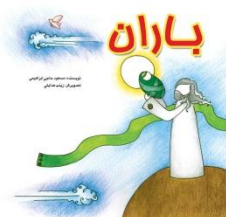
راهنمای تنظیم وقف نامه



تفسیر قرآن به قرآن



بانوی کمال (زیده نظامیه)



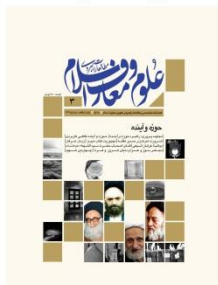
باران (کودکان)



حجاب و مدیریت احساس



نوسل آری یانه؟



فصلنامه مطالعات راهبردی
علوم و معارف اسلام (۳، ۲، ۱)



نگرش سیستمی به دین

برخی از عناوین کارگاه‌های نگرشی دیگر:

- | | |
|--------------------------------|--------------------------------------------|
| ۱. نگرشی دیگر به هستی | ۲۱. نگرشی دیگر به وهابیت |
| ۲. نگرشی دیگر به انسان | ۲۲. نگرشی دیگر به خانواده |
| ۳. نگرشی دیگر به زندگی | ۲۳. نگرشی دیگر به ازدواج |
| ۴. نگرشی دیگر به دنیای معاصر | ۲۴. نگرشی دیگر به حجاب |
| ۵. نگرشی دیگر به دین | ۲۵. نگرشی دیگر به رسانه |
| ۶. نگرشی دیگر به اسلام | ۲۶. نگرشی دیگر به هنر |
| ۷. نگرشی دیگر به تشیع | ۲۷. نگرشی دیگر به تصمیم‌گیری |
| ۸. نگرشی دیگر به خدا | ۲۸. نگرشی دیگر به ولایت فقیه |
| ۹. نگرشی دیگر به نبوت | ۲۹. نگرشی دیگر به علم و علم‌آموزی |
| ۱۰. نگرشی دیگر به امامت | ۳۰. نگرشی دیگر به تحقیق و مطالعه |
| ۱۱. نگرشی دیگر به معاد | ۳۱. نگرشی دیگر به اصلاح الگوی مصرف |
| ۱۲. نگرشی دیگر به نماز | ۳۲. نگرشی دیگر به کار و اقتصاد |
| ۱۳. نگرشی دیگر به روزه | ۳۳. نگرشی دیگر به تاریخ |
| ۱۴. نگرشی دیگر به قرآن | ۳۴. نگرشی دیگر به معنویت و اخلاق |
| ۱۵. نگرشی دیگر به دعا | ۳۵. نگرشی دیگر به حقوق در اسلام |
| ۱۶. نگرشی دیگر به مسجد | ۳۶. نگرشی دیگر به مدیریت زمان |
| ۱۷. نگرشی دیگر به زیارت | ۳۷. نگرشی دیگر به سیستم تغذیه در اسلام |
| ۱۸. نگرشی دیگر به مهدویت | ۳۸. نگرشی دیگر به روابط اجتماعی در اسلام |
| ۱۹. نگرشی دیگر به مصیبت و بلاء | ۳۹. نگرشی دیگر به روابط بین‌الملل در اسلام |
| ۲۰. نگرشی دیگر به وقف | ۴۰. نگرشی دیگر به سیستم شهروندی در اسلام |

ارتباط با ما :

آدرس پستی : مشهد مقدس، بین چهارراه زربنه و چهارراه مقدم طلاب، کاشانی ۲۵، در روبرو، شماره ۴/۴۹۰
تلفن : ۰۳-۲۲۸۵۸۰۰ (۰۵۱۱) فاکس : ۰۵۱۱(۲۲۸۵۸۰۵)

آدرس سایت : www.isin.ir

آدرس پست الکترونیک : info@isin.ir